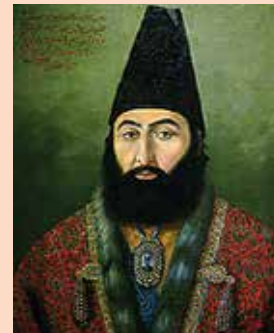




اثر: محمد القندوسی / ۱۸۴۹ م

# آمزم ۳۲

نشریه داخلی ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان / نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها / شماره ۳۲  
■ مدیر مسئول: سید محمد رضا قیچی ■ سردبیر: محمد باقر پورامینی ■ همکاران این شماره: محمد شکراللهی،  
سید مجید حسن زاده، حسن قدوسی زاده، سید سعید هاشمی، هادی کاظمی ■ لیتوگرافی و چاپ: شرکت امیدنشر و چاپ  
ایرانیان ■ نشانی مجله: قم / بلوار شهید صدوقی / خیابان حضرت ابوالفضل (ع) / پلاک ۳۸ / ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان /  
دفتر نشریه زمزم ■ تلفن واحد اشتراک: ۰۲۵-۳۲۹۴۳۷۷۵



## میرزا تقی خان؛ جبران میکنیم

..... گفت: آن گاه که رگ دو  
دستم را در حمام فین کاشان  
زدند، چون خون از بدنم  
می‌رفت، تشنگی بر من غلبه  
کرد. سرچرخاندم تا بگویم  
قدری آب دهید. ناگهان به  
خودم گفتم: میرزا تقی خان!  
دوتا رگ بریدند، این همه  
تشنگی! پس چه کشید پسر  
فاطمه؟ او که از سرتا به پایش،  
زخم شمشیر و نیزه و تیر بود!  
از عطش حسین علیه السلام حیا  
کردم و لب به خواستن آب، باز  
نکردم. آن لحظه که صورتم را  
بر خاک گذاشتند ....

## • در این شماره:

• **جرعه‌های ناب** / ۲ / دل‌تنگ‌تر از همیشه / ۲ / کریلا همه چیزش فرق دارد / ۳ / همه چیز از اعتکاف شروع شد / ۴ / سلام بر شما ای خاندان نبوت! / ۶ / قاعده امامت

• **جرعه‌های عتبات** / ۸ / زیارت، احیاگر ارزشها / ۱۰ / زیارت، آغاز راه خودسازی / ۱۲ / بهترین کار مدیر، ایجاد فضای صمیمانه با دانشجویان است / ۱۴ / هفت کلید برای هفت خوان زندگی / ۱۶ / یک زیارت باصفا در مقام «صافی صفا» / ۱۸ / داستانهایی کوتاه از زیارت امام حسین علیه السلام / ۲۰ / گرانتراز دوزخ / ۲۲ / مسافر / ۲۴ / پوستین وارونه

• **جرعه‌های جاری** / ۲۸ / رقص شمشیر جاهلی در دامنه احد / ۳۰ / تمثالی از معاویه، آل سعود شد / ۳۲ / غواص دریای غدیر / ۳۴ / امین ولایت / ۳۵ / علامه مجاهد ما / ۳۶ / الغدیر چگونه نگاشته شد؟ / ۳۸ / آداب کوی جانان / ۴۰ / قرآن و پیشرفت زمان / ۴۰ / ضرورت تعیین جانشین / ۴۱ / مرجعیت اهل بیت / ۴۱ / خودسازی و شهوت / ۴۲ / هشت نکته از میرزا عبدالکریم حقشناس / ۴۳ / پرسشهای روزمره / ۴۴ / خبرهای کوتاه از عتبات دانشگاهیان / ۴۶ / صفحه عکسهای یادگاری / ۴۸ / مسابقه ویژه زمزم شماره ۳۲



هفت کلید برای  
هفت خوان زندگی  
۱۴ /

■ نشانی اینترنتی:

www.labbayk.ir

■ پست الکترونیک:

zamzam@labbayk.ir



## دلنگ تراز همیشه

عیسی؟؟

دانشجوی زائر عتبات عالیات

همه می‌گویند اگر کربلا نرفته باشی، یک غم داری و اگر رفته باشی، هزار غم. تازه الان دارم مفهوم این جمله را درک می‌کنم. بغض راه گلویم را می‌بندد وقتی می‌بینم با این همه گناهی که در کارنامه دارم، آقا مرا مهمان کربلا پیش کرد؛ وقتی می‌بینم با این سن و سال کم (۲۲ سال) شدم کربلایی عیسی.

آری این روزها بد جوری دلم هوای کربلا کرده و هرگاه خاطرات اولین و تنها سفرم به کربلا را مرور می‌کنم، عشق زیارت آقایم امام حسین علیه السلام در دلم زیانه می‌کشد.

صادقانه بگویم حتی در تفکراتم نیز گمان نمی‌کردم روزی مسافر کربلای معلی شوم.

خدای سبحان مرا خیلی دوست داشت که اولین سفرم به عتبات را همراه با کاروان دانشگاهیان مقرر فرمود. همگام با بچه‌هایی صمیمی با دل‌هایی نورانی و با صفا.

همسفر بودن با دانشجویان، لذت این سفر را برایم دوچندان کرد. از توفیقات بزرگ دیگری که در این سفر شامل حالم شد، زیارت قبور مطهرو نورانی امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بود. شهر سامرا که وقتی گام در آن می‌گذاری جنگ زده بودنش را کاملاً حس می‌کنی. شهری با ساختمان‌های ویران و نیروهای امنیتی زیاد که از اول شهر می‌شود مهمان نگاهت. سامرا خیلی مظلوم است؛ خیلی. اینجا محل تولد حضرت ولی عصر علیه السلام است. سرداب امام عصر نیز در کنار حرم قرار دارد که محل زندگی ایشان قبل از غیبت کبری بوده است.

به دلیل ناامنی شدیدی که سامرا دارد معمولاً سازمان حج و زیارت در بیشتر اوقات سال رفتن زائران ایرانی را به این شهر ممنوع اعلام می‌کند. سال ۹۵ تنها در برهه‌ای این ممنوعیت برداشته شده بود و این دقیقاً مصادف شده بود با سفر ما و بعد از آن نیز دوباره بسته شد. رفتن ما به سامرا با وجود این شرایط امنیتی بیشتر شبیه یک معجزه بود و من این را یک امر عادی نمی‌دانم.

به مساجدی چون کوفه و سهله قدم گذاشتیم که در کنار مسجد الحرام و مسجد النبی، مهمترین مساجد دنیای اسلام هستند.

حرم امامان معصوم حال و هوای خاص خودش را دارد. در حرم این بزرگواران، انسان به خدا نزدیک تر است.

افتخاری از این بالاتر که در نجف اشرف، وارد حرم امام المتقین علی علیه السلام شوی و خیره شوی به ایوان طلایش و آن قدر درد دل کنی تا روحت پریکشد به آسمان.

یادش به خیر اولین شبی که به کربلا رسیدیم؛ مستقیم رفتیم به مقام عشق دو برادر؛ بین الحرمین. آنجا حیران می‌مانی که به کدام سمت

رو کنی که به هرسومتوجه شوی، پشت سرت حریمی دیگر است. چقدر لذت بخش است که نمازهایت را به جماعت در مکانی اقامه کنی که محل تردد ملائکه است.

جایی که پیغمبران و اولیاء الهی در آن رفت و آمد می‌کنند. آخر کجا را سراغ داری که چنین باشد؟

کنار قتلگاه بنشین و ببندی و آن‌گاه قطره قطره اشک است که جاری می‌شود و امانت نمی‌دهد. آنجا هر کس که می‌آید بی قرار است؛ بی قرار بی قرار کافی است دلت را به شش گوشه اش پیوند بزنی و باز کنی سفره دلت را. هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو که او رحمت واسعة خداست.

آنجا کاملاً حضور آقا را در کنارت احساس می‌کنی. مگر نه این است که

شهیدان زنده اند و او که سیدالشهداست، زنده تراز همه شهیدان است.

الان حدود ۵-۶ ماهی از آن سفر معنوی می‌گذرد و من دلنگ شده‌ام. دلنگ تراز همیشه...



## کربلا همه چیزش فرق دارد

وحید تقوی،

دانشجوی رشته آمار اجتماعی اقتصادی، زنجان

کربلا شروعش هم فرق دارد. می‌توان گفت کربلا همه چیزش فرق دارد. خاکش فرق دارد، آبش فرق دارد، هوایش و حتی آتشش نیز فرق دارد. کربلا خاکش فرق دارد. می‌گویند هوایش گرد و خاک است؛ اما نه، اینجا خاک و خاکی‌ها آسمانی‌ترند. همان خاکی که خوردنش حرام است،

## همه چیز از اعتکاف شروع شد

فاطمه رنجبر

همه چیز از اعتکاف شروع شد. اعتکافی که به پیشنهاد دوستانم که خواستم آن را تجربه کنم. ترم اول بودم و تا بحال اعتکاف نرفته بودم. این اولین تجربه زندگی ام بود که ۲ روز از خانواده دور باشم و خودم باشم و خودم. هرچند دلم برای پدر و مادرم تنگ می شد، اما انگار چیز

در اینجا نماز و تسبیح را جلا می دهد و جسمت را شفا. کربلا آبش فرق دارد. اول که می خوری، دلت را خنک می کند و عطش را فرو می نشاند؛ اما همین که به «سلام بر حسین» آخیش می رسی، همان دلت را می سوزاند و عطش گریه بر جانت می افکند. هوای کربلا گرم و آفتابی که باشد دلت می گیرد. ابری که باشد دلت می گیرد؛ اما بارانی که شد دیگر دلت می گیرد. آتش کربلا هم دیگر هوشیار شده است. حواسش هست که دیگر چادری خاکی، دامان کودکی و یا خیمه ای را نسوزاند. کربلا همه چیزش فرق دارد. امام شهیدش هم فرق دارد. کدام امام است که سرش از بدنش جدا باشد و روایات در مکان دفن آن به اتفاق نظر نرسیده باشند؟ کفنش کهنه بوریايي باشد و در آن طفل شیرخواره اش را به آغوش کشیده باشد و در زیر پا فرزند قطعه قطعه اش آریده باشد. حسین با همه فرق دارد و خدا هم می خواهد برای حسینش همه چیز فرق داشته باشد. در کربلا همه چیز به هم می خورد و حوادث، غافل گیرکننده می شوند. در چند لحظه، «تکلتک امک»، می شود «سمیتک امک». پاک کردن عرق از پیشانی، غافلگیرکننده می شود. دیدن پسری پس از خدا حافظی کوتاه مدتی، غافلگیرکننده می شود. پاسخ طلب آب برای نوزادی، غافلگیرکننده می شود. دیدن سقا، غافلگیرکننده می شود. غافلگیرکننده می شود؛ زیرا که حسین آمده است که طفل شیرخوارش را غافلگیر کند و در حلقش پدري کند. زینب با داستانی غم انگیز آمده تا به عالمیان بگوید حسین آمده تا عالمی را با ایثارش غافلگیر کند. خواری را عزیز کند؛ سیاه رویی را سپید روی کند؛ نماز نخوانده ای را توفیق شهادت دهد؛ تکه تکه شدن را زیبا کند؛ سنگ باران شدن را زیبا کند؛ تیرباران شدن را زیبا کند؛ زیرسم اسب رفتن را زیبا کند؛ خواهر و برادری را زیبا کند؛ مادر و پسری را زیبا کند و عاشورا را به روایت خواهرش «ما رایت الا جمیلا» کند...

دیگری را آنجا یافته بودم. چند سالی بود که دلم هوای شلمچه کرده بود؛ چون مدت زیادی از آشنایی ام با شهدا نمی گذشت و بسیار مشتاق زیارت شهدا بودم. ماه رجب بود و من معتکف شده بودم. فضای معنوی، دوستان خیلی خوب و مذهبی و همه چیز آماده بود برای تقرب به خدا. مداح از امام رضا علیه السلام خواند و لحظه ای دلم هوای آقا را کرد. دلم پرزد برای مشهد. نمی دانستم این قدر زود جواب می گیرم. چند وقت بعد از اعتکاف، از طرف دانشگاه به مشهد رفتم. خودم می دانستم این مشهد را از اعتکاف گرفته ام. سفر خوبی بود و من همچنان دلم شلمچه می و است تا اینکه آقام امام رضا علیه السلام شلمچه را به من هدیه داد و مشرف شدم به مناطق عملیاتی جنوب کشور. نمی دانم باید چطور آنجا را وصف کنم. جایی که برادران رزمنده ام، در راه دین و وطنم، در خون خود غلتیده بودند. غروب شلمچه را هیچ گاه از یاد نمی برم. راوی می گفت هر قدم این خاک، جوانی شهید شده است. راه های رملی فکه که هنوز هم پیکر شهدای مفقود در آن بود و هویزه که سید حسین علم الهدی و یارانش مظلومانه در آن به شهادت رسیده بودند، دلم را خون می کرد. سال بعد، اعتکاف دوم عمرم را تجربه کردم و مداح این بار از کربلا خواند. دلم شکست. دلم می خواست بدانم کربلا چیست که تا اسمش می آید، اشک همه سر از زیر می شود. می دانستم روسیاه و گناهکارم؛ اما آن لحظه واقعا دلم کربلا خواست. من هم تکرار کردم و گفتم هر قدر که بد باشم، اما من هم دل دارم و از ته دل کربلا را خواستم. روز آخر اعتکاف بود و مراسم قرعه کشی کربلا برای معتکفین. دلم آشوب بود و آرام و قرار نداشتم. شاید اسمم در می آمد و شاید... چون از من بهتر، بسیار بودند که لیاقت زیارت ارباب را داشته باشند. نمی دانم چه شد که نام من هم در زمره کربلایی ها درآمد. خدایا! یعنی به این زودی حاجتم را دادی؟ هنوز اعتکافم تمام نشده، مرا حاجت روا کردی؟ بالاخره بعد از مدت ها دلتنگی، کربلا نصیبم شد و با دوستان دانشگاهی مشرف شدیم. نمی دانم از کجا بگویم. از غربت و مظلومیت امام حسن عسکری و امام هادی در سامرا که دلم خون شد یا از صفای ایوان نجف یا از دو گنبد کنار هم کاظمین یا از بهشت بین الحرمین؟ نگاه به ضریح ارباب حسین و آقا ابوالفضل علیه السلام که دیگر جای توصیف ندارد. بارالها! شکر که توفیق زیارت دادی. از تومی خواهم باز هم توفیق مشرف شدن به عتبات را به همه عاشقان و من روسیاه بدهی.



# سلام بر شما ای خاندان نبوت!

## ترجمه زیارت جامعه کبیره / بخش اول

□ مترجم: محمد مهدی رضایی

موسی بن عبدالله نخعی گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به من جملاتی رسا و کامل بیاموزید که هرگاه خواستم یکی از شما [معصومان علیهم السلام] را زیارت کنم، آنها را بخوانم.

امام به من فرمود: هرگاه وارد حرم شدی و قبر را مشاهده کردی، بایست و سی مرتبه «الله اکبر» بگو. سپس با طمانینه، وقار و قدم‌های کوتاه، اندکی پیش رو و بایست و باز سی مرتبه «الله اکبر» بگو. آن گاه به قبر شریف نزدیک شو و چهل مرتبه دیگر «الله اکبر» بگو و پس از آن، این زیارت را بخوان.

سلام بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و فرودگاه وحی و سرچشمه رحمت و گنجوران دانش و آخر حلم و بردباری و ریشه‌های کرامت و بزرگواری و رهبران امت‌ها و ولی نعمتان و اصل و تبار راستگویان و ستون خیمه نیکان و عهده داران امور بندگان و پایه‌های قوی سرزمین‌ها و درهای ایمان و امانتداران خدای رحمان و سلاله پیامبران و خلاصه رسولان و خاندان بنده برگزیده پروردگار هستی‌ها و رحمت و برکت‌های خداوند، بر شما باد!

سلام بر پیشوایان هدایت و چراغ‌های ظلمات و تاریکی‌ها و قله‌های تقوا و صاحبان خرد و کاملترین مراتب عقل و پناه مردمان و وارثان پیامبران و عالیترین نمونه‌ها و دعوت‌های راستین الهی و حجت‌های خداوند بر مردم دنیا و آخرت و عالم ذر و رحمت و برکت‌های خداوند، بر آنان باد!

سلام بر مراکز معرفت خدا و قرارگاه‌های برکت خدا و معادن حکمت خدا و نگاهبانان سر خدا و حاملان کتاب خدا و جانشینان پیامبر خدا و فرزندان رسول خدا و رحمت و برکت‌های خداوند، بر آنان باد!

سلام بر دعوتگران به سوی خدا و راه نمایان [مردم] به اسباب خشنودی خدا و ثابت قدمان در انجام فرم آن خدا و کامل شدگان در محبت خدا و مخلصان در توحید خدا و آشکارکنندگان امر و نهی خدا و بندگان با کرامت و بزرگواری او که هرگز در سخن گفتن، بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او گردن می‌نهند و رحمت و برکت‌های خداوند، بر آنان باد!

سلام بر پیشوایان دعوتگرو زمامداران راهنما و شرافتمندان عهده دار امور و مدافعان حامی دین و دانایان به قرآن و سرپرستان الهی امت و بازماندگان [رحمت و برکت] خدا و برگزیدگان و هواداران و رازداران دانش و حجت‌ها و راه مستقیم و نور او و



رحمت و برکت‌های خداوند، برآنان باد!

گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست. یگانه است و شریکی برای او نیست. همچنان که خداوند، خود در حق خویشتن گواهی داده است و فرشتگان و بندگان دانشور [دین‌شناس] او گواهی می‌دهند. هیچ معبودی جز او نیست؛ آن حقیقت شکست ناپذیر حکیم!

و گواهی می‌دهم که محمد، بنده ممتاز و فرستاده مورد رضای اوست که او را با هدایت و دین حق، [به سوی مردم] گسیل داشت تا آن دین را بر تمام دین‌های دیگر، غلبه و پیروزی دهد؛ اگرچه مشرکان نپسندند.

و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان، راستان، هدایت‌شدگان، بی‌گناهان، کرامت‌یافتگان، متقربیان، راستگویان، زیدگان، فرمانبران خدا و برپادارندگان امر و عمل‌کنندگان به خواست و موفق‌شدگان به طاعات کریمانه او هستید.

خداوند، به علم خود، شما را برگزید و برای اطلاع برغیب خود، پسندتان کرد و برای تحمل سرخود، شما را اختیار نمود و به قدرت خود، ممتاز گردانید و به هدایت خویش، عزت و شکوهتان بخشید و برهان و دلایل روشن خود را تنها به شما عنایت فرمود و برای دریافت نور خود، شما را انتخاب کرد و به روح خود، موید و پیروزتان داشت و خواست که شما در زمین، خلفای او و حجت‌هایش بر مردمان و یاری‌کنندگان دینش و حافظان سرّش و گواهان بر خلقش و نشانه‌های هدایت بندگانانش و برج‌های نورافکن سرزمینش و راهنمایان به صراط مستقیمش باشید.

خداوند شما را از لغزش‌ها عصمت بخشید و از فتنه‌ها در امان داشت و از آلودگی‌ها پاک و مطهر ساخت و هرگونه پلیدی را از وجود شما اهل بیت، بیرون برد و شما را به شایستگی، پاک گردانید.

پس، شما جلال و شوکت خداوند را تعظیم کردید و شان و منزلتش را بزرگ داشتید و کرامتش را ستودید و پیوسته به یادش بودید و عهد و پیمان با او را محکم نمودید و پیوند طاعت و بندگی اش را استوار ساختید و در آشکار و نهان، مخلصانه در خدمتش بودید و با حکمت و پند و اندرز نیکو، [مردمان را] به راهش فرا خواندید و در راه رضایت او، جانپازی کردید و بر همه آن بلا و مصیبت که به خاطر خدا به شما رسید، شکیباً بودید.

نماز را برپا داشتید و حق زکات را به جای آوردید و امر به معروف و نهی از منکر نمودید و در راه خدا، چنان که سزاوار بود، مجاهدت ورزیدید تا سرانجام، دعوتش را بی‌پرده آشکار کردید و واجباتش را به روشنی بیان فرمودید و حدود الهی را اقامه کردید و برنامه‌ها و احکام دینش را نشرو گسترش دادید و به راه و روش او قدم برداشتید و در همه این امور، به مقام رضا و خشنودی خداوند، دست یافتید و در برابر قضایش تسلیم بودید و همه پیامبران و رسولان گذشته اش را تصدیق نمودید. ■





## ● شخصیت امیرالمؤمنین، خدشه بردار نیست

یک قاعده‌ای در اسلام درست شد؛ پیغمبر اکرم در ماه‌های آخر عمر، این قاعده را وضع کرد؛ آن قاعده چیست؟ قاعده امامت، قاعده ولایت. جوامع بشری، از دیرباز حکومت داشتند. بشر، انواع و اقسام حکومت‌ها را تجربه کرده است. اسلام این حکومت‌ها را، این نوع قدرتمندی‌ها و قدرتمداری‌ها را قبول ندارد؛ امامت را قبول دارد. این قاعده اسلام است؛ غدیر، این را بیان می‌کند. مصداقش هم مشخص است؛ امیرالمؤمنین کسی است که هیچ‌کس نه در آن زمان و نه در زمان‌های بعد، نتوانسته است کمترین خدشه‌ای به شخصیت والای او و به نمایندگی او از مفاهیم و معارف قرآن، خدشه کند. خوب بله، دشنام دادند؛ به خدا هم دشنام می‌دهند؛ به پیغمبر هم - العیاذ بالله - دشنام می‌دهند. دشنام، دلیل نیست. هیچ انسانی وقتی که فکری کند، وقتی از احساسات و تعصبات، خود را رها می‌کند، هرگز - ولولتا حدودی - نمی‌تواند در این پیکره نورانی، در این هیكل قدسی، کمترین خدشه‌ای بکند. پیغمبر این [شخص] را به عنوان مصداق امامت، معین کرد؛ این شد قاعده.

## ● باید امامت را احیا کنند

تا آخر دنیا، هر جا مسلمان‌ها بخواهند و همت کنند و هدایت شوند از سوی خدا به اینکه اسلام را تحقق ببخشند و جامعه اسلامی را تحقق ببخشند، ضابطه و قاعده‌اش، این است؛ باید امامت را احیا کنند. البته هرگز هیچ مصداقی به آن مصداقی که پیغمبر معین کردند، نمی‌رسد؛ به کمتر از آنها هم نمی‌رسد؛ بزرگ‌ترین شخصیت‌های علمی و معنوی و عرفانی و بزرگان سلوکی و معرفتی ما نسبت به امیرالمؤمنین، مثل آن پرتوضیعی هستند که ته چاه، انسان یک مختصر روشنایی می‌بیند. آن را مقایسه کنید با خورشید؛ بله، همان است؛ همان شعاع است؛ اما فاصله چقدر است؟ تفاوت چقدر است؟ برترین شخصیت‌های ما، مثلاً



# قاعده امامت

● رهنمودی از رهبر معظم انقلاب

یک شخصی مثل امام بزرگوار ما را که خب یک شخصیت انصافاً کامل، بزرگ، با عظمت، جامع‌الاطراف و از همه جهت یک شخصیت برجسته و ممتاز بود، اگر بخواهیم با امیرالمؤمنین قیاس کنیم، قیاسش همین است که عرض کردم؛ [یعنی نور خورشید را مقایسه کنید با آن پرتویی که ته چاه مثلاً یا در گوشه فلان پستومثلاً از خورشید یا از نور دیده می‌شود؛ فاصله‌ها این‌جوری است.

### ● در غدیر، ضابطه معین شد

بله، این فاصله‌ها هست؛ لکن ضابطه، این است؛ ضابطه، امامت است. قاعده حکومت و اقتدار و قدرت‌مداری در جامعه اسلامی، با غدیر معین شد و پایه‌گذاری شد. اهمیت غدیر، این است. اهمیت غدیر فقط این نیست که امیرالمؤمنین را معین کردند. این هم مهم است؛ اما از این مهم‌تر، این است که ضابطه را معین کردند؛ قاعده را معین کردند. معلوم شد که در جامعه اسلامی، حکومت سلطنتی معنا ندارد؛ حکومت شخصی معنا ندارد؛ حکومت زر و زور معنا ندارد؛ حکومت اشرافی معنا ندارد؛ حکومت تکبر بر مردم معنا ندارد؛ حکومت امتیازخواهی و زیاده‌خواهی و برای خود جمع کردن و افزودن، معنا ندارد؛ حکومت شهوت‌رانی معنا ندارد. معلوم شد که در اسلام، این‌جوری است. این قاعده در غدیر وضع شد. وقتی این قاعده وضع شد، آن وقت «بِئْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ دِينِكُمْ»؛ دیگر دشمن‌ها از اینکه بتوانند مسیر این دین را تغییر بدهند، مأیوس می‌شوند؛ چون مسیر دین، آن‌وقت تغییر پیدا می‌کند که آن نقطه اصلی و آن هسته اصلی، تغییر پیدا کند؛ یعنی هسته قدرت، هسته مدیریت، هسته ریاست، اگر تغییر پیدا کند، همه چیز تغییر می‌کند. بله، در واقعیت عملی، تغییراتی به وجود می‌آید و افرادی از قبیل خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، به‌عنوان اسلام، سرکار می‌آیند؛ حجاج بن یوسف هم [سرکار] می‌آید؛ اما اینها دیگر ضابطه را نمی‌توانند به هم بزنند.

### ● راه، امامت است

امروز اگر در دنیای اسلام، آنهایی که با معارف اسلامی آشنا هستند، مراجعه کنند به قرآن، مراجعه کنند به ضوابطی که در قرآن برای بندگی حق و زندگی و جهت‌گیری بندگان حق - یعنی ملت‌ها- در قرآن معین شده است، امکان ندارد به نتیجه‌ای برسند، جز نتیجه امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و آنچه دنباله اوست. این ادعای ماست و می‌توانیم این ادعا را کاملاً ثابت کنیم. هر کسی در دنیای اسلام، روشنفکران، متفکرین، صاحبان عقیده، کسانی که از اول با یک عقیده دیگری بار آمده‌اند، اگر قرآن و ارزش‌ها و ضوابط قرآنی را برای زندگی جوامع بشری ملاک قرار بدهند، به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند، جز اینکه کسی مثل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بایستی بر جوامع اسلامی حکومت بکند. یعنی راه، این است؛ راه، امامت است.<sup>۱</sup>

پی نوشت:

۱. از فرمایشات رهبر معظم انقلاب در دیدار با ائمه‌مختلف مردم به مناسبت عید غدیر، ۱۳۹۵/۶/۳۰



حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، هر دو سه روز یک بار، قبور شهدای احد را زیارت می‌کرد، کنار مزارشان نماز می‌خواند، می‌گریست، دعا می‌کرد و هر جمعه، قبر حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام را دیدار کرده، کنار آن، اشک می‌ریخت.

# زیارت، احیای ارزش‌ها

پیام زیارت/۷



منظر البقیع من الجهة الشرقية الجنوبية سنة 1321 هـ

□ جواد محدثی

## ● ادای حق

مودت خاندان پیامبر، اجر رسالت آن حضرت است. وفاداری به اهل بیت، وفاداری به حق و ادای حق رسالت است. پیوند با عترت هم پیوند با قرآن و اسلام و مکتب ناب این خاندان است. دو وزنه سنگین و دو میراث ارزشمند نبوی (قرآن و عترت) هستند و وفاداری به این دو میراث و بهره‌وری از این دو گنجینه، مورد سفارش و تاکید فراوان و مکرر حضرت رسول است. این وفا و عشق و مودت، گواه می

طلبد و زیارت، گواه این عشق و دلدادگی است و قرار گرفتن در این مدار و چرخیدن برگرد این محور و آموختن از این مکتب و سیراب شدن از این زمزم است.

## ● نشانه راه

تلاشی که از سوی امامان شیعه، از نظر فرهنگی و اجتماعی و جهت‌دهی دینداری پیروان انجام می‌گرفت، به گونه‌ها و قالب‌های مختلف بود که یکی از آنها، سوق دادن امت به سوی امام و الگوگیری از پیشوایان حق و خط راستین اهل بیت بود تا با یادشان، با احیای نام و خاطره و فکر و تعالیشان، راه، نمایان‌تر

و هدف، و راهنما، آشکارتر گردد؛ تا مردم در امواج کشش‌های فکری و جاذبه‌های فرقه‌ای و چهره‌های مدعی دین‌شناسی و دین‌مداری، گرفتار سرگردانی و حیرت و بلاتکلیفی نشوند.

آل محمد علیهم السلام بیش از دیگران بر گردن امت پیامبر حق دارند؛ زیرا زندگی خود را در راه اصلاح همین امت نهادند و به شهادت رسیدند تا دین را زنده نگه دارند و چراغی روشن و هدایتگر در پیش پای خلائق برافروزند و شبها و بدعت‌ها و انحرافات را بزدايند؛ هرچند با مرگ سرخ و سبز خویش. شما راه خدا را باز کردید

شهادت را شما آغاز کردید فدا کردید جان، تا دین بماند به خون خفتید، تا آیین بماند شما نور خدا در روی خاکید صراط مستقیم و راه پاکید

## ● احیای مرام

احیای فرهنگ جهاد و شهادت، در برنامه عملی اولیای ما بود تا از طریق زیارت، هم حق شهدای آل محمد علیهم السلام تا حدودی ادا شود و هم با پیوند راهشان تداوم یابد. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، هر دو سه روز یک بار، قبور شهدای احد را زیارت می‌کرد، کنار مزارشان نماز می‌خواند،



می‌گریست، دعا می‌کرد و هر جمعه، قبر حضرت حمزه سیدالشهدا (علیه السلام) را دیدار کرده، کنار آن، اشک می‌ریخت.<sup>۲</sup>

این زیارت، وسیله ای برای تکریم شهدای جنگ احد و زنده نگه داشتن یاد آنان و مجاهدت‌های ارزشمندشان بود. آمدن هر هفته کنار این قبر و نشستن کنار تربت پاکشان و اشک ریختن به یادشان و یادآوری



حماسه‌ها و جان‌فشانی‌های آنان، راهی برای احیای یادشان و شرکت در حماسه‌شان بود.

به تعبیر شهید مطهری، «گریه بر شهید، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط او و حرکت اوست».<sup>۳</sup>

مرحوم شیخ صدوق، حضور بر مزار شهیدان احد را به عنوان زیارت، مستحب می‌داند<sup>۴</sup> و در روایات، ضمن آنکه برای زائر مدینه، زیارت و دعا نزد قبور شهدا، مستحب شمرده شده، نقل شده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هرگاه به زیارت شهدا می‌رفت، خطاب به آنان می‌فرمود: «السلام علیکم بما صبرتم فنعمة عقبی الدار؛ سلام بر شما به خاطر

صبری که نشان دادید؛ پس چه نیکو جایگاهی است سرای آخرت».<sup>۵</sup>

### ● درسی از پیشوایان

همچنان که یاد شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زیارت قبور بزرگان دین می‌رفت. حضرت علی (علیه السلام) نیز به طور مکرر به زیارت قبر فاطمه علیها سلام می‌رفت. امام حسین (علیه السلام) نیز غروب هر جمعه، تربت برادرش حضرت مجتبی (علیه السلام) را زیارت می‌کرد.<sup>۶</sup>

محمد حنفیه، برای زیارت قبر امام حسن (علیه السلام) به قبرستان بقیع می‌رفت و می‌گفت: «سلام بر تو ای بازمانده مؤمنان و ای فرزند اولین مسلمان! چرا چنین نباشد که تو سلاله هدایت و هم پیمان با تقوا و پنجمین نفر از اهل کسبایی. دست رحمت، تو را تغذیه کرده، در دامان اسلام، تربیت شدی و از سینه ایمان، شیر خوردی. تو در حال حیات و مرگ، پاکیزه و مطهر هستی...».<sup>۷</sup>

زیارت مرقد سیدالشهدا (علیه السلام) بیش از همه مورد توجه و تاکید و عنایت امامان شیعه بود و به زائران آن کوی حق و دیار عشق، احترام زیادی می‌کردند.

اولین زائر قبر حسین شهید، صحابی والا قدر پیامبر، جابر بن عبدالله انصاری بود که به همراه عطیه عوفی، به زیارت آن حضرت نائل شد. نقل شده که اسیران اهل بیت، پس از ماجرای کربلا و بازگشت از سفر شام، در مسیرشان به مدینه، از مأموران نگهبان و همراه قافله، خواستند تا آنان را از کربلا عبور دهند تا با قبر سیدالشهدا (علیه السلام) تجدید عهد کنند. در همان موقعیت بود که جابر بن عبدالله با امام سجاد (علیه السلام) دیدار نمود. در این دیدار که بر سر تربت شهیدان کربلا انجام گرفت، امام درباره حوادث تلخی که بر آنان گذشته بود، سخنها گفت و سپس به سوی مدینه رهسپار شد.<sup>۸</sup>

دعبل، با قصیده بلند خویش به نام «مدارس آیات» که در حضور حضرت رضا (علیه السلام) خواند، دفاعی جانانه و استوار از خط اهل بیت نمود، حق را زنده کرد و دشمنان حق را کوبید؛ تا حدی که مأمون را به شدت به خشم آورد؛ اما علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را خشنود ساخت. امام هم او را دعا کرد و به او صله و خلعت داد.<sup>۹</sup>

این خط کلی و درخشان ائمه بود

که با تکریم احیاگران نام آل محمد (علیهم السلام)، مردم را با این مزارها و مدفونین در آنها و شناساندن سنت زیارت، آشنا سازند تا در بیراهه‌های ظلمانی نیفتند.

### ● پاسداشت این فرهنگ

زیارت، افزون بر آنکه جنبه اعتقادی دارد و از بُعد سیاسی و اجتماعی برخوردار است، سازندگی و تربیت هم دارد. از این رو، فرهنگ زیارت، کهنه شدنی نیست و شاهد آثار تربیتی آن در طول اعصار و قرون و در بین نسل‌های مختلف، هستیم. امروز جلوه‌های پرکشش زیارت، بیشتر محسوس و ملموس است و در برابر چشمان خیره جهانیان، خود را نشان می‌دهد. زیارت اربعین، بارزترین نمونه این فرهنگ همیشه جاری و ساری است. زائر، در هر جا و از هر جا که باشد و مزار، در هر سرزمین و دیار که قرار گرفته باشد، کانونی برای رشد معنویات و زمینه ای برای بالندگی ارزش‌های الهی در انسان‌های حقیقت‌جو و کمال‌یاب است.

چه زیارت خانه خدا باشد در سرزمین وحی، چه زیارت حرم نبوی باشد در مدینه الرسول، چه زیارت قبور بی‌سایه بان امامان مدفون در بقیع، چه شهدای احد در مدینه و مدفونین قبرستان ابوطالب در مکه، چه ائمه مدفون در سرزمین عراق (نجف)، کربلا، کاظمین و سامرا، چه حریم قدسی حضرت رضا (علیه السلام) در خراسان، چه حضرت معصومه، فاطمه ثانی، (علیه السلام) در قم، چه حضرت شاهچراغ، احمد بن موسی، (علیه السلام) در شیراز، چه مرقد باصفای حضرت زینب (علیه السلام) در سوریه، و... چه هر انسان والا و الگو که در شهرهای مختلف و مزارات گوناگون دور و نزدیک، مشهور و گمنام، همه و همه، هاله ای از قداست، معنویت، آرام بخشی و نشاط آفرینی روحی را در زائران ایجاد می‌کنند. حتی زیارت قبور مؤمنان و صالحان نیز انسان را به یاد آخرت، فضیلت، صلاح و پاکی می‌اندازد و یاد خدا و معنویات را در دل‌ها بیدار می‌سازد. از قبور اولیاء الله، نور معرفت و هدایت می‌درخشد. مکان‌های مقدس و مذهبی، انسان را به خدا نزدیک می‌کنند و حالت خشوع و آرامش به انسان می‌بخشند. روح را سرشار از

خلوص، دل را پراز امید و جان را لبریز از صفا و عشق می‌نمایند.

### ● راه قرب به خدا

در متن زیارت‌نامه‌ها، زائران اظهار می‌کنند که من با زیارت قبر این امام و حجت الهی، به سوی خداوند، تقرب می‌جویم. پس زیارت، تنها یک عمل تکراری و بی‌روح نیست. زائر هم نباید به ظواهر و شکل‌ها و ساختمان‌ها و در و دیوار و نور و رواق بنگرد و محو زیبایی‌های هنری و معنوی گردد و از حقیقت زیارت که شناخت صاحب قبر و رهیافتی به ساحت قرب خداست، غافل گردد.

زائر، با معرفت خویش، این راه را که به قرب الهی منتهی می‌شود، باز می‌کند و اگر زیارت، غافلانه باشد، این معبر نور، بسته می‌ماند.

اگر زیارت‌نگاه‌ها برای زائران، محیطی پاک، معنوی، یادآور صداقت و فضیلت و کمال نباشند و زائر را از گناهان و رذایل، پاک و دور نسازند و زنده کننده ارزش‌های اسلامی در ذهن و زندگی او نباشند، زیارت زائر، کم اثر یا بی اثر خواهد بود.

فرد تشنه، وقتی به آب می‌رسد، باید خود را سیراب کند؛ نه آنکه به تماشای آب بایستد. زائر جویای قرب نیز باید نیت خود را خالص کند تا بهره معنوی بگیرد. او باید معرفت خود را بالا ببرد تا دستاوردهای ژرف‌ترو

بیشتری به دست آورد. هرچه میزان خداشناسی، پیامبرشناسی و ولی‌شناسی ما بیشتر باشد، به همان اندازه، نصیب ما از برکات این قبور نورانی و مزارهای متبرک، بیشتر خواهد بود.

به امید آنکه زیارت‌هایمان خالص و معنوی باشد تا مقبول درگاه اولیا قرار بگیرد. ■

پی نوشت:

۱. از نویسنده، برگ و بار، ص ۵۹.
۲. شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۷۹.
۳. مرتضی مطهری، جزوه شهید (ضمیمه قیام و انقلاب مهدی).
۴. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹.
۵. شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۷۶.
۶. همان، ص ۳۱۷.
۷. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۵.
۸. باقر شریف القرشی، حیات الامام الحسین، ج ۱۳، ص ۴۲۲.
۹. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۵۱.

# زیارت، آغاز راه خودسازی

گفت وگو با  
حجت الاسلام و المسلمین موسویان،  
استاد حوزه و دانشگاه و  
روحانی کاروانهای عتبات دانشجویی

و سعادت را پیدا کنند و ببینند که آن بزرگواران، چگونه در برابر ناملازمات، پایداری کردند. ما هر چه بتوانیم با زندگی این بزرگواران، بیشتر ارتباط برقرار کرده، مانوس شویم، بهتری توانیم الگو برداری کنیم و در مسیر کمال و سعادت، حرکت کنیم.

## ● زمزم: زیارت ائمه چه ارتباطی با خودسازی دارد؟

مطابق روایاتی که به دست ما رسیده و ما هم با اعتقاد به همانها، به زیارت ائمه و انبیا علیهم السلام می‌رویم، معتقدیم این بزرگواران، مردن به معنای فنا ندارند؛ بلکه همیشه زنده و حاضرند. در زیارتنامه‌ها هم شهادت می‌دهیم که شما ما را می‌بینید، سلام ما را می‌شنوید و جواب سلامان را برمی‌گردانید و این ما هستیم که به دلیل محدودیت جسمانی، نمی‌توانیم حضور آنها را شاهد باشیم. بنابراین اگر کسی با معرفت به زیارت مشرف شود، متوجه حضور این بزرگواران می‌شود؛ بر این اساس، فرد خودش را برای رسیدن به محضر رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام آماده می‌کند و سعی می‌کند آنچه از معنویت و تقوا لازم است، حاضر کند و گناه و پلیدی را که نباید همراه داشته باشد، از خود دور می‌کند و همه اینها می‌تواند در سعادت و کمال انسان، موثر باشد.

طبق آیه شریفه قرآن، همه پیامبران به هنگام اعلام رسالت خود، بیان می‌کردند که: «قل لا اسئلكم علیه اجرا»؛ ما در مقابل رسالت و



□ محمد مهدی کاظمی

هرگروهی که به دیار ناشناخته ای وارد می‌شود، به راهنما نیاز دارد؛ راهنمایی که تجربه راه دارد، فراز و نشیب آن را می‌داند و به قول معروف، راه بلد است. راهنما که باشد، خیال همه راحت است که این همه تلاش، حتماً به نتیجه ای می‌رسد. خودسازی، دیار غربی است که وقتی از راه زیارت به آن وارد می‌شوی، یک روحانی راه بلد می‌تواند راهنمای راحت باشد که به بیراهه نروی و از مدت زمان کوتاه، نهایت استفاده را ببری. در این گفت وگو، خدمت حجت الاسلام و المسلمین موسویان، استاد حوزه و دانشگاه رسیدیم که سالیانی تجربه راهنمایی جوانان در صعود به قله خودسازی از راه زیارت را داشته است.

## ● زمزم: ارتباط ائمه علیهم السلام با خودسازی چیست؟

خداوند متعال در جهت رسیدن به ایمان، افزون بر اینکه مشخصاتی را در آیات و روایات مطرح کرده است، نمونه‌های عینی هم در اختیار انسان‌ها قرار داده تا انسان‌ها راه کمال



پیامبری، هیچ اجرو مزدی از شما نمی‌خواهیم و وقتی نوبت به پیامبر ما رسید، بر اساس مصالحی که خداوند تشخیص می‌داد، این امر، طور دیگری مطرح شد: «قل لاسئلكم عليه اجرا الا الموده فی القربی»؛ ای مردم! من در مقابل رسالت و نبوت، هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم؛ جزم محبت اهل بیتم. همین طور در حدیث نبوی، اسناد مختلف شیعه و سنی نقل کرده اند که وقتی روز قیامت فرا می‌رسد، همه انسانها باید به چهار سوال پاسخ دهند: در عمرشان چه کردند؛ جوانی شان را چطور گذراندند؛ مالشان را چطور به دست آورده و چگونه خرج کردند و نیز از محبت اهل بیت علیهم السلام سوال می‌شود. بنابراین، محبت اهل بیت هم به عنوان پاداش نبوت و هم سوال امتحانی آخرت، یکی از آموزه‌های قرآنی و روایی ماست. خوشبختانه مردم ایران، چه شیعه و چه سنی، محب اهل بیت پیامبر هستند. این محبت باعث می‌شود که انسان از آنچه ائمه دوست نداشتند، دوری کند و به آنچه علاقه داشتند، هدایت شود. محبت اهل بیت باعث می‌شود که انسان تلاش کند و خودش را به رنگ و شکل آنها در بیاورد و آنها را الگوی خودش قرار دهد و به تدریج به عنوان کمال خواهی، به آن سمت حرکت کند.

### ● زمزم: در این زیارت‌ها، ائمه علیهم السلام چه مددی برای خودسازی به جوان دانشجو می‌رسانند و دانشجو باید چه نگاهی داشته باشد؟

من به دانشجویان می‌گویم که تا جایی که می‌توانید، وقت بگذارید و با زندگی ائمه آشنا شوید. هر چه بیشتر آشنا شوید، بیشتر جذب می‌شوید. آنها به ما فرموده اند شما زیباییهای کلام ما را به مردم برسانید، مردم شیفته ما خواهند شد. کلام و کردار ائمه با مردم و حتی با مخالفان و دشمنان، آن قدر زیبایی دارد که می‌تواند همه را جذب ائمه اطهار کند. لذا قدم اول، شناخت ائمه و جایگاه آنها در آموزه‌های دینی است. اینکه چه مسئولیت‌هایی دارند و الگو بودنشان به چه معناست، هر چه بیشتر با ابعاد زندگی و وجودی ائمه و سیره عملی آنها آشنا شویم، بهتر می‌توانیم به آنها نزدیک شده، در مسیر سعادت، از آنها کسب فیض کنیم.

### ● زمزم: از امدادهای غیبی ائمه در مسیر خودسازی خاطره ای بفرمایید.

ما نسبت به خودمان، همیشه مدیون ائمه هستیم و هر چه داریم، از برکت وجودی ایشان است و عامل اصلی طلبه شدن خود من هم خوابی بود که از امام سجاد علیه السلام دیدم و باعث شد شک و دودلی را کنار بگذارم و مسیر زندگی ام عوض شود. اگر به زندگی شخصی افراد بنگریم، در یک

جایی به ائمه گره خورده است و منشا خیر و برکت در زندگی شان بوده، گاهی مسیر زندگی شان را تغییر داده است. یکی از نقطه عطف‌های زندگی افراد موفق، ارتباط با ائمه اطهار است. حتی از بین افراد غیر شیعه هم وقتی به ائمه متوسل می‌شوند، دست پر برمی‌گردند.

### ● زمزم: در نگاه دانشجویان چه اندازه بین خودسازی و زیارت ائمه ارتباط وجود دارد؟

اینکه انسان توفیق یابد که در هر صبحگاه، سلامی به امام حسین و ائمه دیگر علیهم السلام بدهد و اظهار ارادت کند، خیلی ارزش دارد؛ چه رسد به اینکه انسان زیارت نامه بخواند؛ هر چند از راه دور اینها هر کدام مرتبه ای است و تا جایی می‌رسد که انسان، ائمه را از جهات مادی و معنوی، رهبر خودش قرار می‌دهد. اینها آثار خودش را دارد و تاثیرگذار است. عبدالباسط، قاری مشهور جهان اسلام می‌گوید: «من بهترین تلاوتم را در حرم اقا موسی بن جعفر علیه السلام داشته ام و گمان می‌کردم آیات قرآن بر قلب من نازل می‌شود».



ما به هر روشی که بتوانیم با ائمه ارتباط برقرار کنیم، به همان اندازه برای ما تاثیرگذار است؛ ولی نباید به کم قانع باشیم. باید سعی کنیم هر چه بیشتر بالا برویم و به ائمه نگاه نزدیک پیدا کنیم. این نگاه، بین دانشجویان متفاوت است. سن دانشجویی، سن خاصی است؛ گناه خیلی کم است و معنویت بالاست. اگر دانشجو توجه داشته باشد و از غفلت بیرون آید و فکر کند از کجا آمده، چرا آمده و به کجا می‌رود، در بهترین سن برای ارتباط با ائمه اطهار و خداوند و طی کردن مسیر معنویت قرار دارد.

### ● زمزم: دانشجویان باید چه مقدماتی برای ایجاد این نگاه در خودشان فراهم کنند؟

در درجه اول، بحث شناخت مهم است. باید بدانند به زیارت چه افرادی می‌رود و بدانند ائمه علیهم السلام زنده و شاهد هستند و ناظر اعمال او در همه جا و به ویژه در ایام تشریف به زیارت هستند. این، آثار و برکات زیادی دارد. مسئله دوم این است که انسان بتواند بارگناهانش را کم کند و پاک و پاکیزه خدمت ائمه اطهار برسد و سعی

کند در طول سفر، خوش اخلاق باشد؛ چون ائمه، خوشرویی و خوشرفتاری در سفر و کمک به همنوعان را خیلی دوست دارند. سیره خود ائمه علیهم السلام هم همین بوده و حتی گاهی ناشناخته به همسفران کمک می‌کردند. دیگر اینکه بتوانیم با توبه راهی شویم. من همیشه می‌گویم چند روز مانده به سفر، بعد از نماز صبح، ارتباط خاصی با خداوند برقرار کنید و بگویید خدایا! خودت اسباب نزدیکی و قرب را فراهم کن تا من بتوانم از این سفر، کمال استفاده معنوی را داشته باشم. همچنین سفارش شده مالی که انسان برای این سفر تهیه می‌کند، مال حلال باشد. اگر انسان این مقدمات را فراهم کند، امید است که خدا توفیق دهد که با معنویت و عرفان واقعی به این سفر برود.

### ● زمزم: پس از برگشت از سفر، با وجود اینکه زیارت، یک سری آثار وضعی دارد، دانشجو چه مراقبت‌هایی باید داشته باشد؟

قطعا بودن در محضر ائمه، وضعیت فوق العاده ای است که دیگر نمی‌توانیم آن را برای همیشه حفظ کنیم. این در روایات ما آمده و اصحاب با ائمه مطرح می‌کنند که ما وقتی با شما هستیم، وجودمان امید و آرامش و اعتماد است؛ اما وقتی از شما فاصله می‌گیریم، آرام آرام، و سوسه‌ها، ناامیدی‌ها و یاس‌ها به ما چیره می‌شود. بخشی از این، طبیعی است و نباید آن را به حساب بدی خودمان یا طرد شدنمان و لیاقت نداشتن بگذاریم. در حضور ائمه بودن، با دور بودن از آنها، فرق می‌کند؛ اما باید سعی کنیم آثار و نتایج کسب کرده را تا حد ممکن حفظ و تقویت کنیم.

اینکه در زیارتنامه‌ها آمده که نسبت به خیلی از ائمه اطهار می‌شود زیارت از راه دور داشت، می‌تواند وسیله ادامه ارتباط باشد. قبلا می‌گفتیم دفتر خاطرات داشته باشید و یادداشت کنید؛ اما الان راه‌های مختلفی وجود دارد. مرور اینها و توجه به اینکه هدف از زیارت، پیمودن راه کمال و عمل به احکام و دستورات آنهاست، اثر معنوی خوبی دارد. خیلی از اصحاب پیامبر بوده اند که موبه مو به احکام عمل می‌کردند، اما موفق نشدند که حتی یک بار آن حضرت را ببینند؛ مثل اویس قرن. همه اینها مقدمه است برای اینکه بتوانیم به تعالیم ائمه عمل کنیم و باعث تقرب ما به خدا و رسیدن به سعادت شود. از سخنان ائمه یادداشت بردارید و ببینید چه چیزهایی می‌توانید از آنها یاد بگیرید. این می‌تواند بهترین دستاورد برای مسافر کربلا و اماکن مقدسه دیگر باشد.

# بهترین کارمدیر، ایجاد فضای صمیمانه با دانشجویان است

گفت و گو با جناب آقای محمدی اسکویی، مدیر کاروانهای زیارتی دانشجویی

عکسها تزیینی است



□ محمد هادی کاظمی

واقعاً وقتی آنجا با جوانان نشست و برخاست می‌کنیم، تاثیر عمیقی روی آنها مشاهده و احساس می‌کنیم. به نظر من، عمره و عتبات دانشجویی، یک کار فرهنگی عالی در سطح کشور است.

## ● زمزم: آیا واقعا بحث خودسازی در زیارت بیشتر است؟

قطعاً. چون خود نفس زیارت، اعلام بیعت دوباره است. در عمره، رفتن به خانه خدا و در عتبات، رفتن به محضرائمه بزرگوار، اعلام بیعت مجدد است تا با رفع نواقص، از این به بعد، بیش از پیش در مسیری که خدا، پیامبر و ائمه برای ما ترسیم کرده اند، حرکت کنیم.

## ● زمزم: این نوع نگاه به زیارت چقدر در جوانان وجود دارد؟

مهمترین مسئله این است که زیارت، فرصتی است برای تفکر در مورد خود و رجوع به درون انسان. شاید اشتغالات روزمره در زندگی، به انسان فرصت فکر کردن و محاسبه کردن و دقیق شدن در مسائل عقیدتی و اخلاقی را ندهد؛ اما در این طور سفرها، وقتی فرد از خانه، خانواده و دوستان کنده

گاهی هرچه تلاش می‌کنی، نمی‌شود. گاهی باید میانبر زد و دست به دامن بالایی‌ها شد. گاهی همین زیارت‌های ساده، نردبانی می‌شوند که خودت را بسازی و در مسیر رسیدن به معبود، بالاتر بروی. گاهی همین زیارت‌ها آینه می‌شوند تا خودت را ببینی، کم و کاستی‌هایت را بشناسی و بفهمی که کم کم باید خودت را جمع و جور کنی. در این گفت و گو، جناب آقای جواد رضا محمدی اسکویی که از سال ۶۵، مدیر کاروان زیارتی بوده و از ابتدای تشکیل کاروان‌های دانشجویی، با آنها همراه بوده است، از ساز و کار این میانبر خودسازی برایمان می‌گوید.

## ● زمزم: اولین نکته ای که متعاقب بحث زیارت و خودسازی به ذهنتان رسید چه بود؟

اهمیت اعزام عمره و عتبات دانشجویی به ذهنم رسید. بعضی‌ها در مورد ارسال دانشجویان به این سفر مخالفت می‌کنند؛ اینها یا از دور قضاوت می‌کنند و یا در جریان نیستند.



● **زمزم: برای هموار شدن مسیر دانشجویان به سوی هدف خودسازی، چه کارهایی انجام می‌شود؟**

طبق چارچوبی که ستاد تعیین کرده، بیشترین وظیفه ما در مسائل اجرایی محدود شده و این وظیفه برعهده روحانی کاروان گذاشته شده است. اولین کاری که ما باید بکنیم، انتخاب یک روحانی وارسته و آشنا به ایجاد روابط با قشر جوان است. بهترین فضایی که می‌شود ایجاد کرد، با ایجاد روابط صمیمی با دانشجویان است؛ آن قدر که این صمیمیت‌های عملی در روحیه و عمل آنها تاثیر دارد، سخنرانی و صحبت، اثر ندارد. بیشترین مسئولیت مدیر، ایجاد فضا و امکانات است؛ ولی نوع برخورد و رفتار و کیفیت عمل مدیر هم در روحیه و فضای معنوی کاروان، تاثیر بسزایی دارد. علاوه بر اینها، تشکیل کلاس‌ها، استفاده از سخنرانی‌ها و کلیپ‌های موثر، پوسترها و... مقدماتی هستند که این فضا را ایجاد می‌کنند. ستاد هم در جهت تسهیل این هدف، توشه‌هایی را قبل از سفر تهیه می‌کند و می‌فرستد که واقعا تاثیر خوبی دارند. منتها تعداد جلسات حضوری بین مدیر و روحانی و دانشجو، قبل از سفر در ایران کم است. اگر ساز و کاری ایجاد شود که پس از برگشت هم ارتباط با دانشجویان قطع نشود، بسیار موثر است. تکرار خاطرات و برداشته‌ها در این دوره‌ها، سبب تعمیق آنها در وجود انسان می‌شود.

● **زمزم: توصیه شما به مدیران کاروان‌ها چیست؟**

در درجه اول، به این کار، به عنوان فرصتی استثنایی برای انجام نقش خود در تربیت نسل‌های دیگر است، نگاه کنند. دومین نکته هم این است که بزرگترین عامل تربیتی در این بین، شخصیت خود مربی است. وقتی درون انسان نورانی شود، این نورانیت به بیرون او هم تجلی می‌کند و دیگران از تجلی آن بهره‌مند می‌شوند.

می‌شود و با گستره عمیق معنوی این اماکن مقدس روبه رومی‌شود، بزرگترین فرصت برای جوانان پر شور ایجاد می‌شود تا به درون خودشان مراجعه کنند، با خودشان خلوت کنند و عقاید و رفتارشان را بررسی کنند. این محیط‌ها طوری است که مثل آهنربا، فرد را به معنویات جذب می‌کنند. ما در اینجا ایثار و از خودگذشتگی‌هایی از این دانشجویان نسبت به افراد پیرو زنان و بچه‌ها می‌بینیم که در زندگی روزمره، کمتر دیده می‌شود. اینها نشان می‌دهد که این مکانها، فضایی را به روی دانشجویان باز می‌کند. امکانات خودسازی و توجه به خدا و معنویات و دیگران و بیرون آمدن از خود، در اینجا در افراد دیده می‌شود و ما در عمل، آثارش را می‌بینیم.

● **زمزم: آیا نفس سفر، بر خودسازی و توجه به درون، تاثیر دارد؟**

شاید گاهی در نگاه اول، احساس مسافرتی باشد؛ اما کندن از شغل و خانواده و شهرواهی شدن، خود برنامه ای تمرینی برای دل کندن از تعلقات و وابستگی‌ها در طول زندگی و غرق شدن در دریای اجتماع مومنین و با هم رهسپار شدن به سوی معبود حقیقی است که انسان را به خودسازی نزدیک می‌کند.

● **زمزم: خودسازی چیست و توجه به دیگران چقدر در آن اثر دارد؟**

خودسازی برپایه بیرون آمدن از خود و خدامحور شدن است. انسان هرچقدر از خودش، نفسانیتش و تعلقاتش دور شود، بیشتر به خدا نزدیک می‌شود. اساس تعلیمات دینی ما این است که ما را از خودمحوری و نفس پرستی بیرون آورد و توجه به خدا و بندگانش را در ما تقویت و ایجاد کند. سفر حج و زیارت عتبات، این گونه است. مثلا در یکی از سفرهای عمره، دانشجویی، پیرزن ۸۰ ساله‌ای را که گم شده بود، با خود به کاروان ما آورده بود. کفش‌هایش را به این پیرزن داده بود تا اذیت نشود و خودش روی سنگفرش‌های داغ عربستان، پابرهنه راه می‌رفت.





### ● کلید اول: دوری از گناه

کلید سؤالات را به دست آورده بود و جواب تمام ۲۰ سوال تستی را به ترتیب، از حفظ بود؛ فقط کافی بود یک دقیقه پشت میز امتحان بنشیند و بدون حفظ آن همه فرمول، به تمام سؤالات، جواب بدهد و نمره کامل را بگیرد. این درس، درسی بود که دو بار موفق به پاسش نشده بود و این بار واقعا از این درس، بدش می آمد و حوصله خواندن دوباره اش را نداشت و برای همین، از طریق نادرستی، اقدام به خرید پاسخ نامه کرده بود. خودش می دانست که این کار، هیچ فرقی با دزدی ندارد؛ اما چاره دیگری هم نداشت؛ زیرا اگر این درس را پاس نمی کرد، تمام برنامه های زندگی اش مختل می شد و مجبور می شد تابستان را در خوابگاه بگذراند و از جنب و جوش خرید جهیزیه و عروسی خواهرش، محروم بماند. بنابراین، اصلاً برایش قابل تصور نبود که تابستان را درگیر درس بماند.

یک بار دیگر کلید سؤالات را در ذهن مرور کرد. همه را از بر بود. ورقه های

# هفت کلید برای هفت خوان زندگی

## آموزه های امام علی علیه السلام برای دانشجوی امروز

ارتباطی برقرار می کرد، متهم به تحجر و بسته بودن می شد. با این حال، هیچ عیبی در او برای دوری کردن پیدا نمی کرد. شب امتحان بود و هم اتاقی ها سرگرم درس بودند. از صبح سرگیجه و تب داشت و غروب، حالش بدتر شد؛ طوری که چشمانش سیاهی رفت و بر زمین افتاد. وقتی به خود آمد، خود را زیر سرم، در درمانگاه شبانه روزی دید. دختر تازه وارد، او را رسانده و بستری کرده بود و تا صبح در کنارش ماند؛ در حالی که دیگر هم اتاقی ها سراغی از او نگرفتند.

دلش آرامش گرفته بود و حتی برای امتحان فردا احساس نگرانی نمی کرد. روبه دختر گفت: من در این مدت، اصلاً رفتار خوبی با تونداشتم. تو چطوری توانستی این قدر خوب باشی؟

دختر لبخندی زد و جواب داد: با یک جمله از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به نیکوکاران نزدیک تر شو که از آنان خواهی شد و از اهل شر و بدی دوری کن؛ تا از آنها برکنار باشی.

من هم برای اجرای این فرمان، همیشه با انسان های خوب و مهربان، دوست می شوم و این، باعث شد که

### ● کلید دوم: دقت در انتخاب همنشین

ترم اولی نبود؛ اما اولین ترمی بود که او را می دید؛ دختر چادری و اهل نماز اول وقت! هم اتاقی ها از او خوششان نمی آمد و پشت سرش می گفتند: از زمان عقب مانده، جامعه دیگر این حجاب ها و بسته بودن ها را نمی پذیرد! او باید خودش را با زمان و محل زندگی اش وفق دهد... فقط متحجرها از این جور آدم ها خوششان می آید!

این جمله، درها را برای دوستی با این دختر، به رویش بست. اگر با او

سؤالات در کلاس پخش شدند. پاسخ نامه را مقابل خود گذاشت و مشغول جواب دادن شد. وقتی به سؤال ۱۸ رسید، شاگرد اول کلاس هنوز در حال حل مسئله اول بود. با بی حوصلگی سرش را بالا آورد و به تابلوی کلاس خیره شد. روی آن نوشته شده بود: امام علی علیه السلام: مجاهد شهید در راه خدا، اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد؛ اما خویشتن داری می کند. چنین شخصی نزدیک است که از فرشتگان خدا باشد.

با شرم به برگه خود خیره شد و در فکر فرو رفت.



بتوانم خوبی را بهتر درک کنم.

لبخندی زد و جواب داد: من هم می‌خواهم به این کلید طلایی عمل کنم.

دستش را جلو آورد تا با دختر دست دوستی بدهد!

### ● کلید سوم: علم و دانایی

ماشین قرمز رنگی که بالاتراز ۲۰۰ میلیون تومان قیمت داشت، وارد محوطه دانشگاه شد. همه نگاه‌ها در تماشای ماشین، محو شده بود. صاحب ماشین، دانشجوی ترم اولی بود؛ اما ثروتمندتر از همه کسانی که در این سال‌ها در این دانشگاه درس خوانده بودند. نگاه تحسین آمیزه‌ها، او را بدرقه می‌کرد. جوان دانشجویی گوشه‌ای ایستاده بود و به دانشجویان نگاه می‌کرد. صاحب ماشین، پیاده شد و به طرف سالن آموزش رفت. نگاه برخی براو معلق مانده بود و برخی همچنان بر ماشینش! نگاه می‌کردند.

صاحب ماشین در میان نگاه‌ها گم شد. او در همان گوشه‌ای که ایستاده بود، به فکر فرو رفت؛ به راستی در دانشگاه کسی را تا این حد مورد توجه ندیده بود. او هرگز این صحنه را تجربه نکرده بود. آیا ثروت می‌تواند تا این اندازه کسی را صاحب عزت و مورد توجه قرار دهد؟ اگر این طور است، چرا دین اصالتی برای مادیات قائل نمی‌شود؟ راستی چه عزتی بالاتر است از این همه نگاه تحسین آمیز؟

در همین افکار، غوطه‌ور بود که دوستش کنارش ایستاد و گفت: پیام هفته جدید در سالن اجتماعات را خوانده‌ای؟ از صبح دارم به آن فکر می‌کنم؛ حدیثی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: عزیزترین عزت‌ها، علم و کمال است؛ برای این که شناخت معاد و تأمین معاش انسان، به وسیله آن انجام می‌پذیرد و پست‌ترین ذلت‌ها، جهل و نادانی است؛ زیرا که صاحبش همیشه در کوری و لالی و کوری می‌باشد و در تمام امور، سرگردان خواهد بود.

هرچه بیشتر به این جمله فکری کرد، ماشین قرمز در نظرش بی‌رنگ‌تر و ارزان قیمت‌تر می‌شد.

### ● کلید چهارم: تسلط بر خود

جلسه امتحان در حال آغاز بود که

خبر تصادف برادرش را به او داده بودند. دست و پایش می‌لرزید و اضطراب در نفس‌هایش جاری بود. آخرین امتحان ترم آخربود و به هر قیمتی، باید از آن موفق بیرون می‌آمد. تمام هزینه تحصیلش را در این سال‌های دور از خانواده، برادرش پرداخت کرده بود و بی‌شک فارغ‌التحصیلی‌اش می‌توانست با ارزش‌ترین هدیه برای او باشد. با این وجود، نمی‌توانست خود را آرام کند. برادرش در کما بود و هر لحظه احتمال شنیدن بدترین خبر، برایش وجود داشت. اصلاً از کجا بداند؛ شاید برادرش از دنیا رفته باشد و تنها برای این که او را آماده این خبر تلخ کنند، از جراحتش اطلاع داده‌اند.

افکار پریشان و سرد، لحظه لحظه بر ذهنش هجوم می‌آوردند و از آن سو، برگه سؤالات امتحانی را به دستش داده بودند. نمی‌توانست روی سؤالات تمرکز کند. تصمیم گرفت برگه پاسخ‌نامه را سفید تحویل دهد و در اولین فرصت از جلسه بیرون بیاید و خود را به پایانه مسافربری برساند. درست در لحظه‌ای که می‌خواست و سپایش را جمع کند، به یاد حرف برادر افتاد که به او گفته بود: با رنج‌های دوری از خانه بساز و یادت باشد که امام علی (علیه السلام) فرمود: مؤمن، شادی‌اش در رخسار و اندوهش در دل است. پس روی صندلی نشست؛ نفس عمیقی کشید و مشغول پاسخ به سؤالات امتحان شد.

### ● کلید پنجم: نسیه ممنوع!

با هماهنگی مسئول خوابگاه، به اتاق دانشجویان می‌آمد و اجناسش را برای فروش، عرضه می‌کرد. دوستانش می‌گفتند خوبی‌اش این است که هر وقت بخوای، می‌توانی پولش را بدهی و نسیه قبول می‌کند.

چیزی تا عید نمانده بود و قرار بود به شهرستان برگردد. می‌خواست برای خواهر و برادرهایش، هدیه بگیرد. زن فروشنده، این بار با تنوع بیشتری جنس آورده بود و می‌توانست روی عیدی‌هایی که می‌گرفت، حساب کند و هرچه دلش می‌خواست، بخرد. روی تخت نشسته بود و بدلیجات نفیس زن را تماشا می‌کرد. یک سرویس آن، چقدر می‌توانست خواهرش را شاد کند. زن تأکید می‌کرد که اصلاً مهم نیست؛ هر وقت داشتید، پولش را بدهید؛ تا آخر ترم، دیر نمی‌شود!

سریش را بالا آورد و رو به زن گفت:

اما نسیه، کار درستی نیست. پدرم همیشه ما را از این کار باز می‌داشت.

زن گفت: وقتی خودم راضی‌ام، چه اشکالی دارد؟ من اگر اینها را بفروشم، می‌توانم بروم اجناس تازه بیاورم. شما در واقع، خیال مرا راحت می‌کنید که اجناسم مشتری دارد. اصلاً نظر پدرت درباره من منطقی نیست!

دختر جواب داد: نظر پدرم زیاد مهم نیست؛ مهم این است که من در حدیثی از امام علی (علیه السلام) خوانده‌ام که از گرفتن نسیه و قرض، خود را برهانید؛ چون سبب غم و اندوه شبانه و ذلت و خواری در روز خواهد شد.

سرویس بدل را کنار اجناس زن بر زمین گذاشت و گفت: من هم بعد از عید می‌خرم؛ البته اگر تا آن موقع این را نفروخته باشید!

### ● کلید ششم: کنترل زبان

در دامن طبیعت و در آرامش صبحگاهی و در جمع همکلاسی‌ها، دور سفره صبحانه نشستند. اردوی دانشجویی، بهانه خوبی برای رفع خستگی درس و امتحانات بود. دانشجویان دورهم نشستند و از هردی حرف می‌زدند. سر شوخی باز بود و هر کس هر چه دل‌تنگش می‌خواست، بر زبان می‌آورد. یکی از بچه‌ها برای خنده دوستانش شروع کرد به غیبت از استاد و همه با صدای بلند می‌خندیدند و یکی یکی وارد بحث شوخی او می‌شدند و ادای مسئولین دانشکده را در می‌آوردند. ساعتی از این جوشاد و پرنشاط می‌گذشت و در تمام این مدت، او در سکوت، فکری کرد. سکوت عمیق او، با قهقهه‌های جمع، سازگاری نداشت؛ به حدی که یکی از دوستانش با اعتراض پرسید: چرا این قدر عبوس و گرفته‌ای؟ ناسلامتی آمده‌ایم اردو که با هم خوش باشیم!

سری تکان داد و با دست پاچگی گفت: نه، من ... خوبم. دارم به حرف‌های شما گوش می‌کنم.

دو تا از همکلاسی‌ها که در شلیک خنده‌های جمع، نقش مهمی داشتند، مصرانه به او گفتند: گوش کردن کافی نیست؛ تو هم باید حرف بزنی. خب، تو با کدام استاد بیشتر اصطکاک داشتی؟

صدای خنده جمع برای چندمین بار بلند شد. سریش را به زیر انداخت و

موبدانه گفت: من چیزی برای گفتن ندارم.

بچه‌ها این بار دسته جمعی از او خواستند که چیزی بگوید؛ تا حال خودش و همه را عوض کند. او پس از مکث بلندی جواب داد: من واقعا حرفی ندارم؛ چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: زبان، همچون درنده‌ای است که اگر آزاد باشد، زخم و جراحت [به جسم و ایمان] خواهد زد. من به اندازه شما جرات ندارم که به زبانم آزادی بدهم!

### ● کلید هفتم: دوری از علاقه به دنیا

استاد که از آزادگان جنگ تحمیلی بود، در کلاس قدم می‌زد و از خاطرات دوستان شهیدش در جریان دفاع مقدس می‌گفت و بعد کنار پنجره ایستاد و به دوردست آسمان خیره شد و گفت: حالا نوبت شماست که حرف بزنید. هریک از شما بگویید که هدفتان از درس و دانشگاه چیست؟

دانشجویان به نوبت، شروع به صحبت کردند. یکی انگیزه خود را دریافت مدرک برای اشتغال در شرکت مطرح کرد. دیگری جبر حاصل از امر خانواده برای داشتن تحصیلات عالی ... یکی عقب نماندن از دیگران ... دیگری گرفتن مدرک و تخصص برای کسب و کار آینده ... یکی برای کسب جایگاه اجتماعی ...

استاد سری تکان داد و گفت: به انگیزه‌ها و دلایلی که از هم شنیدید، فکر کنید. همه آن چه گفتید، ریشه در دنیا و علاقه به آن دارد.

یکی از دانشجویان پرسید: این چه اشکالی دارد استاد؟ ما داریم روی زمین و در نظام ماده، زندگی می‌کنیم و ناچاریم خودمان را با این شرایط، وفق بدهیم. بنابراین، مگر می‌شود که انگیزه‌هایمان ربطی به مادیات و دنیا نداشته باشد؟

استاد لبخندی زد و جواب داد: حق با شماست؛ اما یادتان باشد که مولای اول شیعیان، این خطر را چنین هشدار داده است: نسبت به محبت و علاقه به دنیا، مواظب باشید؛ چون علاقه و محبت به دنیا، اساس هر خطا و انحراف و دروازه هربلا و گرفتاری و نزدیک کننده هرفتنه و آشوب و نیز آورنده هر مصیبت و مشکلی است.



## یک زیارت با صفا در مقام «صافی صفا»

گزارشی از بازدید و زیارت کاروانهای دانشجویان  
از مقام صافی صفا در نجف اشرف

همچنین مباحث نجف شناسی و ذکر توسل با عنوان «روایتگری آستان خورشید» اجرا می‌گردد.

### ● آشنایی با مقام صافی صفا

در نجف اشرف مقامی وجود دارد که در کنار بحر نجف واقع می‌باشد و مردم، آن را «صافی صفا» نام گذاشته‌اند. این منطقه سابقاً به نام مسبل معروف بوده، بعد از آن به نام «العماره» شناخته شده است. در صافی صفا، آرامگاه مؤمن نیکوکاری از اهالی یمن به نام «اثیب یمانی» است که بنا بروصیت خودش، پیکرش از راه‌های دور آورده شد تا در این زمین مبارک، به خاک سپرده شود.

### ● اثیب یمانی کیست؟

تاریخ نگاران در این باره، چنین روایت می‌کنند که



□ یکی از مکان‌هایی که کاروان‌های دانشجویی در نجف اشرف به زیارت آن می‌روند، مقام «صافی صفا» یا مرقد «اثیب یمانی»، یکی از دوستداران و یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام است. این مکان یکی از جاهایی است که زیارت دوره ویژه دانشگاهیان در آنجا برگزار و روایتگری انجام می‌شود. این برنامه که جهت آشنایی هرچه بیشتر کاروان‌های دانشگاهی با اماکن و زیارتگاه‌های نجف، آشنایی با فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و تاریخ کوتاهی از نجف و کوفه می‌باشد، در زیارت دوره کاروان‌های دانشگاهیان گنجانده شده است. در این برنامه، بعد از زیارت دسته جمعی و توضیحات مقدماتی روحانیون کاروانها، برنامه پرباری توسط کارشناس فرهنگی بعثه مقام معظم رهبری در رابطه با آشنایی با اثیب یمانی و زندگی نامه او و



تزیین شده و در کنار آن، مقام امام زین العابدین علیه السلام وجود دارد.

### ● بررسیهای تاریخی

به آرامگاه ائیب یمانی، مقبره الصفا (یعنی مقبره سنگ) نیز گفته می‌شود. این مقام و آرامگاه، در جهت غربی شهر نجف و روبه دریاچه نجف واقع است و در سمت جنوبی آن، مقام امام زین العابدین علیه السلام قرار دارد. دلیل تاریخی که نشان می‌دهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این مکان نماز می‌خوانده، این است که در این مکان، دو سنگ نوشته سفید پیدا شده که دو قصیده بر آن نقش بسته، در هر کدام از این دو قصیده، ذکر شده که این مکان، مقام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. سنگ نوشته اول که در بالای محراب قرار دارد، قصیده ای شامل دوازده بیت در مقام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که مطلع این قصیده چنین است:

شاد مقام الطهر مولی أعلاما مقامات الوری قدره

قصیده نقش بسته بر سنگ نوشته دوم، از سنگ نوشته اول واضحتر است و بردیوار چپ عمارت در نزدیکی محراب مسجد قرار دارد. این سنگ نوشته، تاریخ ۱۱۷۰ق. را نشان می‌دهد و قصیده ای شامل ده بیت است در مقام امیرالمؤمنین علیه السلام است که مطلع این قصیده به این شرح است:

فناهیک صرحا یزیری کل منزل

أناخ علی العلیا بأعظم کلکل

این مکان، امروزه از مساجد قدیمی نجف به شمار می‌رود. شیخ محمد حرزالدین می‌گوید: این مسجد، جنب مقبره الصفا واقع است.

### ● بازسازی مقام

در سالهای گذشته، در حد فاصل صافی صفا و حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان، خیابانی بود که ماشینها از آن عبور می‌کردند و زائران مقام حضرت امام علی علیه السلام، حضرت امام سجاد علیه السلام و صافی صفا را به آنجا می‌آوردند. زائران اگر در این مکان، پشت به بحر نجف می‌ایستادند، گنبد و گلدسته حرم مطهر را به آسانی می‌دیدند؛ اما اینک چند سالی است که حد فاصل صافی صفا و ایوان باصفای نجف را پروژه احداث صحن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و توسعه حرم نورانی علوی در برگرفته است.

در ماههای اخیر و در آستانه ولادت امام عصر علیه السلام و در اعیاد شعبانیه، طی مراسمی، از اولین مرحله بازسازی بارگاه ائیب یمانی، بهره برداری شد. همچنین در این مراسم این مجموعه که مشتمل بر دو سالن همایش و اقامتگاه میهمانان و مرکز رصدخانه نجف است، افتتاح شد. ■



از خداوند می‌خواست.

### ● شکل‌گیری مقام صافی صفا

بعد از دفن آن مؤمن اهل یمن در این مکان، بسیاری دیگری از اهل ایمان هم در همان جا به خاک سپرده شدند. در این مکان، مسجدی قدیمی وجود دارد که به مقام شریف در کنار منطقه کم ارتفاع بحر نجف احاطه دارد و تاریخ ساخت آن به قرن هفتم و هشتم هجری باز می‌گردد و امروزه ساختمان وسیعی است که هر بیننده‌های می‌تواند از دور، آن را ببیند و روی آن گنبدی است که با زیباترین و باشکوهترین نقش‌ها و نوشته‌ها و منبت کاری‌های اسلامی،



امام علی علیه السلام در ایام خلافتشان در کوفه، هرگاه که می‌خواست با خود خلوت کند، به این نقطه در کنار بحر نجف می‌آمد. روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا ایستاده بود که شخصی از دور نمایان شد. او مردی اعرابی بود که بر شتر خود، بار سنگینی را حمل می‌کرد و وقتی به نزدیک امام رسید، معلوم شد که آن بار سنگین، جنازه است. اعرابی بدون آنکه امام را شناخته باشد، بر امام سلام کرد.

امام علی علیه السلام از وی پرسید: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از یمن.

امام پرسید: در اینجا به دنبال چه هستی و این جنازه کیست؟

آن مرد گفت: این پیکر پدرم است و او را آورده‌ام تا در این زمین به خاک بسپارم.

امام فرمود: آیا این فاصله را پشت سر گذاشته‌ای تا این جنازه را در اینجا دفن کنی؟ چرا در یمن او را دفن نکردی؟

مرد گفت: به خداوند قسم که این وصیت اوست که هنگامی که از دنیا رفت او را در این خاک دفن کنم.

امام فرمود: از او نپرسیدی چرا این وصیت را کرده است؟

مرد گفت: آری پرسیدم و در جوابم گفت که در این خاک، مردی دفن خواهد شد که در نزد خدا و پیامبرش، شأن بلندمرتبه‌ای دارد و هر کس که در کنار او دفن شود، خداوند آنچه را که ناپسند است از وی دور خواهد ساخت و شفاعت او را به دست خواهد آورد و داخل بهشت خواهد شد. این مرد که در اینجا دفن خواهد شد نیکوهای دارد که کتابها گنجایش به یاد آوردن آنها را ندارند و عقل‌ها نیز به آنها احاطه نخواهند داشت. دوست داشتنش، ایمان و دوست نداشتنش، کفر است. وی بهترین مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و الگویی برای الگوپذیران است.

امیرمؤمنان از او پرسید: آیا این مرد را می‌شناسی؟ مرد گفت: نه.

امام فرمود: آن مرد من هستم.

در آن هنگام اعرابی به گریه افتاد.

امام فرمود: حال که پدرت این وصیت را کرده است و تو از راه دور آمده‌ای، من نیز نماز و دفن او را برعهده می‌گیرم.

مرد گفت: خوشا به حال پدرم که وصیت کرد در پیش تو دفن شود و من شما را در اینجا یافتم.

سپس امام از او پرسید: پدرت در زندگی اش چه می‌کرد؟

مرد گفت: ای امیرمؤمنان! به خداوند قسم که او همیشه شما را به یاد می‌آورد و دائماً از او می‌شنیدم که به نام تو از خداوند متعال، طلب نجات می‌کرد و در نماز شب، بسیار فراوان این را

# میرزاتقی خان؛ جبران می کنیم

□ رامین باباگل زاده

## داستان هایی کوتاه از زیارت امام حسین علیه السلام و کربلا

### مردی که به زیارت امام حسین علیه السلام نمی رفت

شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلی، به این شهر آمد و مدت شش ماه در آن جا ساکن شد. او در این مدت، داخل حرم مطهر نشده بود و هر وقت زیارت امام حسین علیه السلام را اراده می کرد، برپام منزل خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را بزرگان آن عصر و موسوم به «نقیب الاشراف» بود، رساندند. سید مرتضی به منزل او رفت و در این باره او را سرزنش کرد و گفت: از آداب زیارت در مذهب اهل بیت علیهم السلام، این است که داخل حرم شوی و عتبه و ضریح را ببوسی. این روشی که تو داری، برای کسانی است که در شهرهای دورند و دستشان به حرم مطهر نمی رسد.

آن مرد چون این سخن را شنید، گفت: ای نقیب الاشراف! از مال دنیا هرچه بخوای از من بگیر و مرا از رفتن معذور دار! سید مرتضی، از این سخن او بسیار ناراحت شد و گفت: من که برای مال دنیا این سخن را نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت

### در قیامت جبران می کنم

مرحوم آیت الله اراکی می گوید:  
«شبی در خواب، امیرکبیر را دیدم. جایگاهی متفاوت و رفیع داشت. پرسیدم: چون شهیدی و مظلوم کشته شدی، این مرتبت نصیب تو شد؟ با لبخند گفت: خیر سؤال کردم: چون چندین فرقه ضاله را نابود کردی؟ گفت: نه. با تعجب پرسیدم: پس راز این مقام چیست؟ جواب داد: هدیه مولایم حسین علیه السلام است! گفتم: چطور؟ گفت: آن گاه که رگ دو دستم را در حمام فین کاشان زدند، چون خون از بدنم می رفت، تشنگی بر من غلبه کرد. سرچرخاندم تا بگویم قدری آبم دهید. ناگهان به خودم گفتم: میرزاتقی خان! دوتا رگ بریدند. این همه تشنگی! پس چه کشید پسر قاطمه؟ او که از سرتا به پایش، زخم شمشیر و نیزه و تیر بود! از عطش حسین علیه السلام حیا کردم و لب به خواستن آب، باز نکردم. آن لحظه که صورتم را بر خاک گذاشتند، امام حسین علیه السلام آمد و گفت: به یاد تشنگی ما ادب کردی و آب ننوشیدی؛ این هدیه ما در برزخ؛ باشد تا در قیامت جبران کنیم!»<sup>۱</sup>

می دانم و نهی از منکرو واجب است.  
مرد چون این سخن را شنید، آه سردی کشید، از جا برخاست، غسل زیارت کرد، بهترین لباسش را پوشید، پابرنه و باوقار از خانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، نالان و گریان، متوجه حرم حسینی گردید تا این که به در صحن مطهر رسید. نخست لرزان، مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، برخود می لرزید و با رنگ و روی زرد، حرکت کرد تا اینکه وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به جا آورد و زمین را بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال مرگ باشد، داخل ایوان مقدس گردید و با سختی تمام، خود را به در رواق رسانید. چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک برآورد و ناله جانسوزی کشید. سپس به آوازی دل گداز گفت: آیا این جا، جای افتادن امام حسین علیه السلام است؟ آیا این جا جای کشته شدن حضرت سیدالشهداست؟ سپس فریاد کشید و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهیدان راه حق پیوست.<sup>۲</sup>



## تا زنده‌ام، زیارت آن حضرت را ترک نخواهم کرد

از سلیمان اعمش چنین نقل شده است: «همسایه‌ای داشتم که با اورفت و آمد می‌کردم. شب جمعه‌ای پیش او رفتم و درباره زیارت امام حسین علیه السلام سؤال کردم. آن شخص گفت: بدعت است و هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی در آتش است. برخی از فضایل امام حسین علیه السلام را برای او نقل می‌کنم. اگر بر عناد هنگام سحر، سراغ او رفتم، او را می‌کشم.

این ناچه از کیست؟ گفت: از خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهما السلام است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: حسن بن علی علیهما السلام است. گفتم: به کجا می‌روند؟ گفت: به زیارت سیدالشهدا علیه السلام که در کربلا مظلوم شهید شده است. آن گاه خواستم به جانب هودجی که در شب می‌ریزد. پرسیدم: در آن بود، بروم. دیدم رقععه‌هایی از آسمان فرو می‌ریزد. پرسیدم: این رقععه‌ها چیست؟ گفت: در این رقععه‌ها نوشته: «امان است از جانب خداوند برای زائران امام حسین علیه السلام در شب جمعه». من هم از آن رقععه‌ها درخواست کردم. گفتم: تو می‌گویی زیارت بدعت است! به توداده نمی‌شود تا معتقد به فضل و شرف آن بزرگوار باشی و به زیارت او بروی. ناگاه هاتفی ندا کرد: آگاه باشید که ما و شیعیان ما در درجه عالی‌ای از بهشت هستیم. پس با ترس و وحشت، بیدار شدم و در همان ساعت، اراده زیارت سید خودم امام حسین علیه السلام نمودم و اکنون به سوی پروردگار توبه می‌کنم. سوگند به خدا ای سلیمان! تا زنده‌ام زیارت آن حضرت را ترک نخواهم کرد».<sup>۴</sup>

پی نوشت:

۱. آخرین گفتارها
۲. داستان‌های علوی، ج ۴، ص ۲۱۰
۳. مفتاح الجنه
۴. نجم الثاقب، ص ۲۷۷؛ بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۵۸

## گوارا نمی‌بینم که محبان ما پیاده باشند و من سوار شوم!

روزی دو نفر از محبان، یکی از زیارت خراسان و دیگری از زیارت کربلا به شهر سامرا وارد شدند. امام حسن عسکری علیه السلام به پیشواز آن دو زائر رفت. در هنگام برگشت، آن حضرت پیاده تشریف آورد. یکی از اصحاب عرض کرد: یابن رسول الله! اسب سواری موجود است؛ چرا سوار نمی‌شوید؟ حضرت فرمود: گوارا نمی‌بینم که دوستان و محبان ما پیاده باشند و من سوار شوم. پس با همان حال، با آن دو نفر، به خانه تشریف آوردند. آن حضرت به آن دو زائر، نگاه می‌کرد و می‌گریست. عرض کردند: یابن رسول الله! سبب گریه شما چیست؟ فرمود: سبب گریه من، این دو نفر زائرند. وقتی به زائر خراسان نظرمی‌کنم، جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاطر می‌آید که در ولایت غریب، بی‌کس و تنها به او زهر دادند و جگر مبارکش را پاره پاره کردند و احدی نبود تا او را یاری و دلداری دهد و وقتی به این زائرمی‌نگرم، جدم سیدالشهدا علیه السلام به خاطر می‌رسد که در روز عاشورا با لب تشنه و جگر سوخته و بی‌کس و تنها در میان اهل ظلم و جفا با بدن پاره پاره، روی خاک و ریگ‌های کربلا افتاده بود و در میان اهل ظلم، کسی نبود که یاری‌اش کند. پس هر کس که زائران ما را یاری کند، گویا ما را یاری کرده است.<sup>۲</sup>



## گران تراز دوزخ

□ معصومه سادات میرغنی

ابن زیاد، چشم در چشم خیره شد و گفت: آن فرمان کتبی که برای جنگ با حسین به توداده بودم را به من بازگردان. لحظه ای چشم‌هایم سیاهی رفت. قصر، دور سرم چرخید. تمام آن صحنه‌ها که با لشکرچهل هزار نفری ام در کربلا بودم، یکی یکی از ذهنم گذشت. اولین تیر را پرتاب کرده، فریاد زدم: همه تان نزد امیرابن زیاد شاهد باشید که چه کسی اولین تیر را به سوی لشکر حسین، پرتاب کرد. عرق، سرورویم را گرفتم. صدای شمشیرزدن‌ها در هیاهوی جمعیت و شیهه اسب‌ها، در گوشم پیچید. هرکس با شتاب به سمتی می‌رفت. - به خدا سوگند! تنها به اندازه سوار شدن بر اسبی، در این دنیا زندگی خواهید کرد تا همانند سنگ آسیاب، سرگردان شوید و مانند میله میان آن، دچار اضطراب و ناراحتی گردید. حسین علیه السلام این جملات را گفت و بعد دستانش را به سمت آسمان بلند کرد و گفت: بارالها! باران

رحمت خود را از این قوم دریغ نما و آنها را دچار سال‌های قحطی، نظیر قحطی حضرت یوسف بنما. قهقهه بلندی زدم و سوار بر اسب، فریاد کشیدم: نگذارید کسی از سپاه حسین زنده بماند. برای این کارتان پاداش عظیمی به شما خواهم داد. هر لحظه صدای شمشیرها و نیزه‌ها بیشتر می‌شد. گرد و غبار غلیظی میدان را پر کرده بود...  
\*  
صدای سم اسبی، گوشم را پر کرد. ایستادم؛ همراهانم نیز ایستادند. سر برگرداندم. اسب سوار، با شتاب، خودش را به ما رساند. رویه رویم، اسبش را نگه داشت و گفت: از سوی ابن زیاد آمده ام. دستم را دراز کرده، نامه را گرفتم. بازش کرده، بلند خواندم: ابتدا باید به جنگ با حسین بروی؛ پس از آن، برای ولایت داری ری حرکت کن! ضربان قلبم تند شد. گرمای سوزانی بدنم را فرا گرفت. همراهانم با تعجب نگاه کردند. یکی شان گفت: حال چه می‌کنی؟ مگر نمی‌خواستی زودتر به

ری برسیم؟ دیگری ادامه داد: مگر چاره ای جز اطاعت داریم؟ نفس عمیقی کشیدم و با صدای بلند گفتم: به سمت قصر امیر، حرکت می‌کنیم. اسب را هی کردم و تا دربار ابن زیاد، یک نفس تاختم. به قصر که رسیدم، با اکراه، از اسب پیاده شدم و نزد ابن زیاد رفتم. روی تخت نشستم بود و سیب سرخی را گاز می‌زد. مرا که دید، سیب را نیمه خورده رها کرد و در ظرف مقابلش گذاشت و گفت: حسین، نامه مرا پاره کرده، بیعتم را رد نموده است. باید فرمانده سپاهم شوی و او و لشکریانش را از پا درآوری. تمام بدنم لرزید. زیانم بند آمده بود. مدام ملک ری، با درخت‌های سرسبز و زمین‌های وسیعش، پیش چشمم می‌آمد. صدای جویبارهای روانش، در گوشم می‌پیچید و میوه‌های آبدارش جلوی چشمم برق می‌زد. به زور توانستم جمله ای بگویم: ای امیر! ... مرا... از این کار... معاف کن... آخر...  
خون، توی صورتش دوید. دست‌هایش را مشت



کرد، به هم کوبید و فریاد زد: معاف کنم؟ از تخت بلند شد و شروع به قدم زدن کرد. یک دوری که اطرافم چرخید، روبه رویم ایستاد و گفت: باشد! معاف می‌کنم!

لبخند زدم و خواستم بگویم: پس من به سراغ ری می‌روم، که ادامه داد: فقط به یک شرط! فرمان ری را به من بازگردانی؛ زیرا ولایت ری، تنها از آن کسی است که به کار حسین پایان دهد.

عرق سردی بر بند بند وجودم نشست. اعتراض کردم و گفتم: آخرامرا همه مردم برای تبریک حکومت ری نزد من آمدند؛ آن وقت می‌خواهی آن را بازگیری؟ شأن شما بالاتر از...  
- همین که گفتم. انتخاب با توست!

\*\*\*

تمام یک شبی که از امیرمهلت گرفتم در در فکر بودم. چشم‌هایم سیاهی می‌رفت و سرگیجه گرفته بودم. حمزه بن مغیره نگاهم کرد و پرسید: تا به حال کسی عمرسعد را این گونه آشفته و پریشان ندیده. چه شده که رنگ به رخسار نداری؟ همه ماجرا را برایش تعریف کردم. دست‌هایش می‌لرزید و صورتش سرخ شده بود.

- وای برتو! والله اگر تو را در دنیا هیچ نباشد، بهتر از آن است که در روز قیامت، خون حسین علیه السلام بر گردنت باشد.

از جا بلند شد و به سمت اتاقش رفت. پرسیدم: می‌گویی چه کنم؟

- دوزخ را برای خودت نخر! من اگر جای تو بودم، در چشم‌های ابن زیاد خیره می‌شدم و می‌گفتم نه ری را می‌خواهم و نه خون حسین علیه السلام را می‌ریزم. خمیازه ای کشید و قدمی دیگر برداشت. گفتم: امارت ری، همچون عروسی در چشم من است. نمی‌توانم از عروسی شهرها چشم بپوشم.

این بار چیزی نگفت و از من دور شد. تمام شب را در حیاط ماندم و به ستاره‌ها خیره شدم.

مدام تصویری در برابر چشمم می‌آمد؛ درختان سرسبز، میوه‌های آبدار، زمین‌های وسیع و کشتزارهای آبادش. سرخونی حسین هم در برابر چشمم می‌آمد... روبه رویم ایستاده بود و می‌گفت: وای برتو! از خداوند نمی‌ترسی که می‌خواهی با من بجنگی؛ در حالی که از مقام و منزلت آگاهی و می‌دانی من کیستم؟ از گام برداشتن در راه ناحق، دوری کن.

صدایم می‌لرزید و بدنم به رعشه افتاده بود. گفتم: درست می‌گویی ای حسین! ولی می‌ترسم. اگر به تو پیوندم، خانه ام را از بین می‌برند.

- من آن را از نوبنا می‌کنم و خانه ای جدید برایت می‌سازم.

- کشتزار آبادم... آن را چه کنم؟ می‌ترسم پسر زیاد، آن را مصادره کند.

- من به جای آن، در حجاز، زمینی بهتر برایت می‌خرم.

این بار ساکت شدم. دیگر نتوانستم پاسخی به حسین بدهم. کم آوردم و سرم را پایین انداختم.

به زمین نگاه کردم و قدمی طرف لشکرگاهم برگشتم؛ درحالی که صدایش را از پشت سر می‌شنیدم: چه دردی داری که هدایت نمی‌شوی؟ خداوند، هرچه زودتر تو را از بین ببرد و روز محشر نیامرزت! به خدا سوگند! امید دارم به فضل باری تعالی، پس از من، از گندم ری، جز اندکی نخوری.

اسم ری را که آورد، دوباره کشتزارهای سرسبز و زمین‌های وسیعش، در نظرم مجسم شد. خودم را دیدم که در ملک فرمانروایی نشسته، کشاورزان روی زمین‌هایم کار می‌کنند. آتش دوزخ برایم گران بود؛ اما از دست دادن ری، گران‌تر از آن بود.

انگار آتش خیمه‌های سوخته، بدنم را سوزاند. داغ شدم. اسبم را می‌گرفتم. اسب‌ها شیهه می‌کشیدند. تیرها هر لحظه نزدیک‌تر می‌شدند و صدای چکاچک شمشیرها بلندتر. خودم را به حسین علیه السلام رساندم. زخم‌های زیادی برداشته، بدنش غرق خون شده بود. فریاد زدم: ده نفر داوطلب می‌خواهم که با اسب بر بدنش بتازند! کسی چیزی نگفت. نگاهشان کرده، دوباره فریاد زدم: قول می‌دهم پاداش عظیمی بدهم. نزد امیر ابن زیاد هم منزلت می‌یابید. سربازان، یکی یکی سوار بر اسب، به سوی حسین علیه السلام تاختند.

صدای سم اسب‌ها هنوز در گوشم است.

\*\*\*

- آن نامه را به من بازگردان.

صدایش مرا به خود آورد. با ترس و لرز گفتم: آخر... آن دستم نیست؛ یعنی... در جنگ... در گیاره دار جنگ... مفقود... شد.

فریاد زد: ای دروغگوی پست! یا آن نامه را به من باز می‌گردانی، یا سروکارت با جلادان است. سربرگردانم. جلاد بالای سرم ایستاده بود و غضب‌آلود، نگاهم می‌کرد. دست بردم و از کنار لباسم، فرمانش را در آوردم، مقابلش گرفتم و گفتم: اما من که فرمانت را اجرا کردم و تمام لشکریانش را کشتم. بگذار این فرمان پیش من باشد تا بتوانم نزد پیرزنان و بزرگان قریش در مدینه و شهرهای دیگر، عذر خویش را بخواهم.

- پیشت بماند که چه؟ که همه جا نشان بدهی و جار بزنی؛ من قاتل حسینم؟

- من هرچه کردم، تنها به دستور شما بود و بس!

- به خاطر حکومت ری بوده یا به خاطر من؟ هان؟

- اصلاً چه فرقی می‌کند؟ بگذار این فرمان دستم باشد تا روی راه رفتن در شهر را داشته باشم.

- هرگز! خون حسین، تنها برگردن توست؛ این را همه می‌دانند.

- اما اگر این فرمان نبود که...

- گستاخ شده‌ای ابن سعد!

با صورت سرخ شده و آشفته، قدمی برداشتم و نزدیک‌تر آمد. چنگ زد و نامه را از دستم کشید. آن را پاره کرد و فریاد زد: از قصرم بیرون برو! هرچه زودتر!

قبل از آنکه جلادان را صدا بزنم، به طرف در

قدم برداشتم؛ درحالی که زیر لب می‌گفتم: نفرین بر من! حق با حسین علیه السلام بود؛ به گندم ری نرسیدم! هیچ مسافری چون من نیست که با دست خالی و بدبختی فراوان، به خانه اش باز گردد. هم ندانیم را باختم و هم آخرتم را نابود کردم.

صدای حسین علیه السلام مدام در گوشم تکرار می‌شد: اگر دین نداری، لااقل آزاده باشید. دلم می‌خواست به سوی ابن زیاد برگردم و با تمام وجود فریاد بزنم؛ اما...

\*\*\*

روزهاست که خانه نشین شده‌ام. گوشه اتاق، زانودر بغل می‌نشینم و به نقطه‌ای دور، خیره می‌شوم.

تمام لحظه‌هایی که از کوچه پس کوچه‌های کوفه می‌گذشتم، جلوی چشمم می‌آید. هر زن و مردی که در راه مسجد، از کنارم رد می‌شد، بی آنکه چشم در چشم نگاهم کند، جلوی پایم، بر زمین آب دهان می‌انداخت. هر کس چیزی می‌گفت. صدایشان در گوشم است:

- لعنت خدا بر تو!

- توقاتل حسینی!

- کاش هرگز از مادر زاده

نمی‌شدی!

- کاش می‌مردی و داغ این ننگ بر پیشانی ات نمی‌ماند.

اگر آن فرمان در دستم بود، به همه نشانش می‌دادم؛ اما... دوباره ری جلوی چشمم آمد. از ته دل، آه بلندی کشیدم. روزهاست که نمی‌توانم از بسترتکان بخورم. رنگم زرد شده، آب و غذا از گلویم پایین نمی‌رود. بدنم گرمی‌گیرد. اسب‌ها شیهه می‌کشند. شمشیرها به هم می‌خورند.

تیرها و نیزه‌ها پرتاب می‌شوند به حسین علیه السلام و یارانش. تمام تنم می‌سوزد. آتش می‌گیرم. آتش خیمه‌ها زبانه می‌کشد. آب! آب را می‌بندم. صدای حسین علیه السلام در گوشم می‌پیچد: هرآینه جنایتی که شما مرتکب شدید، بسیار بزرگ و سخت، کریه و ناروا، خشن و شرم‌آور است؛ به لبریزی زمین و گنجایش آسمان! آیا متعجب شده‌اید که از آسمان، باران خون بارید؟ (بدانید که) همانا عذاب آخرت، ننگین تراست و در آن حال، کسی به فریاد شما نمی‌رسد... مثل شما کوفیان، مثل آن زنی است که ریسمان‌های رشته شده را پس از محکم شدن، پنبه می‌کرد.

نفسم به شماره می‌افتد و احساس خفگی می‌کنم. تمام اتاق، دور سرم می‌چرخد. ■

منابع:

۱. سیدبن طاووس، لهوف.

۲. سید رسول علوی، شخصیت‌شناسی عاشورا، مرکز

پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

# مسافر



## □ فاطمه بختیاری

از یک ماه پیش، کارهایش را کرده بود و به همه دوست و فامیل خبر داده بود؛ اما حالا احمد پشیمان شده بود.

پاکت لواشک‌ها را گذاشت توی ساک. صدای خُر خُر

احمد را شنید. توی دلش به او گله کرد: یادت هست؟ بهم

قول دادی برویم زیارت؛ اما بعد گفتی

پول سفر زیارت می‌شود، ندارم؛ حالا به اندازه

رفتن تا تهران هم هزینه ندارد؛ اما چرا نمی‌گذاری بروم؟

کنار ساک نشست و به ساعت دیوار اتاق خیره شد. نیم ساعت بیشتر وقت نداشت. حتما خیلی

آمده بودند و اتوبوس پر شده بود.

از همان جا که نشسته بود، گفت: احمد! احمد جان!

احمد روی مبل، غلطی زد و دوباره صدای خُر خُرش بلند شد.

از خودش پرسید: حالا چه کار کنم؟

از جایش بلند شد. روبه روی احمد، کنار مبل زانو زد و گفت: احمد! پاشو! می‌خواهم بروم.

احمد تکان خورد و بعد سرش را چرخاند طرف لیلا و گفت: کجا؟

لیلا زیپ ساک را که بست، به احمد که روی مبل لم داده بود، نگاه کرد و گفت: بروم؟ احمد یا خواب بود یا خودش را به خواب زده بود. سرش خم شده بود روی سینه‌اش و آرام آرام نفس می‌کشید.

رفت توی آشپزخانه و در نیمه باز کابینت را به سمت خود کشید.

اول از همه، چشمش خورد به پاکت لواشک و آن را برداشت. یاد سفارش مادرش افتاد: هر وقت

بچه‌ای را دیدی، یک تکه بهش می‌دهی. بچه‌ها این چیزها را دوست دارند؛ اما حالا معلوم نبود خودش هم برود.

احمد از دیشب گفته بود: نرو... با هم بروم ماموریت.

اما او دوست نداشت با احمد برود شهری یا

روستایی برای دارو و درمان... بارها در این چند سال زندگی مشترکشان رفته بود؛ اما این بار

دوست داشت مسافر باشد و پیاده برود تا کرپلا. احمد خودش گفته بود: امسال همراه بابایت برو؛ من نمی‌توانم بیایم.

لیلا پوزخندی زد. احمد

از پشت چشم‌های پف کرده‌اش، نگاه کرد و گفت: پشیمان شدم.

لیلا از جایش بلند شد و روی مبل نشست: حالا می‌گویی؟

نمی‌دانست چه بگوید تا احمد را راضی کند؛ فقط اشکی را که در چشم‌هایش جمع شده بود، نگاه

داشت و با خودش گفت: حتما او مرا نمی‌خواهد که زائرش باشم؛ اگر او نمی‌خواهد، چرا این قدر

تلاش کنم؟

\*\*

توی چادر نشسته بود و به رفتن آدم‌ها نگاه





می‌کرد. صدای خنده دختر بچه‌ای، نگاهش را کشاند به سمت تخت ته چادر. احمد دور دست دختر، باند پیچید و با عروسکی، برای او شکلک درآورد و دختر خندید.

احمد دختر را از روی تخت بلند کرد و کنار زنی که روی صندلی نشسته بود، گذاشت و گفت: این هم دختر زیبای شما... صحیح و سالم.

زن، چادر عربی‌اش را توی صورتش کشید. با این که فارسی را نمی‌دانست، متوجه حرف احمد شد و با لبخند گفت: شکر! لیلیا تکه‌ای لواشک به دختر داد. دختر، دست مادرش را گرفت و از چادر بیرون رفت و همان طور که می‌رفت، برگشت و برای احمد و لیلیا، دست تکان داد. احمد در جواب، باز شکلک درآورد و کنار لیلیا نشست و گفت: ناراحتی؟ لیلیا که محو جمعیتی بود که در حال رفت و آمد

بودند، گفت: نه... این بار ماموریتت، خوب جایی است؛ حیف که از کربلا خیلی دور هستیم.

احمد دستکش‌های یک بار مصرف را از دستش درآورد و گفت: خودم هم فکر نمی‌کردم امسال این جا بیایم. هر جایی فکر می‌کردم باشم، الا این جا. احمد با خودش فکر کرد و بعد گفت: واقعیتی را بگویم؟

لیلیا به چشم‌های سیاه احمد، خیره شد. احمد خندید و گفت: بابا با گفت مخالفت کنم!

لیلیا باور نکرد و گفت: بابا همیشه مرا به سفر می‌برد؛ اما این بار چرا این طور گفته است؟ احمد جواب سوال لیلیا را از قبل آماده کرده بود: بابا با دوست داشت برای زیارت، دو تایمان برویم. لیلیا آهی کشید، از جایش بلند شد و گفت: اما این بار هم فقط تا نیمه راه رسیدیم.

احمد خواست جوابی بدهد که پیرمردی با آه و ناله وارد چادر شد و گفت: آقای دکتر! به دادم برس...

دارم از سردرد می‌میرم.

احمد به طرف مرد رفت و او را روی تخت خواباند. لیلیا از توی کمد برایش دست کش آورد. احمد که مشغول معاینه شد، لیلیا وسایل تزریق را آماده کرد و باز هم به رفت و آمد مردم خیره شد. احمد، سر سرنگ را در سطل زرد رنگی انداخت و ته سرنگ را در سطل آبی رنگ. پیرمرد، لنگان لنگان به راه افتاد.

لیلیا گفت: حالا کمی استراحت کنید.

- می‌روم... کم کم می‌روم.  
- شما با این حالتان می‌روید و ما می‌مانیم.

احمد از خستگی خوابش برده بود. چند روز بود که کمتری خوابید و بیشتر به معالجه زائران مشغول بود؛ اما لیلیا مثل همیشه، خواب به چشم‌هایش نیامده بود. حالا همه داشتند برمی‌گشتند. لیلیا با خود فکر کرد: امسال هم نشد؛ تا نیمه راه آمدم و نشد.

سرش را روی میز گذاشت. نمی‌خواست اشک‌هایش را پرستارها ببینند.

- مرا نخواستی. نخواستی با احمد بیایم زیارتت! سایه کسی را روی سرش حس کرد. دست‌های کوچک و آفتاب سوخته‌ای جلو آمد و گل سری را جلوی چشمش گذاشت.

سرش را بلند کرد. همان دختر بچه بود. گل سر را برداشت و گفت: چقدر قشنگ است! مادر دختر سرتکان داد. لیلیا فهمید هدیه است. با خودش گفت: کاش احمد بیدار بود و با آنها حرف می‌زد.

لیلیا دستش را زیر روسری‌اش کرد و گل سر را به موهایش زد. دختر، سرش را زیر روسری لیلیا کرد و گل سر را دید و خندید.

احمد بیدار شد. دختر مهربان کوچکی به او داد و در گوش احمد چیزی گفت. احمد هم در گوش دختر چیزی گفت. مادر و دختر رفتند. لیلیا پرسید: چی گفت؟

احمد گفت: هدیه هر دویمان را با پول جیبی خودش از کربلا خریده بود.

لیلیا به جمعیت نگاه کرد. دخترک و مادرش را ندید. این بار ناراحت نبود. می‌دانست دخترک به جای او و احمد، زیارت کرده است. ■

\*\*\*

# پوستین وارونه



صدای شلیک تیر، نوزاد را از آغوش مادر جدا کرد. صدای گریه اش، مادر را برآن داشت تا سینه در دهانش بگذارد.

در همان حال، با عطفیت مادرانه، برایش لالایی می خواند: آرام باش آرزوی من! بخواب! من و بابا کنار هستیم!

دخترک میان آغوش مادرها شد و به خواب عمیقی رفت.

مرد جوان، سراز سجده برداشت و در کورسوی نوری که به سختی به درون اتاق فلزی نفوذ کرده بود، خود را به زن رساند: لایلا! نترس! شاید ما را اشتباه گرفته باشند!

لایلا نفسی عمیق کشید: ای کاش همین طور باشد رسول؛ اما من می ترسم فهمیده باشند که تو پسر حاج یونسی و من دختر سیدمرتضی!

رسول، کاپشنش را از تن درآورد و آن را روی شانه لایلا انداخت و گفت: سی سال گذشته لایلا! برفرض هم که هویت ما را بدانند؛ مگر ما خطری برایشان داریم؟ حاج یونسی و سید مرتضی، سی و چند سال قبل، وحشت عرب های بعثی بودند؛ اما الان حتی شاید جزمحلی های قدیمی، کسی اسم این دو مرد را هم نشنیده باشد.

لایلا کاپشن را روی آرزوپهن کرد و گفت: دارد سرد می شود رسول! مگر چند ساعت است که دستگیر شده ایم؟ پاهایم منجمد شده، حتی نمی توانم تکانشان دهم. رسول! کاری بکن. برو با اینها حرف بزن، ببین از ما چه می خواهند.

رسول، دست هایش را زیر بغل گرفت و در خود مچاله شد: خوبی ش این است که من و تو، عربی می فهمیم. خیلی در حرف هایشان دقت کردم. آنها دنبال شخص خاصی نیستند. ما را با کسی اشتباه نگرفته اند لایلا!

لایلا با صدایی وحشت زده، اما آهسته سردرگوش رسول برد: می ترسم اینها داعشی باشند رسول!

حس بدی دارم. می ترسم. خیلی می ترسم رسول... چرا نمی گویند از ما چه می خواهند؟ چرا هیچ سوالی از ما نکردند؟ چرا حتی ما را کتک نزدند؟

رسول، آرام بازوی او را فشرد: دختر سیدمرتضی و ترس؟ لایلا! پدرت یک تنه در مسجد جامع خرمشهر، سینه به سینه بعثی ها ایستاد و با دست بی اسلحه، چند نفر را از پا درآورد. لایلا! من نباید بترسم. به صرف این که عربی و آمریکایی حرف زدند، نباید به دلت بد راه بدهی. داعش، لحظه اول سرمی برد؛ اما خودت دیدی که روی ما دست هم بلند نکردند. صبور باش و فقط دعا کن. ما زائر کربلاییم. حضرت ابوالفضل علیه السلام حامی ماست.

لایلا سرش را به دیوار فلزی پشت سرتکیه داد و نفس عمیقی کشید: خوابش را دیده بودم. دیدم که سگ های هار، به من و تو آرزو، حمله کردند. دیدم که زمین از خون ما سرخ شد؛ اما از میان خون ما یک کبوتربال زد و پرواز کرد. رسول! مادرت تعبیر خواب می دانست. توهم می دانی؟ می توانی بگویی معنی اش چیست؟ شب قبل از سفر، این خواب را دیدم.

رسول، استغفراللهی گفت و از جا برخاست. نه فقط به خاطر تلخی احساسی که از شنیدن رویای لایلا به جانش هجوم آورده بود؛ بلکه بیشتر به خاطر سرمایی که در زانوهایش رسوخ کرده بود. گفت: خواب خون و خواب زن باطل است لایلا. به چیزهای خوب فکر کن. ما به زودی آزاد می شویم و به کربلا می رسیم. به زیارت فکر کن؛ همانی که سال هاست آرزوی ما را داشتی. ده سال آرزوی مادر شدن داشتی و حالا داری طفلی را که از حضرت ابوالفضل علیه السلام گرفته ایم، به پایبوسی اش می بری.

صدای لایلا، این بار با بغض در هم آمیخته بود: کاش می شد رسول؛ اما حسی به من می گوید که سفری درازتر از کربلا در پیش داریم.

به یک باره دل رسول فرو ریخت: لایلا! دلم را خالی نکن. این چه لحن شکننده ای است؟ چه سفری خانم من؟

این بار شانه های لایلا لرزید: نه، این تونستی رسول. همین چند ماه قبل که عمویت را در مکه شهید کردند، مگر تونبودی که روی منبر حسینیه روستا، گفתי بعد از این مسلمان کنی، زندگی و خواب آرام بر ما حرام است؛ پس چرا الان از مرگ می ترسی؟ چرا این قدرت را نداری که دلداری ام بدهی و مثل همیشه آرام جانم شوی رسول؟

رسول، حرفی برای زدن پیدا نمی کرد. چیزی نمانده بود تا تسلیم لایلا شود و بگوید که حق با اوست؛ بگوید که دارد بوی مرگ را احساس می کند؛ بگوید که پذیرفته در دست داعش گرفتار شده اند؛ اما صدای باز شدن ناگهانی در، همه ناگفته های او را برهم ریخت.

دو مرد سیاه پوش، سرباز جوانی را به داخل هل دادند و به او گفتند: فقط تا طلوع خورشید وقت داری تا اسلامت را ثابت کنی!

لایلا، بچه را به سینه چسباند و کاپشن را روی او فشرد. رسول، حیرت زده به سرباز خیره مانده بود. بسته شدن در، آغاز حیرانی رسول و لایلا بود. در سکوت نگاه، میان کورسوی مهتاب، به هم زل زده بودند؛ او چطور باید اسلامش را ثابت کند؟ تا طلوع صبح، باید چه کند؟

سرباز، رو در روی رسول ایستاد: از عرب های مرزی ایران هستی؟

رسول، سرتکان داد: لهجه هایمان با هم فرق دارد؛ ولی عربی می فهمیم؛ هرچند برفارسی هم تسلط داریم.

سرباز بردیوار فلزی تکیه داد: کدام منطقه؟ اهل ایرانی یا عراق؟

رسول، به غلظت حرف ع که در صدای سرباز آشکار شده بود، فکر کرد و گفت: ایرانی الاصل. پدرم اهل خرمشهر بود؛ مادرم از روستاهای اهواز.

سوال های سرباز، شباهتی به بازجویی نداشت. این را می شد از لحن پریشانش فهمید: من هم در ایران به دنیا آمدم. پدرم با یک زن زرتشتی ازدواج کرد. تا سال های سال، نمی فهمیدم اگر خدای ما یکی

است، چرا این همه تنوع ادیان وجود دارد.

لایلا بیش از قبل گیج شده بود. غوغایی در درونش برپا شده بود: خدایا! این دیگر چه مدل بازجویی است؟ سربازی که اسلحه دارد، چرا باید با ما این قدر خصوصی و صمیمی حرف بزند؟

رسول، تمام پریشانی لایلا را در سکوتش خوانده بود. برای همین بود که مقابل سرباز، ملتسمانه بر زمین زانو زد و گفت: از ما چه می خواهید؟ هرچه را باید جواب بدهم، بپرسید. دخترم نوزاد است و طاقت سرمای این اتاق را ندارد. ما زائر امام حسین علیه السلام هستیم. تنها جرم ما این بود که بدون کاروان سفر کردیم. خواستیم خانوادگی دل به سفر بدهیم و سری هم به اقوامان در عراق بزنیم. نمی دانستیم این همه ناامنی...

سرباز، دستش را بر شانه رسول گذاشت و گفت: می فهمم. من کاری با شما ندارم. یعنی تصمیم دارم که تا لحظه آخر، کاری با شما نداشته باشم. نه این که معصومیت طفل شیرخواره، دلم را آتش زده باشد؛ نه این که چون زائر فرزند پیغمبر هستید؛ نه... شک هایم دارد به یقین تبدیل می شود. هرکس دیگری را هم به جای شما دستگیری کردند، برنامه من همین بود. بعد از این شک، من دستم را به خون کسی آلوده نخواهم کرد.

رنگ از چهره لایلا پریده بود. صدای جیغ کوتاه او، رسول را به طرفش برگرداند: آرام باش لایلا!

سرباز، سرش را بردیوار تکیه داد و به سقف خیره شد: بیست سال دیر شک کردم. باید همان پانزده سالگی قبل از آنکه در دام بهائیت گرفتار شوم، شک می کردم... هرچند شک هم کردم؛ اما شک اشتباه. هیچ کس را نداشتم که شک درست را به من یاد بدهد. اصلا هرگز نفهمیدم فرمول شک چیست؟

لایلا با صدایی لرزان، شروع به صحبت کرد: فرمول شک همین است که الان توداری آن را روی ما پیاده می کنی. چرا نمی گویی از ما

چه می خواهید؟ اصلاً برای چه ما را دستگیر کرده اید؟ چرا نمی گذارید راه خودمان را ادامه دهیم؟ ما فقط یک خانواده مسافریم. چه دشمنی ای با ما دارید؟

رسول به سوی لیلای برگشت و گفت: ساکت باش لیلایا! بگذار ببینم این مرد جوان چه می گوید.

رویش را به طرف سرباز برگرداند: برادر! ما را از این شک نجات بده. آیا تو مامور آنهايي یا خودت هم مثل ما اسیری؟

سرباز، شقیقه هایش را میان دو دست فشرد و گفت: نمی دانم. به همان خدایی که در دینش شک کردم! نمی دانم. در پانزده سالگی، پدرم نماز می خواند و مادرم آتش می پرستید. یک بار به آنها گفتم: دینی وجود ندارد. دین را آدم ها اختراع کرده اند تا دلخوشی شان باشد. مادرم به صورتم سیلی زد و پدرم با او عتاب کرد. دعوی آنها به حدی شدت گرفت که من از خانه بیرون زدم. از شهرم، از کشورم. به خودم آمدم و دیدم دارم آموزش می بینم. من یک لایک به تمام معنا شده بودم. وارد تیمی شده بودم که حرف هایشان با همه فرق داشت. بعدها فهمیدم که آنها تشکیلاتی بودند که زیر نظر صهیونیسم در خاورمیانه و کشورهای آسیای شرقی، فعالیت می کردند. من بر زبان عربی و انگلیسی مسلط بودم و فارسی را هم خوب می شناختم. تبدیل شدم به نیروی فکری گروه. کم کم طرح های من به گوش ژنرال های ارتش یهودی می رسید و تشویق های آنان، از هر طرف سرازیر می شد. من رشد می کردم و هر روز بیش از پیش، در مبارزه با اسلام، آموزش می دیدم. تا این که...

صدای عطسه دخترک، لیلایا پریشان تر کرد: رسول! بچه دارد سرما می خورد. رسول، سربه زیر افکند. لیلایا در میان سکوت عاجزانه رسول، بی حاصلی اعتراض مادرانه خود را دریافته بود.

سرباز، دست هایش را در هم گره کرد و ادامه داد: وقتی تشکیلات دولت اسلامی عراق و شام مطرح شد، خیلی زود به عضویت آنها درآمدیم؛

یعنی مرا به گروه دعوت کردند. من یک نظریه ساز بودم؛ یک نیروی ایدئولوژی ساز.

رسول، به اسلحه سرباز چشم دوخت.

سرباز، اسلحه اش را روی زمین گذاشت و گفت: این را به زور به من داده اند. امشب ماموریت آخر من است. آن ها به شک من مشکوک شده اند. از چند ماه قبل که در مراسم حج، آن اتفاق افتاد، وقتی روزنامه ها را خواندم، باورهایم به هم ریخت. میان دوستانم این حرف را مطرح کردم که قرار است کدام اسلام حاکم شود؟ اگر ما ارتش اسلامی هستیم، پس چرا طبق متن قرآن عمل نمی کنیم؟

رسول، بازوی سرباز را فشرد و گفت: خواهش می کنم حرف آخر را بزن. الان تو اسیری یا سرباز؟

سرباز با حرکت دست، اسلحه اش را به طرف رسول هل داد و جواب داد: اسیر تر از شما هستم. از وقتی اعتراض کردم، به من مشکوک شدند؛ اما خدمات من به اندازه ای مورد قبول بود که مرا از سیستم خود حذف نکنند. بعد از آن، یاد گرفته بودم که تقیه کنم. مطالعات شیعه شناسی را ادامه دادم. از نظر آنها داشتم بر روی برنامه های جدید ضد شیعی کار می کردم؛ اما در واقع، دنبال کشف حقیقت بودم؛ دنبال این که اسلامی که داعش برای آن، ادعای قیامی جهانی را دارد، کدام است.

قرآن و نهج البلاغه را. عبارتی از علی علیه السلام، روزها و هفته هاست که مرا در خود غرق کرده است. گویی همه حقیقت در همین دو واژه بیان شده است: «الفرو المقلوب»؛ پوستین برعکسی که داعش از اسلام برتن کرده، در این دو کلمه، برای من تفسیر شد. در دیدن شکم زنان باردار، کشتن کودکان مقابل چشم پدر و مادر، اجبار نوجوانان برای قتل مادر، تجاوز به زنان و دختران و... با کدام یک از اینها می شود جهانی آباد را به انسان بشارت داد. دروغ دروغ. همه چیز دروغ بود. من، یعنی همان کسی که دین را قبول نداشت، به جایی رسیدم که یقین کردم داعش

دارد به نام دین، با دین می جنگد. این موفق ترین راهبردی بود که می شد در دنیای امروز به کار گرفت؛ اما الان به بن بست رسیده ام. یقین دارم که دین، فقط اسلام است؛ اما دیگر دیر شده و یقین من، هیچ مشکلی را حل نمی کند.

رسول، اسلحه را از زمین برداشت و گفت: ماموریت آخر تو چیست برادر؟ چرا این اسلحه را به سمت من هل دادی؟

سرباز، سرش را روی زانو گرفت و با صدایی بم جواب داد: ماموریت من این است که هر سه نفر شما را با این اسلحه بکشم؛ تا در باز شود و من آزاد؛ تا به آنها ثابت شود که همچنان به آرمان های داعش، پایبندم و وساطت من برای آزادی شما، تنها تحت تاثیر احساسی بی منطق بوده است.

جیغ کوتاه لیلایا به گریه ای خفه، گره خورد. رسول، خود را کنار لیلایا رساند و بازویش را فشرد و گفت: نترس. او با ما کاری ندارد. ببین؛ اسلحه در دست من است.

شانه های لیلایا می لرزید؛ چون او هم اسیر است.

سرباز آه کشید: خانم درست می گوید؛ هیچ چیز در دست من نیست. اگر شما را نکشم، خوشبینانه ترین حالتش این است که بچه ات را به مهد پرورش کودکان داعش می فرستند تا برای مبارزات آینده، تربیت شود. اردوگاهی که از کودکان، انسان هایی سخت تر از سنگ می سازد که بالاترین هنرشان، شیوه های نوین قتل عام انسان های بی گناه باشد. کودک ده ساله ما، قادر به بریدن سر مردی چهل ساله است!

لیلایا، مویه کتان، نوزادش را به سینه فشرد و گفت: نه، خدای من! یا حضرت رقیه! من آرزویم را با وضو شیر داده ام.

سرباز با همان لحن ادامه داد: اگر همسرت را نکشم، او را به زور در جهاد نکاح میان خود تقسیم می کنند.

رگ های گردن رسول، متورم شد؛

آن قدر که صدای ضجه لیلایا نمی شنید.

لیلایا محکم بر سر خود مشت زد و گفت: خدایا! خودت مرگ ما را برسان و هر سه ما را در کنار هم بمیران. رسول! تورا به روح حاج یونس، بگذار مرا بکشد. قصه دختران خرمشهر و فاجعه مسجد جامع، سال هاست مرا آتش زده. من طاقت این بلای بزرگ را ندارم؛ بگذار بمیرم.

رسول، مستاصل و سردرگم، مقابل سرباز زانو زده بود. لیلایا هرگز تا آن روز، چنین عجزی در صدای رسولش ندیده بود که گفت: برادر! از کجا با این یقین حرف می زنی؟

سرباز در تقلا بود تا خود را از زیر نگاه سنگین رسول و لیلایا برهاند. از جا برخاست و شروع به قدم زدن بی هدف کرد و گفت: از آن جایی که وقتی شما را دستگیر کردند، همین برنامه را داشتند و من وساطت کردم تا کاری به کارتان نداشته باشند. نتیجه التماس من، همین شد که به خودم ماموریت قتل شما را بدهند. ژنرالی از اسرائیل برای بازدید از برنامه های ارتش ما به عراق آمده است. آنها برای مانور موفقیت خود، خواستند با یک تیر، دو نشان بزنند. یعنی هم من را تحت فشار قرار دهند و هم خون یک خانواده شیعه را بریزند.

گریه خاموش لیلایا، دل رسول را از قبل، خالی تر کرده بود. دستی بر کف اتاقت فلزی داشت و دستی بر اسلحه که گفت: لیلایا من! زیارت عاشورا را چند بار خوانده ای؟ چند بار در پایان آن، سر بر سجده، دعا خوانده ای که «الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام».

مویه های لیلایا، به هق هق تبدیل شده بود: آماده ام رسول! برای مرگ آماده ام. فقط بگذار زیارت عاشورا را یک بار دیگر بخوانم. بگذار یک بار دیگر به آرزویم شیر بدهم.

لگدی که بر اتاقت فلزی زده شد، هراس را در دل آنها تشدید کرد. سرباز، مضطربانه بر در تکیه داد و گفت: این یک هشدار محترمانه به من بود. تا طلوع آفتاب، چیزی



نمانده است. اگر بیایند و من شما را نکشته باشم، برنامه خود را عملی خواهند کرد.

لیلا خود را روی زمین کشاند و پای رسول را میان بازو فشرد و گفت: آرزو... آرزو را... نمی‌خواهم بچه‌ام دست آنها بیفتد رسول!

کورسوی شبانه اتاقک را برق نگاه مادرانه لیلا از هم شکافته بود. رسول در میان چشمان پریشان او، عالمی از ناگفته‌ها را خوانده بود. سربه زیر انداخت و سکوت کرد.

لیلا بار دیگر پای او را فشرد و گفت: آرزو را بگیر.

رسول، لب‌هایش را برهم فشرد و سرتکان داد: این کودک، حاصل نذرهای ده ساله توست. مرا با او کاری نیست لیلا. از من چیز دیگری بخواه.

لیلا مکتی کرد. چادرش را روی طفل کشید و سرزیر چادر فرو برد. دیگر شانه‌هایش نمی‌لرزید. این بار هیچ حق هقی از لیلا شنیده نمی‌شد. گویی داشت در آرامش، به طفل خود شیر می‌داد. رسول، کنار سرباز، بر در تکیه داد و آرام اشک ریخت. اسلحه میان اتاقک رها شده بود. درست مانند رهایی طفل میان دست‌های لیلا.

لیلا خود را روی زمین کشید. آن قدر به سختی که انگار دارد کوهی را میان بازوهای خود حمل می‌کند. کاپشن را کناری انداخت و مقابل پای رسول، سرفرو آورد.

سرفرو آوردن لیلا با دست‌هایی که به طرف بالا گرفته بود، چه نسبتی می‌توانست داشته باشد؟

لیلا طفلش را میان دست‌هایش به سوی رسول گرفت و گفت: رسول! خدا این قربانی را از من قبول می‌کند؟ بیا برویم در دنیای دیگر برای آرزو، پدری و مادری کنیم.

این بار شانه‌های رسول مانند طوفانی سهمگین می‌لرزید. خم شد تا نوزاد مرده را از میان دست‌های مادر برگیرد. دست‌های مادرانه‌ای که از جیر خشونت‌های داعش، طفل شش ماهه خود را خفه کرده بود.

رسول نتوانست بایستد و با زانو بر زمین افتاد. سرباز خم شد تا زیربازویش را بگیرد. لگد دومی که بر در زده شد، لیلا را بر آن داشت تا با شتاب، اسلحه را به دست رسول بدهد: گفתי از تو چیز دیگری بخواهم... همیشه عاشقت بوده‌ام؛ نه فقط چون ناف مرا به نام تو بریده بودند. عاشقت بودم؛ چون همه خوشبختی را در تو برای تو می‌خواستم. هزاران بار در خلوت و آشکار، به تو گفته‌ام که فدایت شوم و به پایت بمیرم. می‌خواهم اگر قرار است شهید شوم، مدال شهادت را تو برگردنم بیاویزی؛ درست مثل همان گردن‌بندی که شب عروسی به گردنم آویختی و من برای خرج‌های بچه‌دار شدن، از گردنم باز کردم. رسول! تو به من شلیک کن.

دست‌های رسول به رعشه افتاده بود.

نگاه ملتسمانه‌اش به سرباز، دخیل شده بود. در آنی، اسلحه را به دست او داده بود.

صدای شلیک، پیش از لیلا، رسول را بر زمین انداخت. سرباز، دست‌هایش را مقابل صورت گرفت و در خود لولید.

کف اتاقک، از خون لیلا خیس شده بود.

رسول، نیم‌خیز شد و اسلحه را به دست سرباز داد و گفت: ماموریتت را کامل کن برادر! تو باید میان این ارتش بمانی و در لباس تقیه، با آنها بجنگی. باید طوری بجنگی که هرگز نفهمند بزرگ‌ترین دشمن آنها در بین خودشان است. می‌فهمی چه می‌گویم؟ تو باید آن پوستین وارونه را رسوا کنی.

سرباز، با لحنی آهسته، سردرگوش رسول برد و گفت: برای من همین که مغز آن ژنرال یهودی را نشانه بگیرم، کافی است. وقتی او در بین ارتش ما کشته شود، حساب و کتاب خیلی چیزها به هم می‌ریزد.

لگد سوم، دیواره فلزی اتاقک را لرزاند. رسول، اسلحه را میان دست سرباز گذاشت و شقیقه خود را به لوله تفنگ چسباند: اشهد ان لا اله الا الله. اشهد ان محمدا رسول الله... اشهد ان علیا ولی الله.

اسلحه برزانی رسول افتاد و گفت: من نمی‌توانم. بگذار آخرین خونی که می‌ریزم، از آن یهودی پلید باشد. من نمی‌توانم به تو شلیک کنم برادر!

سرباز برخاست و به طرف در قدم برداشت. می‌خواست تا آخرین نقطه دنیا را بدود و از بار سنگین نگاه رسول، دور شود؛ اما همه چیز را کنار هم گذاشت و چاره‌ای جز این ندید. صدای شلیک، این را به سرباز ثابت کرد.

بوی خون تازه، سرباز را در خود غرق کرده بود.

مشت‌های او بردن، کلیدی برای گشودن آن شد.

فرمانده در چارچوب در ایستاده بود. چراغ قوه روی اجساد حرکت کرد و فرمانده با نگاهی تشویق‌آمیز بر شانه سرباز زد و گفت: بعد از این، هرگز هیچانی نشو. باورهایت را بالا ببر تا هرگز به آرمان‌های داعش مشکوک نشوی. اسلام، سربازهایی مثل تومی خواهد که بر احساس بدون عقلی، غالب شوند. حالا بیا تا تو را به ژنرال معرفی کنم و برایت ترفیع بگیرم. از ماه بعد می‌توانی به سوریه اعزام شوی.

انگشت‌های سرباز ماشه را لمس می‌کرد؛ لمسی سراسر عطش و لحظه‌شمار زمان ملاقات با ژنرال.

بیرون از راهروی فلزی، در میان دو ستون محافظ، ژنرال برصندلی گردان لم داده بود.

پشت سرفرمانده، به او نزدیک می‌شد و بوی تند مشروب را نزدیک تر احساس می‌کرد.

فرمانده، روی در روی ژنرال ایستاد و به عبری، مشغول معرفی سرباز شد.

لحظه تبسم ژنرال، لحظه تلاقی انگشت‌های سرباز با ماشه بود؛ لحظه فروپاشیدن مغز ژنرال؛ لحظه‌ای که سرباز توانسته بود پوستین برعکس را به حالت درستش برگرداند. ■



جنگ تمام شده بود. بوی خون، آمیخته با خاک، به مشام می رسید. بدن کشته ها بر دامنه کوه احد افتاده بود و تعداد بسیاری نیز فرار کرده بودند.

زخم این شکست، سخت بود و کمرشکن. در این هنگامه زار، دشمن فرصت را برای نفوذ عقاید خود مغتنم شمرد و سران قبیله های جاهلی، مست از پیروزی در جنگ، رقص شمشیر برپا کردند و در حالی که بت های بزرگ را بردوش می کشیدند، با غرور و نخوت، فریاد می کشیدند: «أَعْلُ هُبَل، اعل هُبَل؛ سربلند باد هبل».

پیامبر

نیز با وجود جراحت های وارده و بیبهری یاران و صحابه، برنامه خطرناک دشمن را خنثی کرد و فوراً به علی علیه السلام و تعداد یاران باقی مانده خود، دستور داد تا پاسخ این منادی شرک را چنین بگویند: «اللهُ اَعْلَى وَاَجَل، اللهُ اَعْلَى وَاَجَل؛ خداوند بالاتر و والاتر است».

ابوسفیان باز دست به کار شد و نعره زد: «نَحْنُ لَنَا الْعَزَى وَا لَعَزَى لَكُمْ؛ ما بُتْ عَزَى دَارِیم و شما چنین بتی ندارید».

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که همگی در میان دَرّه با آهنگ رسا بگویند: «اللهُ مَوْلَانَا وَا لَمْوَلَى لَكُمْ؛ خدای یکتا مولای ماست، نه تکیه گاه شما».

گرچه همه دانشجویان، دو واحد تاریخ اسلام را پاس کرده بودند، اما بیان این ماجرا در احد و مدینه، همان فضای تاریخ اسلام، دلنشین بود و عبرت آموز؛ صبح زود برای زیارت مجدد به احد آمده بودیم و در کنار شعب احد و درست کنار همان غاری که بدان «مهراس» می گفتند و مرکز فرماندهی و استقرار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، این واقعه پایانی جنگ احد را برای همراهان، بازگو کردم.

چون در روزهای اقامت، بچه های کاروان مرتب از شرک و مشرک شنیده بودند، یک احساس غریبی

نسبت به این واژه پیدا کرده بودند. خلوتی کنار غار، فرصت را برای برخی از دانشجویان پیش آورد که در این باره سخن بگویند. در اینجا هم زمینه ساز، احسان بود و گفت: دربارہ پرستش بت ها از سوی مشرکین بگویند؛ به ویژه دربارہ هبل؟ هبل یکی از بت های همگانی بود و به جزاین بت همگانی، در میان قریش، کسی نبود که در خانه بتی نداشته باشد. عرب جاهلی، دیوانه وار شیفته پرستش بتان بود و هرکس به فراخور توان مالی و جایگاه اجتماعی اش، بتی ویژه فراهم می آورد و آن را در جایی از کعبه نصب می کرد و به آن تقرب می جست. برخی دیگر، بتشان را در خانه می گذاشتند و چون به سفر می رفتند، آن را مسح می کردند و در بازگشت از سفر نیز همین کار را می کردند. ثروتمندان برای بتشان محفظه می ساختند. آنها که نمی توانستند، به داشتن بت بسنده می کردند و ناتوانتر از آنها کسانی بودند که سنگی را، بی آنکه پیکره ای باشد، می یافتند و همان را در برابر حرم یا جایی دیگر نصب و برگرد آن طواف می کردند.

در این میان، هبل یک اعتبار خاصی برای همگان داشت. هُبَل، یعنی بتی که عبادت او مُغتنم می باشد. این بت، بت قبیله «بنی کنانه» بود که قریش نیز آن را می پرستیدند و قبیله

## رقص شمشیر جاهلی در دامنه احد





کنانه نیز بیت‌های «لات» و «عزى» را که مربوط به قریش بود، عبادت می‌کردند و دیگر اقوام عرب هم مجموع آنها را حرمت می‌نهادند و در هر سال، اجتماعی از آنها برگرد این بتان تشکیل می‌شد. بت‌های قریش، در داخل کعبه و در اطراف آن بودند و بزرگ‌ترین بت‌ها از نظر قریش، بت هبل بود که «حَزِيمَةُ بِنُ مَدْرَكَةَ» آن را در کعبه نصب کرده بود و از این رو به آن هبل خزیمه می‌گفتند و هدایایی به آن تقدیم و در کنار آن قرعه کشی می‌کردند.

شکوری خواست از فرجام هبل و سایر بت‌ها بگویم. با حرکت سرم، به او جواب مثبت دادم. رسول خدا ﷺ در فتح مکه، زمانی که وارد آن شهر شد، در اطراف کعبه، تعداد سیصد و شصت بت قرار داشت که برخی را بر شرب، محکم کرده بودند. حضرت پس از ورود آن به مسجد الحرام، با مرکب خود، طوافی کرد و با کمان خویش بر چشم و صورت بت‌ها می‌زد و می‌فرمود:

«جَاءَ الْحَقُّ وَزَمَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»<sup>۱</sup> حق آمد و باطل از میان رفت. همانا باطل از میان رفتنی است.»

وقتی پیامبر اکرم ﷺ نماز ظهر را به جای آورد، دستور داد همه بت‌هایی که پیرامون کعبه قرار داشتند، یک جا جمع شوند؛ آنها را جمع کرده، آتش زدند و شکستند. آن گاه علی ﷺ هبل را از بام کعبه به زیرافکند و سپس دستور داد که در درگاه «باب بنی شیبه» (زیر پای زائران کعبه) دفن کنند.<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ دستور داد هبل را در حالی که ایستاده قرارش داده بودند، بشکنند. پس از اجرای دستور پیامبر در شکستن هبل، زبیر به ابوسفیان گفت: ای ابوسفیان بن حرب! هبل شکسته شد. مگر این تو نبودى که در روز احد، این بت را به رخ می‌کشیدی و مدعی بودی که به تو عنایت ویژه‌ای دارد؟ ابوسفیان گفت: دست بردار بن عوام! به نظر من اگر محمد، همراه و یاور دیگری جز خدا داشت، اتفاق دیگری می‌افتاد.<sup>۳</sup> همگی منتظر آمدن اتوبوس بودیم و مدیر کاروان، تصمیم داشت که در

بازگشت به هتل، سواره برگردیم. احسان رو به من کرد و گفت: بهتر است تا آمدن ماشین، همین مطلبی را که مطرح کردید، دنبال کنیم. قبول کردم و خواستم که دانشجویان سوال کنند و من جواب دهم. خود احسان این سوال را مطرح کرد: اعتقاد به بت‌ها و پرستش آنها، پر رونق‌ترین و جدی‌ترین گونه پرستش در میان مشرکان بود و حتی در قرآن نیز نام چند بت بزرگ آن روزگار، مثل منات، لات و عزى آورده شده است؛<sup>۴</sup> اما انگیزه و حتی نوع نگاه آنان به بت‌ها چگونه بوده است؟

گفتم: هر يك از بت‌ها به قبیله یا تیره‌ای از يك قبیله، منسوب بود و به نام آن خوانده می‌شد. برخی بت‌ها مثل عزى، نزد همه قبایل محترم بودند.<sup>۵</sup> بت‌ها نگاهبان و حامی قبیله و افراد آن به‌شمار می‌رفتند. اهل قبیله، بت‌ها را در جنگ‌ها و مسافرت‌ها با خود می‌بردند تا از آنها یاری بگیرند و دشمنان قبیله را از تعرض به قبیله باز دارند که مشرکان قریش در احد نیز با همین انگیزه، بت‌های مهم را همراه خود داشتند. افراد قبیله، خود را فرزند بتشان می‌خواندند و وانهادن پرستش بت قبیله را نشانه رها کردن پیوند قبیله‌ای می‌شمردند.

غیائی که از چه‌های خوب مشهد بود، از من پرسید: قبلاً اشاره کرده بودید که مشرکان به نوعی موحد بودند. منظورتان در مسئله خالقیست است؟

گفتم: بله؛ اما آنان در عین حال، در مسئله تدبیر و ربوبیت جهان، مشرک بودند و به جای اعتقاد به خدای یگانه، به رب‌های متعدد باور داشتند. - آیا قرآن به این رویکرد مشرکان هم اشاره کرده است؟

حضور ذهن غیائی و دقت حفظ مطالب او ستودنی بود؛ در پاسخ گفتم:

آیات چندی برای این مطلب اشاره دارند؛ یک نمونه را ذکر می‌کنم؛ البته به صورت تطبیقی؛ به اعتقاد انسان موحد، پیروزی و یاری رسانی به دست خداوند است: «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»<sup>۶</sup> یاری نیست؛ مگر از سوی خدای پیروزمند و دانا؛ اما به اعتقاد انسان مشرک، پیروزی و یاری رسانی به دست الهه و خدایان ساختگی است: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ»<sup>۷</sup> و

به جای الله، خدایانی اختیار کردند، بدان امید که یاری شان کنند.»

دانشجویی دیگر، نوع واکنش پیامبر ﷺ به رفتار مشرکان را در پرستش بت‌ها پرسید. چهره اش آشنا بود و می‌دانستم که عربی خوب صحبت می‌کند؛ اما نامش را به یاد نداشتم؛ پیش از اینکه به سؤالش جواب دهم، نامش را پرسیدم.

گفت: عبدالحسین خرمی. احسان گفت: هم کلاسی هستیم و اینجا هم، هم اتاقی!

در پاسخ به پرسش عبدالحسین گفتم: پیامبر ﷺ از روز نخست، زشتی شرکشان را عیان کرد؛ اما نکته‌ای که مهم است، این است که آن حضرت، به گونه‌ای با آنان سخن می‌گفت که عقلشان را به چالش می‌کشاند تا مشرکان با فکر و اندیشه، نه احساس، بت پرستی خود را زیر سوال برند. به یک نمونه اشاره می‌کنم:

«پیامبر خدا ﷺ روی به مشرکان عرب کرد و گفت: چرا شما این بت‌ها را به جای خدا به پرستش گرفتید؟» گفتند: ما بدین وسیله، به خدای تعالی نزدیکی می‌جوئیم.

فرمود: آیا این بت‌ها شنوا و فرمانبردار پروردگار خود هستند و برای او عبادت می‌کنند که شما با بزرگداشت آنها به خدای تعالی نزدیک شوید؟ گفتند: نه.

فرمود: پس این شما باید که آنها را با دست‌های خود تراشیده‌اید؟ گفتند: آری.

فرمود: پس اگر برای این بت‌ها روا می‌بود که عبادت کنند، شایسته‌تر آن بود که آنها شما را عبادت می‌کردند؛ تا شما آنها را و بنا بر این، کسی که به مصالح شما و عواقبتان آگاه است و در اختلافاتی که دارید، حکم می‌کند، به شما امر نکرده است که این بت‌ها را بزرگ دارید.

چون پیامبر این سخن را گفت، آنها با یکدیگر به اختلاف درآمدند.<sup>۸</sup>

اتوبوس آمده بود و مدیر کاروان خواست که سوار شویم. منتظر بودم که بچه‌ها سوار شوند؛ در حالی که احسان کنارم ایستاده بود، احساس درونی خود را به او واگویی کردم: احسان! صبح ماندگاری شد؛ یک ساعت تمام از باوری گفتیم که دوره‌ای در این مکان خودنمایی

داشت و در برابر پیامبر ﷺ خودی نشان می‌داد؛ اما اکنون اثری از آن نیست؛ نه از تاک خبری است و نه از تاک نشان؛ اما رفتار مشرکان را در منش کنونی ترویجگران حاکم وهابی می‌توان دید.

احسان این سخن برایش سؤال برانگیز شد؛ اینکه وهابیت، ما را به شرک متهم می‌کند؛ اما حالا از زبان من می‌شنود که آنان رفتاری شرک آلود دارند. وقتی به سمت اتوبوس حرکت کردیم، پاسخ تعجب احسان را این گونه دادم:

قرآن، «تمام عزت را از آن خدا می‌داند»؛<sup>۹</sup> اما مع الاسف سال‌هاست که حاکمان وهابی سعودی، عزت و استقرار خود را از آن دشمنان خدا می‌جویند. اگر کمی درنگ کنی و تاریخ پیشین و کنونی آنان را جست و جو نمایی، به راحتی خواهی یافت که استقرار و حیات کنونی آنان، مرهون دولت‌های استعماری است. دیروز انگلستان و امروز آمریکا. رقص شمشیر آل سعود با سران سلطه، نشان از پیوند جاهلیت قبلیگی با جاهلیت مدرن است. مشکل وهابیتی که ادعای نمایندگی جهان اسلامی را می‌کند، «شرک» است؛ یعنی تن دادن به سلطه بیگانه به هر قیمتی. به کرنش و سرفروود آوردن آنان نسبت به حاکمان آمریکایی بنگر رفتار جاهلی آنان، همچون رفتار اجداد مشرکان است که:

«وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»<sup>۱۰</sup> غیر از خدا خدایانی گرفته‌اند که مایه عزتشان شود.»

اما چه پندار خامی ... ■

پی نوشت:

۱. کلی، کتاب الاصلنام، ترجمه نایینی، ص ۲۷ و ۲۸.
۲. اسراء، آیه ۸۱.
۳. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۴۰۴ ماده «هبل».
۴. شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، ص ۴۲۸.
۵. نجم، آیه ۱۹.
۶. کتاب الاصلنام، ص ۱۶۱.
۷. آل عمران، آیه ۱۲۶.
۸. بیس، آیه ۷۴.
۹. مدرسی، تفسیر هدایت، ج ۱۱، ص ۴۲۰.
۱۰. «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»، فاطر، آیه ۱۰.
۱۱. مریم، آیه ۸۱.

## تمثالی از معاویه، آل سعود شد

● محمد مهدی خان محمدی

آتش، گلوله، سنگ برایم بیاورید  
جای قلم تفنگ برایم بیاورید  
باید که توپخانه بسازم به جای شعر  
باید که مثل بمب بیچد صدای شعر  
باید قلم به رقص بیاید جنون کند  
باید که مرتضی بشود، «فتح خون» کند  
باید لباس رزم بپوشد صدای من  
باید سپاه قدس شود واژه های من  
پیغمبران شعراگر نعره ای بلند  
در گوش جاهلیت این عصر می شدند -  
هر روز حرف لیلی و مجنون نمی زدند...  
آتش به پای شاخه ی زیتون نمی زدند  
از بس خیال در خم ابروی یار ماند  
از سرزمین قبله فقط یک نوار ماند  
این گونه شد که گرگ یهودی عزیز شد  
یوسف میان معرکه ها ریزش شد  
این گونه شد که بال و پر جبرئیل سوخت  
برعکس معجزات در آتش خلیل سوخت  
جریان گرفت قصه ی تلخ سقیفه ها  
افتاد تاج و تخت به دست خلیفه ها  
تمثالی از معاویه، آل سعود شد  
وقتی غلام حلقه به دوش یهود شد  
وقتی بنای اصلی دین، استقامت است  
دست یهود را بفشاری، حماقت است  
آتش، گلوله، سنگ برایم بیاورید  
جای قلم، تفنگ برایم بیاورید...

## کعبه تنهاست کعبه مظلوم است

● زهرا بشری موحد

داغ ما مستدام می ماند  
بغض ما بی کلام می ماند  
عاشقان می روند سمت وصال  
عشق در ازدحام می ماند  
حجرالاسود همیشه غریب  
در غم استلام می ماند  
کعبه تنهاست، کعبه مظلوم است  
کعبه مثل امام می ماند  
کربلایی دوباره در راه است  
حج اگر ناتمام می ماند  
زخم چندین هزار ساله ی ما  
تا دم انتقام می ماند  
دل امت در انتظار فرج  
بین رکن و مقام می ماند

## تعبیرهای تازه ی خواب پیمبرند

● محمد مهدی خان محمدی

باید به رنگ خون، قلم شاعران شود  
باید شهید شد که مناسک بیان شود  
باید به خون خود بنویسند شاعران  
مثل شهید اول از احرام زائران  
وقتی که خاک سرخ یمن شد عقیق تر  
زخم عمیق گرده ی ما شد عمیق تر  
حکم جهاد بین مناسک، ورود کرد  
این از حکومتی ست که آل سعود کرد  
این گونه شد که گرگ یهودی عزیز شد  
در حج، لباس یوسف ما ریزش شد  
موسی همین که عازم میقات می شود  
گوساله ای برای خدا لات می شود  
عیسی، دمش به حکم یهودا حلال شد  
خون حواریون همگی پایمال شد  
وقتی که بندگان هیل های شش پزند  
قربانیان تازه برایش می آورند  
باور نمی کنم که چنین سوخت جبرئیل  
یا این که حاجیان همه مُردند بی دلیل  
این قصه آب می خورد از کینه ی غدیر  
از دشمنان بی صفت حضرت امیر  
اینان که بازمانده ی جمع سقیفه اند  
در سایه ی حکومت شیطان، خلیفه اند  
بوزینکان دوباره به بالای منبرند  
تعبیرهای تازه ی خواب پیمبرند  
هر سال فتنه های پیاپی به پا کنند  
تا عید را برای من و تو عزا کنند  
این یک حقیقت است که هر روز کربلاست  
حج خلیل، حج حسینی در انتهاست  
ما نیز مثل عون و وهب جزو لشکریم  
پس نیزه ها کجاست که قاری می آوریم  
بر خاک مانده نعش بدن ها هنوز هم  
مقتل بیاورید گذشت از سه روز هم  
در ازدحام جمعیت از حال می روند  
یعنی که با امام به گودال می روند  
حُجاج مثل رود به دریا رسیده اند  
پس در منا به وادی مَنّا رسیده اند

## رسوا کنید فتنه ی آل سعود را

● قادر طهماسبی (فرید)

سربشکنید فتنه گری وجود را  
رسوا کنید فتنه ی آل سعود را  
با چند بی وجود مگر می توان شکست  
آرامش طلایی و شهرشهود را  
از داعش خبیث گرفتیم «عین» و «شین»  
زین قافله بکند تار و پود را  
تهران داغدار در این غم صبور باش  
ایران من بخند و بگریان حسود را  
آهسته تر خرام در این دشت ای صبا  
ما بذر لاله کاشته ایم این حدود را

محمد



## نسبتشان می رسد به هند جگرخوار

● محمدعلی مجاهدی

باور ما ریشه در مباحله دارد  
وین سند شیعه پنج منگله دارد  
در شب مظلم طلایه دار ظهور است  
شیعه که از نور وحی مشعله دارد  
می رسد این کاروان به منزل مقصود  
تا چوپیمبر امیر قافله دارد  
نفس نفیس پیمبر است به قرآن  
نام علی حکم بآء بسمله دارد  
خلقت ناموس کردگار چوزهرها  
بانوی صدیقه ای مجلله دارد  
قدر حسین و حسن که زینت عرشند  
مثل نمازی بود که نافله دارد  
منزلت پنج تن به قدر شناسد  
آن که خبر از حدیث منزله دارد  
خفته ی بی درد را مگوهله برخیز  
مرده چه سود از هلا و از هله دارد  
مذهب این بندیان لات و هبل، آه  
تا به حقیقت چه قدر فاصله دارد  
داعش وحشی که خانه زاد سعودی ست  
از گله ی خود چنان عبث گله دارد  
نسبتشان می رسد به هند جگرخوار  
ایل و تباری که شمرو حرمله دارد  
عترت پیغمبرند تالی قرآن  
باور ما ریشه در مباحله دارد

## آل یهود! آل تلاویو! آل دیو!

● مهدی جهاندار

آل سقوط! مکر خدا را چه می کنید  
آل هیوط! زلزله ها را چه می کنید  
آل هبل! جواب خدا را چی می دهید  
آل یزید! کرب و بلا را چه می کنید  
آل یهود! آل تلاویو! آل دیو!  
آل علی و آل کسا را چه می کنید  
آه یمن که دامنانتان را گرفته است  
نفرین کشتگان منا را چه می کنید  
موساست اینکه می رسد از راه عن قریب  
اعجاز اژدها و عصا را چه می کنید  
گیرم که قبله را به اسیری گرفته اید  
مقصد خداست، قبله نما را چه می کنید  
ای کاروان که می روی از ساروان بپرس  
با گرگ، آشتی و مدارا چه می کنید؟  
یا ایها العزیز! غریبیم، خسته ایم  
با این غریب خسته، نگارا! چه می کنید؟  
عباس های تشنه به خون آرمیده اند  
آدرک آخاک؛ پاسخ ما را چه می کنید؟

## نفتتان روزی به پایان می رسد آل سقوط!

● سید محمد جواد شرافت

با شمایم ای شماییان بشکه ی دشداشه پوش  
با وقاحت روی فرش نفت و خون می ایستید  
ای شما لات و هبل های ابوسفیان تراش  
سال ها در خانه ی امن الهی زیستید  
ننگ برنیرنگتان با ماست روی جنگتان  
ما که می دانیم اینک در هراس از چیستید  
سید ما آفتابی از تبار مصطفاست  
ای شیوخ شب زده! از دودمان کیستید؟  
نفتتان روزی به پایان می رسد آل سقوط!  
بی گمان امروز اگر هستید، فردا نیستید

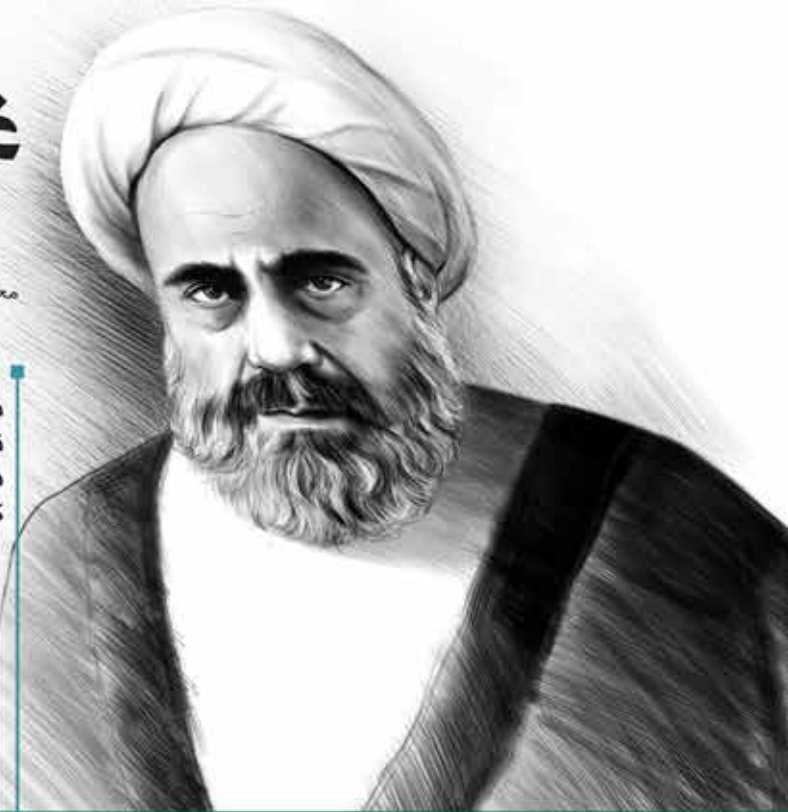
## لشگر ابرهه از سوی حجاز آمده است

● سید حمیدرضا برقی

باز از بام جهان بانگ اذان لبریزاست  
مثنوی بار دگر از هیجان لبریزاست  
بحر آرام دگر باره خروشان شده است  
ساحل خفته پراز لولومرجان شده است  
دشمن از وادی قرآن و نماز آمده است  
لشگر ابرهه از سوی حجاز آمده است  
با شماییم شمایی که فقط شیطانی است  
دین اسلام نه اسلام ابوسفیانی است  
با شماییم که خود را خبری می دانید  
و زمین را همه ارث پدری می دانید  
با شماییم که در آتش خود دود شدید  
فخر کردید که هم کاسه نمرود شدید  
گرد باد آتش صحراست بترسید از آن  
آه این طایفه گیراست بترسید از آن  
هان! بترسید که دریا به خروش آمده است  
خون این طایفه این بار به جوش آمده است  
صبر این طایفه وقتی که به سر می آید  
دیگر از خرد و کلان معجزه بر می آید  
سنگ این قوم که سجیل شود می فهمید  
آسمان غرق ابابیل شود می فهمید  
پاسخت می دهد این طایفه با خون اینک  
ذوالفقاری ز نیام آمده بیرون اینک  
هان! بخوانید که خاقانی از این خط گفته است  
شعرا یوان مدائن به نصیحت گفته است  
هان بترسید که این لشگر بسم الله است  
هان بترسید که طوفان طیس در راه است  
یا محمد! تو بگو با غم و ماتم چه کنیم  
روز خوش بی توندیدیم به عالم چه کنیم  
پاسخ آینه ها بی تودمادم سنگ است  
یا محمد! دل این قوم برایت تنگ است  
بانگ هیهات حسینی است رسیده از راه  
هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله

# غواص دریای غدیر

نگاهی به زندگی علامه عبدالحسین امینی  
مردی که عمر خود را وقف زنده کردن ولایت اهل بیت و واقعه غدیر کرد  
محمد شکر الهی



برای ادامه  
تحصیل، به  
نجف عزیمت  
کرد

ضمن شرکت در  
درس بزرگانی  
همچون سید  
ابوالحسن اصفهانی،  
میرزا حسین نائینی،  
شیخ عبدالکریم  
حائری و شیخ محمد  
حسین کمپانی، از  
ایشان اجازه اجتهاد  
دریافت نمود

بی تاب از  
فراق و دوری  
امیرمؤمنان(ع)،  
به نجف بازگشت

۱۳۱۶

۱۳۱۱

۱۳۱۱

۱۲۹۷

۱۲۹۵

۱۲۸۱

به ایران بازگشت  
و ۲ سال در تبریز  
اقامت کرد. در این  
ایام، کتاب نفیس  
«تفسیر فاتحه  
الکتاب» را تالیف  
نمود. فکر تالیف کتاب  
شریف «الغدیر» در  
همین زمان در ذهنش  
ایجاد گردید

از محضر  
اساتیدی چون  
سید محمدباقر  
فیروزآبادی،  
سید ابوتراب  
خوانساری، میرزا  
علی ایروانی و  
میرزا ابوالحسن  
مشکینی، کسب  
فیض کرد

در نوجوانی،  
در کنار پدر با  
قیام شیخ محمد  
خیابانی همراه شد

به مدرسه طالبیه تبریز رفت و  
مقدمات و سطوح فقه و اصول  
را نزد اساتیدی چون سید  
مرتضی خسروشاهی و شیخ  
حسن توتونچی آموخت

در روستای  
«سردها»  
از توابع  
تبریز در  
خانه شیخ  
احمد امینی  
تبریزی، از  
علمای باتقوا  
و مورد  
اعتماد مردم  
تبریز، به  
دنیا آمد

کتاب «شهادی راه فضیلت»  
را در شرح حال علمای شهید  
شیعه از قرن ۴ تا ۱۴ تالیف  
کرد و مورد تحسین بزرگان و  
علمای نجف قرار گرفت

ادبیات فارسی و عربی، منطق،  
قرآن و نهج البلاغه را نزد پدر  
فراگرفت



برای جمع آوری منابع مربوط به واقع غدیر، به نقاط مختلف جهان همچون ایران، ترکیه، هندوستان، مصر و سوریه سفر کرد



فقدان بسیاری از منابع واقعه غدیر را در جهان تشیيع احساس کرد و کار جمع آوری کتاب برای تاسیس کتابخانه بزرگ امام امیرالمؤمنین (ع) را آغاز نمود

به گفته خود، برای تالیف الغدیر، ۱۰۰۰۰ کتاب را به طور کامل مطالعه کرد و به ۱۰۰۰۰ کتاب، مراجعه نمود

با آغاز نهضت امام خمینی (ره) در ایران، به دفاع و حمایت از آن پرداخت. جمله «امام خمینی، ذخیره خدا برای جهان تشیيع است»، از وی معروف است

پس از عمری تلاش در راستای حفظ و گسترش مکتب اهل بیت، در هنگام اذان ظهر روز جمعه ۱۲ تیر ماه در سن ۶۸ سالگی در ایران وفات یافت. پیکر وی بنا به وصیت خودش، در شهر نجف و در کتابخانه امام امیرالمؤمنین (ع) به خاک سپرده شد

۱۳۱۱



کتاب «کامل الزیارات» ابن قولویه قمی را تصحیح کرد

کتاب «ادب الزائر لمن یمم الحائر» را با موضوع فلسفه و آداب زیارت امام حسین (ع) تالیف نمود

۱۳۱۱

نخستین جلد کتاب الغدیر را منتشر کرد



کتابخانه خود را با نام «مکتبه الامام امیرالمؤمنین» در روز عید غدیر با بیش از ۴۲۰۰۰ جلد کتاب چاپی و خطی درباره امیرالمؤمنین (ع) و واقعه غدیر، افتتاح کرد

۱۳۱۱

۱۳۱۱

نشریه «المکتبه» را با موضوع اهمیت کتاب و کتابخانه، فهرست نسخ خطی و نحوه برخورد کتابداران و مسئولان و کارکنان کتابخانه با مراجعان و کتاب خوانان و سنت کتاب داری منتشر نمود



۱۳۱۱

● علامه در یک نگاه

علامه بزرگوار، زنده‌یاد عبدالحسین امینی (۱۳۲۰-۱۳۹۰ق.) مؤلف کتاب عظیم و جهانی «الغدیر»، بزرگ‌مردی جاودانه، با غیرت علوی و حماسه فاطمی و شور حسینی، از دلباختگان اهل بیت و عالمان تلاشگر و مخلص و از فانیان در محبت و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. او را که در طول عمر خویش، مردانه به میدان دفاع از ولایت پای نهاد، از مصلحان فکری در جهان اسلام برشمرده‌اند. عشق مولای، او را به هجرت به حوزه علمیه نجف و داشت تا در دفاع از آرمان شیعه و فرهنگ غدیر و رد تهمت‌ها و اثبات حقانیت تشیع و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، هستی خود را نثار کند. وی علاوه بر تلاش‌های قلمی و تألیفی، بیانی قوی و خطابه‌ای مهیج داشت و در محافل مختلف، منبر می‌رفت و نطق پرشور و منطق استوارش، مخاطبان را تحت تأثیر قرار می‌داد. وی سرانجام در ۱۲ تیرماه ۱۳۴۹ ش. در ۷۰ سالگی، پس از مدتی بیماری و بستری بودن، در تهران درگذشت و پس از تشییع باشکوه، به عراق منتقل

شد. مدفن او در نجف اشرف، کنار کتابخانه خویش قرار دارد.

● قلم در خدمت نیاز و ضرورت

علامه امینی، با ذوالفقار کلامش، با تیغ بیانش، با شعله سخنش و با نیروی منطق استوارش، مردی بود رهرو جاده تکلیف و آبرویخش خطه تألیف و رسواگر اهل تحریف.

اگر قلم می‌زد، از سردرد و سوز بود؛

اگر کتاب می‌نگاشت، برای پاسخ‌گویی به شبهات و رد تهمت‌ها و افشای فریب‌کاری قلم به دستان و جعل و تحریف در متون تاریخی و حدیثی بود.

به حق، او را می‌توان نقاد پهنه حدیث و افشاگر دروغ‌های کذابان و رسواگر تحریف‌کنندگان متون دینی نامید.

وقتی احساس کرد نام و خاطره عالمانی که در راه دفاع از عقیده و پافشاری بر حقانیت شیعه به شهادت رسیده‌اند، در معرض فراموشی و گمنامی است، کتاب «شهداء الفضیله» را نگاشت.

وقتی دید نسبت به جایگاه خاندان رسالت، بی‌مهری و بی‌اعتنایی می‌شود، به تألیف «العترة الطاهرة فی الکتاب العزیز» پرداخت.

زمانی که دید سیره پیروان اهل بیت نسبت به زیارت و شفاعت و عزاداری و تکریم اولیای الهی، از سوی معاندان به مخالفت با سیره نبوی تفسیر می‌شود، با نگاشتن «سیرت‌نا و سنت‌نا»، به تبیین تطابق این سیره و روش با سیره و مرام خاندان رسالت اقدام کرد.

وقتی دید واضح‌ترین و قطعی‌ترین حادثه تاریخ اسلام (غدیر خم) را انکار می‌کنند یا برای «مولی» و «ولایت»، معنای دیگری ترسیم می‌کنند، «الغدیر» را نوشت.

همواره در پی خلأها و رفع نیازها بود و اولویت‌ها را در پژوهش و نگارش، در نظر داشت و چون احساس کرد پژوهشگران، نیازمند به مرجع و جایگاهی غنی برای تحقیقات علمی و سندی خویش هستند، با تأسیس کتابخانه‌ای غنی و عمومی در نجف (مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامه)، به رفع این نیاز پرداخت.

● اثر ماندگار الغدیر

برجسته‌ترین و مشهورترین اثر تألیفی علامه امینی، «الغدیر» بود؛ تا آنجا که بسیاری، علامه را با عنوان «صاحب الغدیر» می‌شناسند. این کتاب

# امین ولایت

درنگی در آستانه «الغدیر» علامه امینی و تماشای این برکه دریایی





گران سنگ، درباره اثبات امامت حضرت علی (ع) و بررسی روایات مربوط به غدیر خم و فضایل امیرمؤمنان از منابع اهل سنت است.

علامه برای تألیف این کتاب، چهل سال تحقیق و مطالعه و یادداشت برداری کرد و بیش از ده هزار جلد کتاب را تمام خواند و به حدود صد هزار کتاب، مراجعه مکرر داشت و سفرهای متعدد او برای یافتن منابع و کتب به کشورهای مختلف، از جمله هند، شام، ترکیه، ایران، عراق و... گواه این شوق تحقیق و شور ولایی او بود.

شاکله الغدیر، برپایه انعکاس واقعه غدیر و فضایل امام علی (ع) در اشعار شاعران از زمان پیامبر تا عصر حاضر است. این مجموعه، دایره المعارفی از اطلاعات گسترده پیرامون موضوعات تاریخی، اعتقادی، رجال، کتاب شناسی، شعرو ادب، نقد دیدگاه‌ها و آثار است.

تعابیری که عالمان و ناقدان از کشورهای چون مصر، سوریه، عراق، لبنان، ایران و... درباره این کتاب عظیم داشته‌اند، جای بسی تأمل است. خود علامه درباره انگیزه این تألیف، می‌فرماید:

«من سال‌ها در نجف، به تحصیل و تدریس پرداختم. یک روز به حرم حضرت امیر (ع) مشرف شدم و عرض کردم: آقا! من سال‌ها در خدمت شما بودم و به تحصیل و تدریس مشغول بودم؛ اما شما یک کاری محول کنید. به دنبال این توسل، وقتی از حرم بیرون آمدم، به فکر نوشتن کتاب الغدیر افتادم و این کار به نتیجه رسید» (به نقل از حجت‌الاسلام دین پرور).

## ● غدیرنه، دریا

هرچند غدیر، به معنای برکه آب است، اما «الغدیر»، دریایی گسترده از معارف، علوم و فضایل است که امواج آن، همواره به ساحل اندیشه‌ها می‌خورد و حقیقت جویان را سیراب می‌کند. از این رو، برخی ادیبان، شاعران و نویسندگان، نقبی از این برکه به دریا زده‌اند. یکی از شاعران، شعری دارد با عنوان «هفت دریا از درون برکه‌ای» و دیگری، عنوان شعرش را «سلام قطره به دریا دل غدیری» قرار داده است و شاعری دیگر (امیری فیروزکوهی)، در بیتی از سروده‌اش، می‌گوید:

غدیر خم شد از او بحر بی نهایت علم  
که خود به علم و ادب، بحر بی نهایت بود  
کاری که علامه در الغدیر انجام داده و وسعت تحقیقاتش و عمق بیان و تبیین او، چنان است که پژوهشگران گفته‌اند: این کار، شبیه کاری است که مجموعه‌ای از محققان سخت‌کوش، سال‌ها عمر بر سر آن گذاشته باشند؛ نه محصول کار یک نفر!

باری... علامه امینی، خورشیدی از کهکشان عالمان شیعه، غواص بحر پژوهش و قلمزنی بی سکوت و سازش بود که قلمداران، از قدرت قلمش، متحیرند و سخنوران، از جادوی کلامش، مبهوت.

غدیرش، نه برکه، که دریایی موج از حقایق است. آن چه دل‌ها را اسپر سلسله محبت او ساخته و جان‌ها را به کمند عشقش انداخته، دل دریایی و عاشق اوست. ما غدیریان امروز، الغدیر را که نگارستان ولایت است، در قاب دل‌مان نهاده‌ایم و هر روز، از افق این کتاب، به تماشای خورشید می‌نشینیم؛ باشد که گرمی جانمان باشد و قوت ایمان و اعتقادمان.



## ■ جواد محدثی

علامه مجاهد ما، اینک در مرقدش به خاک نجف خفته است  
یادش به خیر یاد، که هرگز نمرده است  
«هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق».

گسترده سینه اش،  
از چشمه سار عشق علی (ع) پر بود  
نامش زیاده‌ها  
مهرش ز قلب‌ها  
هرگز نرفته است و نخواهد رفت  
سیمای آسمانی و پرنورش،  
همواره تابناک و فروزان بود  
عشقی بزرگ داشت به آن پیشوای عدل  
او زندگی به راه علی بنهاد  
صد نکته در نگاه عمیقش بود  
در چهره خدایی و جذابش،  
خط نهران عشق، هویدا بود  
در راه عشق پاک علی (ع)،  
چون شمع

عمری دراز سوخت  
در کوره راه پرخطر تاریخ،  
شمعی برای اهل نظر فروخت  
شاهد بر این سخن،  
«شهداء الفضیله» اش  
«سیرتنا و سنتنا» هم نیز  
دیگر گواه روشن این حرف است  
از «الغدیر» او چه بگویم من؟  
آنها که خوانده‌اند، همی دانند  
هر جلد آن، سرود تفاهم بود  
بنیاد اجتماعی وحدت را

در جلوه غدیر بیاید یافت

در تار و پود «وحدت اسلامی»  
گنجینه «الغدیر» گرانقدرش

با نقش غیر قابل انکارش  
رکنی عظیم بوده و خواهد بود  
این گفته هم کلام امینی است  
آن قدر روزها سپری کردید  
آن قدر ماه و سال تولد یافت  
آن قدر آفتاب غروب فصول سال  
دامن کشان به دامن مغرب پناه برد  
در دست های او،

آن قدر گشت اشک قلم جاری  
تا اینکه «الغدیر» نگارش یافت  
در زار روز این اثر پربار  
دریاچه های کذب و ریا خشکید  
در کاخ جعل، کنگره‌ها بشکست  
بت های اتهام، نگون کردید  
اکنون محققان

با دست پرنیاز و سری پر شور  
با قلب سوزناک و لبی تشنه  
در ساحل «غدیر امینی» نشستند  
عبدالحسین امینی! روشن‌گر قرون!  
در قلب قرن‌های سیاهی‌ها  
مردان تشنه کام و پژوهشگر  
بعد از بسی تلاش، چشیدند عاقبت  
از زمزم غدیر تو، آب حیات را  
دیگر چه تشنگی؟

کس را دگر ز ظلمت این ره، هراس نیست  
با مشعلی که در ره حق، بر فروختی  
در دخمه‌های تیره، در غارهای سرد  
اوراق هرگز زافه و نیرن، سوختی.



# الغدیر چگونه نگاشته شد؟

.. در سال ۱۳۳۹ ش به هندوستان رفت... تمام کتابخانه‌های کوچک و بزرگ را در حیدرآباد، دکن، الیگره، لکنهو، کانپور، جلالی و رامپور، زیر پا گذاشت و ساعت‌های متوالی در این کتابخانه‌ها به تحقیق و پژوهش پرداخت. در سال ۱۳۴۳...



آیت الله شیخ عبدالحسین امینی، در سال ۱۲۸۱ ش. در تبریز متولد شد. مقدمات را در محضر پدرش فرا گرفت و پس از مدتی برای تکمیل دانش دینی، راهی نجف شد. وی در مدت زمان اندکی، موفق به اخذ درجه اجتهاد شد. میرزا ابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی و شیخ عبدالکریم حائری، از جمله افرادی بودند که بر اجتهاد وی، مُهر تأیید زدند. شاهکار بزرگ علامه امینی، تألیف کتاب «الغدیر»، به عنوان دایره المعارف واقعه غدیر و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است. وی اسناد این کتاب را از هزاران کتاب روایی شیعه و اهل سنت، جمع آوری کرده است. این عالم پرتلاش، سرانجام ظهر روز جمعه، ۱۲ تیرماه سال ۱۳۴۹ ش درگذشت و پس از تشییع باشکوه پیکر شریف آن عالم ربانی پس از تشییع باشکوه، در کتابخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نجف اشرف، به خاک سپرده شد.

### ● ده هزار کتاب برای یک کتاب

علامه امینی می‌گوید: من برای نوشتن الغدیر، ده هزار کتاب را از آغاز تا پایان خوانده‌ام و به صد هزار کتاب، مراجعه مکرر داشتم و روشن است که تمامی این کتاب‌ها در یک کتابخانه یا یک شهر، موجود نبودند و به همین دلیل، علامه امینی برای دست‌یابی به اسناد جدید، بار سفر بست و برای رسیدن به مقصود، به شهرهای مختلف، سفر کرد. سرگذشت جمع آوری اسناد کتاب «الغدیر»، حکایتی شیرین و شگفت‌آور از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر دانشمندی توانا و متعهد است. علامه در دورانی تصمیم به نگارش کتاب سترگ «الغدیر» گرفت که از فنون پیشرفته امروزی برای جمع آوری اطلاعات، خبری نبود.

### ● یک عمر سفر برای الغدیر

وی در ابتدای کار، تمام کتابخانه‌های خصوصی و عمومی نجف اشرف را جست و جو کرد. کار بر روی نسخه‌های خطی و چاپی کتابخانه‌های سید بحر العلوم، محمدحسین کاشف الغطاء و حسینیه شونشتری‌ها، علامه امینی را با منابع جدیدی آشنا کرد که در آن کتابخانه‌ها موجود نبودند و به این ترتیب، سفرهای پژوهشی او برای یافتن منابع بیشتر، آغاز شد. این سفرها با حداقل هزینه و امکانات ممکن، انجام می‌گرفت. طی این سفرها، همسر علامه، نقش همکار تحقیقاتی وی را ایفا می‌کرد و گاهی نسخه برداری از برخی کتاب‌ها را برعهده می‌گرفت. بسیار پیش می‌آمد که علامه امینی اجازه خارج کردن کتاب از کتابخانه را پیدا نمی‌کرد و ناچار می‌شد ساعت‌ها در کتابخانه بماند و کار نسخه برداری را تمام کند و وی در هوای گرم تابستان و در محیط بسته کتابخانه، کار تحقیق و استنساخ را ادامه می‌داد.

علامه امینی پس از تکمیل جست‌وجو و تحقیق در کتابخانه‌های نجف، راهی کربلا شد و مدتی را

در این شهر مقدس، به مطالعه و تحقیق گذراند. وی پس از آن به ایران آمد و شهریه شهر را برای یافتن اسناد تازه، زیر پا گذاشت. علامه در تهران به کتابخانه‌های ملی، مدرسه سپهسالار، ملک و مجلس رفت و به مطالعه و پژوهش پرداخت و بعد از آن، راهی مشهد شد؛ تا آن‌جاییکه نسخه‌های خطی و چاپی آستان قدس رضوی، استفاده کند. او حتی فرصت مطالعه در کتابخانه آیت‌الله بروجردی در بروجرد و سردار کابلی در کرمانشاه را از دست نداد.

او در سال ۱۳۳۹ ش به هندوستان رفت؛ سفری سخت و سنگین که سلامت او را به خطر انداخت. در هندوستان، تمام کتابخانه‌های کوچک و بزرگ را در حیدرآباد، نکن، الیکره، لکنهو، کانپور، جلالی و رامپور، زیر پا گذاشت و ساعت‌های متوالی در این کتابخانه‌ها به تحقیق و پژوهش پرداخت. در سال ۱۳۴۳، به سوریه رفت و در کتابخانه‌های قدیمی شهرهای حلب، حمص و دمشق، به بررسی کتاب‌ها و اسناد موجود در آنها پرداخت. در سال ۱۳۴۶، راهی ترکیه شد و از کتاب‌ها و نسخه‌های خطی موجود در این کشور نیز نسخه برداری کرد. علامه امینی برای دست‌یابی به اسناد بیشتر، مدتی به مصر رفت و در کتابخانه‌های قاهره و فوعه، به تحقیق و پژوهش پرداخت.

او شرح این سفرهای طولانی و سخت پژوهشی را در کتابی دو جلدی با عنوان «ثمرات الاسفار الی الامطار»، به رشته تحریر درآورد. ره‌آورد این مسافرت‌های تحقیقاتی، کتاب سترگ و ارزشمند «الغدیر» بوده است.

علامه امینی در مسافرت‌های خود تنها به تحقیق و تتبع نمی‌پرداخت؛ بلکه ارتباط با دانشمندان هر شهر و گفت‌وگو و مناظره با آنها، از برنامه‌های همیشگی وی در این سفرها بود. علامه امینی در همین مجالس گفت‌وگو، گاهی به اسناد تازه‌ای برای کتاب خود دست پیدا می‌کرد.

### ● خوشحالی علامه

فرزندش که در برخی سفرهای علمی با علامه بود، می‌گوید: نهایت خوشحالی و سرور وی، وقتی بود که به سندی مهم، از اسناد حدیثی، دست می‌یافت. گاهی ده روز از عمر خود را صرف شناخت روای حدیثی یا تصحیح لفظ یک روایت می‌کرد.

### ● بیست ساعت مطالعه در شبانه روز

دکتر شهیدی گفته است: روزی علامه امینی در کتابخانه یکی از شهرهای عراق، به مطالعه پرداخته بود و چون این کتابخانه در هر شبانه روز تنها چهار ساعت باز بود و او نمی‌توانست بیش از چهار روز در آن شهر بماند، با توافقی که میان وی و رئیس کتابخانه برقرار شده بود، امینی هر روز

هنگام ظهر، یعنی ساعت تعطیل کتابخانه، وارد آن جا می‌شد و کتابدار در را به روی او می‌بست و تا روز بعد ساعت هشت صبح، در را به رویش می‌گشود و در نتیجه، او روزی بیست ساعت در این کتابخانه کار می‌کرد و با لقمه نانی که همراه داشت و جرعه آبی که کتابدار در اختیارش می‌گذاشت، توانست از میان چهار هزار نسخه خطی، منابع لازم را بیابد. به گواهی، مرحوم سید جعفر شهیدی مرحوم علامه امینی، هر روز در حدود شانزده ساعت در تهیه مطالب «الغدیر» همت گماشت.

### ● توسل به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

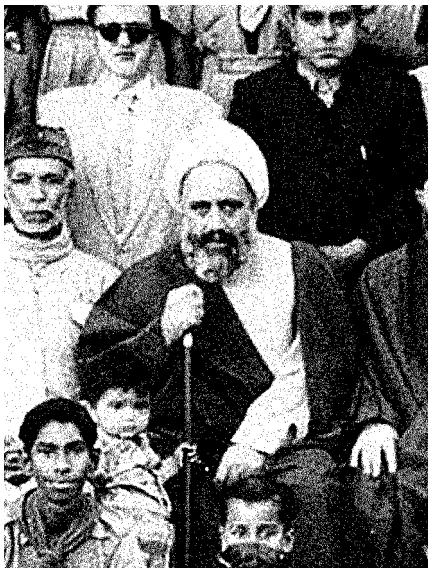
علامه امینی می‌فرمود: در یک شب جمعه در حرم امام علی (علیه السلام)، مشغول زیارت و دعا بودم و از خدا می‌خواستم به خاطر حضرت امیر (علیه السلام)، کتاب «دُرُ السمطين» را که در آن زمان کمیاب بود و در تکمیل مباحث کتاب الغدیر به آن نیاز داشتم، برای من مهیا کند. در این زمان، یک عرب دهاتی برای زیارت مشرف شد و از حضرت می‌خواست که گاوش را که مریض بود، شفا دهد.

یک هفته گذشت و کتاب را پیدا نکردم. بعد از یک هفته که دوباره برای زیارت مشرف شدم، وقتی مشغول زیارت بودم، دیدم همان دهاتی به حرم مشرف شد و از حضرت تشکر کرد که حاجت او را برآورده کرده است. وقتی کلامش را شنیدم، محزون شدم؛ چون دیدم امام، حاجت او را برآورده کرده بود؛ ولی حاجت مرا برآورده نکرده، پس گریه کردم و از حرم بیرون آمدم. آن شب از ناراحتی، چیزی نخوردم و خوابیدم. در عالم خواب، دیدم خدمت حضرت امیر (علیه السلام) مشرف شده‌ام و حضرت به من فرمود: آن مرد، ضعیف‌الایمان بود و نمی‌توانست صبر کند. از خواب، بیدار شدم. صبح سرسفره بودم که در زده شد. وقتی در را باز کردم، دیدم همسایه‌ای که شغلش بنایی بود، داخل شد و سلام کرد و بعد گفت: من خانه جدیدی خریده‌ام و بیشتر اساس خانه را به آن جا منتقل کرده‌ام و این کتاب را در گوشه خانه پیدا کردم. خانم گفت: این کتاب به درد شما نمی‌خورد و شما آن را نمی‌خوانی؛ پس آن را به همسایه‌مان شیخ عبدالحسین امینی هدیه کن؛ شاید او استفاده کند. کتاب را گرفتم و غبارش را پاک کردم، دیدم همان کتاب خطی «در السمطين» است که دنبالش بودم.

# آداب کوی جانان

## ۵۰ نکته از علامه امینی در آداب زیارت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)

\*\*



۱. از اهمّ مهمّات، اخلاص زائران در زیارت و نیز پاکسازی نیت هاست و این که زیارت فقط برای اجرای امر خداوند جلّ جلاله باشد، پس عبادت برای خداوند جلّ جلاله به واسطه زیارت و طاعت برای خداوند در موافقت با حق تعالی در بزرگداشت زیارت است. مسلم است روح هر عملی به ویژه زیارت، اخلاص و رضا و خوشنودی حضرت حق تبارک و تعالی است و بسیار شایسته است که زائران ابتدای سفر، نیت نیابت از قطب عالم امکان، امام مهدی موعود (ع) کند تا سفری پرثمر در پیش داشته باشد.

۲. هنگامی که خواستی به سوی قبر امام حسین (ع) حرکت کنی، پس روز چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه روزه بگیر، وقتی شب جمعه شد، نماز شب بخوان، پس به اطراف آسمان نگاه کن و قبل از مغرب آن شب، غسل کن، سپس با حال طهارت بخواب.

۳. قبل از این که از میان اهل و خانواده خود خارج شوی غسل کن.

۴. از منزل خود با حالت خشوع و فروتنی خارج شو و بسیار تهلیل (گفتن لا اله الا الله)، تکبیر (گفتن الله اکبر)، تحمید (گفتن الحمد لله) و تمجید (گفتن لا حول ولا قوه الا بالله) کن و صلوات بر پیامبر بگو.

۵. برتوباد به سکینه و وقار و برتولازم است از آنچه برایت لازم نیست، خودداری کنی.

۶. لازم است چشمت را از دیدن آنچه دیدنش برایت لازم نیست پپوشانی. به طور کلی مراقبه در

همه ابعاد جسمی و روحی بر زائر سید الشهداء (ع) لازم است به ویژه حفظ نگاه، که زائر، هم باید چشم خود را از نگاه به محرّمات حفظ کند و هم باید چشم خود را از دیدن امور بیهوده و از آنچه خلاف توجّه قلبی می باشد، حفظ کند.

۷. برتولازم است، هنگامی که برادر نیازمندت، از راه بازمانده، بازگردی و به او مواسات و ایثار کنی.

۸. لازم است برتو، تقیه [که قوام و نظام دینت به آن است] و ورع و پرهیز از آنچه نهی شده ای؛ نیز از خصومت و دعوا و زیاد قسم خوردن و از مجادله ای که قسم در آن است، پرهیز.

۹. و لازم است کم سخن بگویی مگر این که خیر باشد.

۱۰. برتوباد دوری از مزاح و شوخی.

۱۱. برتوباد دوری از حمل سفره شیرینی و حلوا و مانند آنها.

۱۲. از لهو و لعب کناره گیر و از غذا و نوشیدنی لذیذ پرهیز.

۱۳. برتولازم است با همراهان مصاحبت نیکو داشته باشی.

۱۴. برتوباد کثرت ذکر خداوند.

۱۵. برتولازم است لباس تمیز باشد.

۱۶. چون به مقصد رسیدی، رحل اقامت خود را فرود آر و تا زمانی که در آنجا اقامت داری، گوشت نخور و نان و شیر بخور.

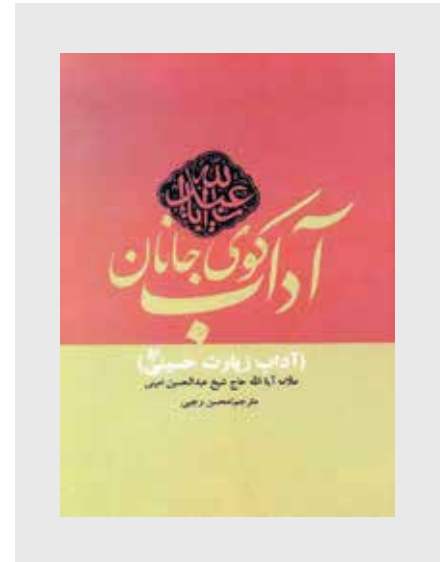
۱۷. چون قصد زیارت کردی، غسل کن. اگر برایت امکان داشت به آب فرات و رو به قبر مطهر غسل نما.

در باب آداب زیارت قبور ائمه معصومین (علیهم السلام) و به ویژه تربت پاک حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، کتاب‌های زیادی نگاشته شده است و در آنها، به طور مفصل، آداب، اعمال و انکار مربوط به زیارت، از لحظه خروج از منزل به قصد زیارت تا لحظه بازگشت به منزل، آورده شده است. یکی از بهترین این کتاب‌ها، کتاب «آداب الزائر لمن یمم الحائر» نوشته علامه عبدالحسین امینی است که با عنوان فارسی «آداب کوی جانان» منتشر شده است. علامه، در مقدمه این کتاب شریف، چنین می نویسد:

«روشن است که اگر کسی بر کسی وارد شود، بر وارد شونده، رعایت آدابی که با مقام میزبان تناسب دارد و نیز مراعات سنت‌هایی که او را به میزبان نزدیک و مقرب سازد، لازم است، چراکه تنها هدف و ثمره دیدار و زیارت دو فرد، ایجاد محبت و دوستی دو سویه است و این مقصود جز با آگاهی از آداب مورد رغبت و خوشایند زیارت شونده و تخلّق به آنچه که - به حسب اختلاف اشخاص و مراتب و مقامات - شخصیت مژور (زیارت شونده) آن را می طلبد و می پسندد؛ میسر و ممکن نمی باشد؛ ما بخشی از آداب زیارت مولایمان امام سبط شهید (ع) در کربلای مشرفه را که در حدیث مذکور آمده است یا اعتبار صحیح، مساعد آن است یاد می کنیم و آنچه را از لفظ حدیث، از مصادر مورد وثوق، به دست آورده ایم ذکر کرده، به آن اشاره می کنیم.»

در این مطلب، صرفاً جهت آشنایی، به عناوین مهمترین آداب ذکر شده در این کتاب، اشاره می کنیم و مراجعه به اصل کتاب و شرح مفصل هریک از آداب زیارت را به خوانندگان متن، واگذار می کنیم.





۱۸. اگر غسل برایت ممکن نبود، به جای آن وضو برتولازم است.

۱۹. هنگامی که از غسل فراغت یافتی، دو لباس پاکیزه و تمیز بپوش و چون لباس پوشیدی، ۳۰ بار «الله اکبر» بگو.

۲۰. آن گاه با قلبی خاشع و چشمی گریان راه برو و حرکت کن و بسیار ذکر «لا اله الا الله»، «الله اکبر»، «لا حول ولا قوة الا بالله» و «الحمد لله» بگو و بسیار خداوند و پیامبرش را ثنا و ستایش کن و بزرگ بدار و به ویژه برحسین (ع) درود و صلوات بفرست و برقاتلان و کشتندگان آن حضرت بسیار لعن کن و از کسانی که پایه گذار ظلم و جور بر آن حضرت بودند، برائت و بیزارى بجوی.

۲۱. کفش‌های خود را از پای درآور و با پای برهنه راه برو چرا که تودر حرمی از حرم‌های خدا و پیامبرش هستی و بسان بنده‌ای ذلیل راه برو. در راه رفتن، گام‌های خود را کوتاه کن و برتوباد به سکینه و وقار.

۲۲. هنگامی که به در صحن شریف رسیدی، بایست و چهار بار «الله اکبر» بگو.

۲۳. در صحن شریف برای تحیت مشهد حسینی (ع) دو رکعت نماز بخوان.

۲۴. پس آن گاه حرکت کن تا قبر مطهر را ببینی، پس هنگامی که قبر را دیدی، چهار بار «الله اکبر» بگو و روی خود را مقابل روی آن حضرت قرار ده.

۲۵. بر در مشهد مقدس حسینی (ع) بایست و مطابق مأثور، طلب اذن کن، پس اگر قلبت خاشع و چشمانت اشکیار شد، پس این علامت اذن و اجازه است، پس وارد شو.

۲۶. عتبه مبارکه و آستانه شریفه را ببوس و در

هنگام ورود، پای راست خود را برپای چپ خود مقدم بدان.

۲۷. از جانب شرقی، وارد حائر مقدس شو و برتو باد به سکینه و وقار.

۲۸. عقل خود را برای او (آن حضرت) فارغ ساز و با تمام وجود، متوجه او باش.

۲۹. هنگامی که امام (ع) را دیدی و در برابرش ایستادی تکبیر بگو.

۳۰. برتوباد به ایستادن در هنگام زیارت. برای زائر سزاوار است که هنگام زیارت، ایستاده باشد چنانکه این حالت به ادب سزاوارتر است، پس اگر طولانی شد اشکالی ندارد که با ادب و بردو زانو بنشیند و در مقام هیبت و اجلال، با دلی آسوده، چشم خود را فرو افکند و با قلب خود، جلالت موقف خود را و این که پیامبر [و در سایر مشاهد، امامان] زنده‌اند و ناظر احوال او و آگاه برای، استحضار کند.

۳۱. هنگام ایستادن کنار قبر آن حضرت، رو به رو و مقابل قبر مطهر بایست و ایستادن تو مقابل قبر، با خشوع و گریه و تضرع باشد.

۳۲. با زیارت مأثوره زیارت کن و آنها بسیار است.

۳۳. هنگامی که زیارت می‌کنی با انگشت مسبحه (همان انگشت سبابه دست راست) به سوی قبر شریف اشاره کن و دست چپ را بر آن قرار ده و در هنگام دعا آنها را به سوی آسمان بلند کن.

۳۴. برتوباد به بسیار نماز گزاردن نزد قبر مطهر و برتوباد به نمازهای وارده در حرم شریف که با کیفیات مخصوص می‌باشد و نزد قبر مطهر، نماز جعفر طیار بخوان.

۳۵. در کنار قبر مطهر، دو رکعت نماز مستحبی یا بیشتر، برای درخواست حوائج خود بگزار.

۳۶. برای خود و خانواده‌ات و پدر و مادر و برادرانت بسیار دعا کن که در مشهد امام حسین (ع) دعای هیچ دعاکننده‌ای و درخواست هیچ درخواست کننده‌ای رد نمی‌شود.

۳۷. نزد سرمطهر و نزد دو پای آن حضرت و پشت سر آن بزرگوار، دعاهای مأثوره و غیره مأثوره را بخوان.

۳۸. نزد سرمطهر، خدای را به «تسبیح امیرالمؤمنین (ع)» هزار بار تسبیح کن و نزد پای حضرت، هزار بار تسبیح فاطمه (س) را بخوان.

۳۹. برای تو، سکوت، جزاز سخن خیر و نیکو، در حایر مقدس حسینی (ع) لازم است، چرا که هنگامی که شما سخن می‌گویید، فرشتگان مشغول شما می‌شوند. پس ای زائر عزیز! چه

نیکوست در جایی که محل تردد فرشتگان و قدسیان ملکوت است، به جای سخنان بی ثمر یا گفتگوهای دنیایی و یا گزارش‌های روزمره و نرخ اجناس و اشیای خریداری شده، سکوت اختیار کنیم و با تمام وجود مشغول تفکر و ذکر و دعا و مراقبه و محاسبه و توبه و استغفار و توجه و تضرع به سالار شهیدان و سرور سالکان و واصلان کوی دوست باشیم و با اشتغال به سخنان دنیایی، مانع رزق خود و موجب قساوت قلب خود نشویم.

۴۰. برتوباد به فرود آوردن صدا در مشهد حسینی (ع) و در تمامی مشاهد مشرفه. نباید زاندر زیارت، صدای خود را بالا ببرد و نباید صدای خود را مخفی کند، بلکه اعتدال را رعایت کند.

۴۱. برتوباد به کوشش بسیار در ثنا و ستایش خداوند و صلوات بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) و به ویژه صلوات بر امام حسین (ع)

۴۲. قبر را لمس کن. خود را بر قبر شریف بیفکن و با دلی خاشع و چشمی گریان بر آن بوسه بزن و گونه‌های خود را با تربت قبر شریف آن حضرت - با تضرع و گریه - خاک آلود کن [در شرایط کنونی، انجام این ادب زیارت، امکان پذیر نیست].

۴۳. دور ضریح مطهر بگرد و از چهار جانب، بر آن بوسه زن.

۴۴. برتوباد به اتمام نماز نزد امام حسین (ع) [البته در این موضوع، باید به نظر مراجع معظّم تقلید عمل کرد].

۴۵. هر اندازه دوست داری در حائر حسینی، نزد آن حضرت، اقامت کن؛ اما آنجا را خوابگاه خود قرار مده.

۴۶. برتوباد به تلاوت مقداری از قرآن کریم و اهدای ثواب آن به صاحب مشهد.

۴۷. سپس قبر حضرت عباس بن علی (علیه السلام) را که در کنار فرات در مقابل حائر حسینی (ع) است زیارت کن.

۴۸. پس از فراغت از زیارت مأثوره، زیارت وداع کن.

۴۹. پس از زیارت وداع، از کربلا بازگرد و آنجا را برای خود وطن مگیر.

۵۰. در هنگام خروج از حائر حسینی، «اِنَّ الله و اَنَا الیه راجعون» را بسیار بگو تا از قبر نهان شوی و در حالی که خداوند را حمد می‌کنی و تسبیح و تهلیل و تکبیر می‌گویی، باز گرد.

# قرآن و پیشرفت زمان

مختصر و مفید

چگونه قرآنی که بیش از ۱۴ قرن پیش، در میان اعراب بدوی و برای آنان نازل شده، امروزه و با پیشرفت فراوان عقل و دانش بشر، هنوز هم می‌تواند به عنوان راهنمای بشر مورد استفاده قرار بگیرد؟

در رابطه با این مسئله باید چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

۱. دین خداوند در طول تاریخ، متناسب با رشد علمی، اجتماعی، فکری و مقتضیات زمان، روند تکاملی داشته است؛ تا آنجا که بشر، به حدی از بلوغ رسید که بتواند برنامه تکاملی مربوط به تمام دوره‌های تاریخی را دریافت دارد و قرآن - که اساسنامه و برنامه تکامل نهایی بشر برای همه زمان‌ها و مکان‌هاست - بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردید و به عنوان سندی جاودان و زنده، برای بشریت باقی ماند.
۲. قرآن، در میان مردمی بدوی و عرب زبان نازل شده و فرق است بین اینکه چیزی در میان قومی خاص ظهور یابد، با این سخن که «مخصوص آنها پدید آمده باشد». جالب این است که قرآن هیچ‌گاه مخاطب خود را فقط اعراب قرار نداده، همواره خطاب همگانی «ناس» (جمیع مردم) و یا

«الذین آمنوا» را به کار برده است که هر انسان خداجوی در هر عصر و مکان و وابسته به هر نسلی را شامل می‌شود.

از نظر فهم پذیری نیز آیات قرآن، چند دسته هستند:

۱. برخی از آیات قرآن، هم برای اعراب بدوی آن زمان فهم پذیر بودند و هم در عین سادگی بیان، دارای چنان استواری علمی و منطقی هستند که برای دانشمندان برجسته امروزی نیز جالب توجه و درخور دقتند.
۲. بعضی از آیات، چه در زمان نزول و چه در زمان ما، جز با تعمق و ژرف کاوی‌های دقیق و روشمند، قابل درک نیستند.

۳. بسیاری از حقایق علمی و فلسفی و مباحث اجتماعی قرآن، تنها در پرتو دانش کنونی یا آینده بشریت، قابل درک هستند<sup>۱</sup>.

۴. بسیاری از آیات قرآن نیز تا حد زیادی، فراتر از عقل و فهم عادی بشر بوده، تنها در سایه پرتوافشانی‌های پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام، فهم پذیر هستند و تفاسیر رسیده از آنان، گنجینه‌های ارزشمندی است که حقایق والای قرآن را به نیکوترین شکل، در اختیار بشریت قرار می‌دهد.

این نکته چیزی نیست که تنها شیعه بدان معترف باشد؛ بلکه اهل تسنن نیز در بسیاری از تفاسیر خود به این احادیث تمسک کرده‌اند.

۵. اینکه قرآن به وقایع زمان خود اشاره کرده، آن را منحصر به آن عصر نمی‌سازد؛ زیرا قرآن منحصر به ذکر چند حادثه و نکته تاریخی گذرا

نیست؛ بلکه مشتمل بر معارفی جاودان در باب خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، راه‌شناسی، راه‌نماشناسی و مجموعه گسترده‌ای از احکام، اخلاق و... است که همه زمان‌ها را پوشش می‌دهد و هدایت بشریت به سوی سعادت را در هر مقطع تاریخی، تأمین می‌کند.

وقایع تاریخی نیز که در قرآن به آنها اشاره شده، هر چند مربوط به گذشته هستند، ولی کارکرد آنها مربوط به آینده است. به عبارت دیگر، هر یک از آنها، بیانگر نوعی سنت تغییرناپذیر تاریخی یا حکم و قانونی است که دارای کلیت و شمول است.

برای مثال، وقتی قرآن درباره بنی اسرائیل می‌گوید: «آنان پس از رهایی از چنگال فرعون، اظهار ناراضی از غذای آسمانی کرده، بهانه جویی‌های متعددی داشتند و در نتیجه، گرفتار غضب الهی گردیدند»<sup>۲</sup>، نشان می‌دهد که رفاه طلبی، افزون‌خواهی و نافرمانی در برابر فرستاده خداوند، سرانجام به تباهی و تیره‌بختی خواهد انجامید.

این درس بزرگی برای همه کسانی است که پس از رهایی از بند حکومت‌های استبدادی و ظالمانه، در برابر اندک دشواری، صبوری نمی‌ورزند و در جست‌وجوی خواست‌های مادی، بی‌تابی می‌کنند. از این رو، با اطمینان می‌توان گفت که قرآن برای هدایت انسان‌ها، از هنرژاد و ملت و با هر سطح فرهنگی، نازل شده است و همگان، روند تمدن‌سازی و راهکار نجات خود را می‌توانند از این کتاب آسمانی به دست آورند.

به روشنی می‌توان اثبات کرد که تمام گزاره‌های به کار رفته در قرآن، نگاهی به مردم معاصر نزول قرآن و نگاهی به سایر انسان‌ها در طول تاریخ دارد.

پی نوشت:

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: بوکای، موریس، مقایسه ای میان تورات انجیل قرآن و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر.
۲. رک: بقره ۲، آیه ۶۱.

## ضرورت تعیین جانشین

چه ضرورتی داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به عنوان جانشین خود تعیین و معرفی نماید؟

۱. امام و جانشین پیامبر، تبیین‌گر معصومانه دین پس از پیامبر و بازدارنده از انحراف، تحریف و کژفهمی در دین است.

۲. امام به لحاظ درک معصومانه از دین، یگانه مرجع حل اختلاف در عرصه فهم و عمل دینی و حافظ انسجام جامعه و بازدارنده از تشتت‌ها و پراکندگی‌های زیان‌بار است.

است که در فهم آموزه‌های اسلام و التزام به آن در عالی‌ترین سطح، یعنی در حد عصمت باشند.

از طرف دیگر شناخت معصوم امری عرفی و عادی نیست و تنها با معرفی از سوی خدا امکان پذیر است. از این رو لازم بود که پیامبر صلی الله علیه و آله امر الهی را در این باره به امت گوشزد نماید و کسانی را که دارای شایستگی‌های لازم‌اند به امت معرفی و نصب الهی آنان را ابلاغ کند.

از دیگر سو، چنان که در مباحث پیشین گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در این مسأله اختیاری از خود نداشته‌اند. خداوند متعال با توجه به اهمیت فراوان

این مسأله، تعیین جانشینی مناسب و ادامه‌دهنده راه پیامبر را عنصر نهایی اکمال دین و فقدان آن را مساوی با عدم انجام رسالت الهی قلمداد کرده و پیامبر را مأمور به ابلاغ آن نموده است.

۲. حکومت و سیاست در اسلام حکومتی دینی است و کمال دینی بودن آن در گرو رهبری کسانی

مختصر و مفید



مختصر  
و مفید

## مرجعیت اهل بیت

چرا شیعه معتقد به مرجعیت علمی اهل بیت است؟  
بعد از پیامبر

توسط رسول خدا ﷺ انجام گرفته بیرون ساخته و به نحو وسیع و جزئی تبیین و توضیح دهند ولی از آن جا که اهل سنت این دوره و عصر را قبول نکرده و تنها به سنت پیامبر ﷺ در بیان احکام اکتفا می کنند، بعد از وفات رسول خدا ﷺ به سرعت به دلایل قیاسی، استحسانی و ظنی نیاز پیدا کردند، تا بتوانند خلأ موجود را جبران نمایند. ولی شیعه امامیه با اعتقاد به اهل بیت ﷺ و گرفتن احکام از آن بزرگواران، عصر تبیین را با وجود افراد معصوم سپری نمود.

دین اسلام آخرین دین و پیامبر اسلام ﷺ آخرین رسول برای بشر است؛ دینی که در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی بشر نظر داشته و برای تمام ملت ها فرستاده شده است. ولی از طرف دیگر می بینیم مدّت بعثت پیامبر ﷺ محدود است. از سوی دیگر از امتیازات ادیان و شرایع، تدریجی بودن بیان احکام و تکالیف است. از این جا به ضرورت مرجعیت دینی گروهی معصوم پی می بریم که با بیان احکام اسلامی در موقعیت های مناسب، شریعت را از تبیین کلی که

## خودسازی و شهوت

مختصر  
و مفید

**خداوند که می داند بیشتر مردم در برابر شهوت و غضب و غریزه جنسی آسیب پذیر هستند، چرا این غرایز را در وجود انسان قرار داده تا گناه کند و نتواند خودسازی کند؟!**

دست یافت و از رسوایی ها دور ماند و خاطره خوش آن تجربه نورانی را در زندگی ماندگار ساخت. در این مسیر لطف خداوند و امداد های غیبی او نیز همیشه همراه راه گشا است؛ خداوند می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.»

پی نوشت:  
۱. عنکبوت، آیه ۶۹.

به عبارت دیگر، دنیا بستر «شدن» ها است و آخرت استقرار در «شده» ها. این گونه نیست که «درجات بهشتی» یا «درکات جهنمی» ما از قبل ساخته شده باشد. باید آن را بسازیم و ساخته شدن آن به وجود نیروهای شهوت و غضب در کنار عقل و قلب وابسته است. بنا بر آنچه گفته شد، چهره زیبایی ها آن گاه آشکارتر می شود که در کنار زشتی ها قرار گیرد و هنرمندان خدا آن گاه بیش تر جلوه گرمی شود که با سست عنصران و آلودگان به شهوت مقایسه شوند و در برابر حق ستیزان قرار گیرند. از این رو، با نگاهی کلان به زندگی انسان ها وجود شهوت و غضب در تجلی زیبایی ها و حتی به فعلیت رساندن خوبان نقش محوری دارد. در پایان شاید گفته شود با وجود این که اکثر انسان ها در برابر غرایز جنسی و خشم نقطه ضعف دارند، آیا سزاوار است خداوند این غرایز را در انسان قرار دهد؟ در پاسخ باید یاد آور شد، زمینه های فساد فراوان است و دغدغه آن بسیاری از جوانان را آزرده می کند؛ اما باید دانست که خروش شهوت و برافروختگی غضب، در برابر عزم و اراده جوانان و جوان دلان نه تنها قابل فروکشی است؛ بلکه حتی با یک بار ایستادگی در برابر شهوت می توان چون یوسف و ابن سیرین به مقامات

کند. بنابراین، آسیب پذیری انسان تابع خواست و اراده او است. آنچه مستقیماً به کار خدا مربوط می شود، قرار دادن چنین غریزه نیرومندی در انسان است و آسیب پذیری انسان، به جهت سستی و یا سوء استفاده خود اوست. شاید گفته شود سلول اصلی همین بود که چرا خداوند چنین نیرو و توانمندی دو سو به را در انسان قرار داده آیا نمی شد تنها توانایی بر خوبی ها را داشته باشیم؟ در پاسخ باید گفت معنای قدرت و توانمندی همین است که انسان در دو جهت متخالف، امکان فعالیت داشته باشد. در غیر این صورت، قدرت و توانمندی معنا ندارد. انتساب حدوث زیبایی به هر کس و اثبات قابلیت و لیاقت برای هر چیز آن گاه معنا دارد که او توانایی بر زشتی و قدرت بر نافرمانی داشته باشد. نکته مهم تر آن که شکل گیری خوبان و بدان انجام نمی پذیرد مگر با وجود غرایزی چون شهوت و غضب که دارای دو چهره خوبی و بدی اند و ظرفیت وجودی ما ساخته و پرداخته نمی شود مگر آن که در کنار عقل و قلب، دارای نیروی شهوت و غضب نیز باشیم تا لیاقت راه یابی به بهشت را پیدا کنیم و یا با نگون بختی جهنم را برای خود بسازیم؛ زیرا بهشت و جهنم ما باید با گذر از این دنیا ساخته شود و شکل گیرد. از این رو به عنوان يك اصل کلیدی گفته می شود که «دنیا محل حدوث و اثبات قابلیت ها است و آخرت جایگاه ظهور و ثبات قابلیت ها؛»

نخست باید دانست هر مجموعه نظام مندی تابعی از هدفمندی ها و ابزارهای لازم برای رسیدن به آن اهداف است. پس از بیان این واقعیت به خوبی قابل درک است که زندگی در دنیا و برآوردن نیازهای مختلف جسمی و روحی انسان و چگونگی روابط با دوستان و مقابله با دشمنان و... نیازمند نیروها و ابزارهایی ویژه است و اگر با نگاهی همه جانبه به زندگی انسان در دنیا نگریسته شود وجود همه نیروها و غرایز تعریف شده و نمایانگر هندسه مستحکم نظام هستی و مطابق با ساختار وجودی انسان است. از این رو کارکرد غضب و خشم می تواند برای خروش بر علیه بدها و بدی ها قرار بگیرد و سرچشمه غیرت دینی و ملی باشد به گونه ای که اگر انسان دارای نیروی خشم نبود موجودی ترسو و امانده می بود و کارکرد شهوت نیز می تواند برای تمایل به خورد و خواب و پیوند خانوادگی و اظهار علاقه و محبت کاربرد داشته باشد که بدون آن انسان خمود و منزوی خواهد بود. بنابراین خداوند اصل وجود غرایز را برای گناه کردن نیافریده است. و این که «خداوند انسان را از ناحیه غریزه جنسی و دیگر غرایز آسیب پذیر آفریده» تعبیر دقیقی نیست. خداوند انسان را با دو دسته کنش و واکنش نیرومند (معنوی و مادی) آفریده است و این خود انسان است که می تواند با تکیه بر اراده نیرومندی که خداوند به او داده است، کاربرد هر يك از آن ها را بر بردگی غلبه دهد و به پیروی یا سرپیچی از هر کدام اقدام

## ● اول

انجام حوائج مردم برای او بسیار مهم بود. عبادات مستحب خودش را برای کار مردم و حاجت آنان، تعطیل یا مختصر می‌کرد. یکی از ارادتمندان ایشان از حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام تلفنی با وی صحبت کرد و گفت: الان من در مقابل ضریح مطهر هستم؛ چه کنم؟ فرمود: دوستانت را دعا کن.

## ● دوم

به مردم عشق می‌ورزید



و به آن اعتقاد داشت و می‌گفت: اینها خلق خدا هستند. خداوند خلقتش را دوست دارد؛ پس ما هم باید آنها را دوست بداریم؛ چون کسی که کسی را دوست دارد، آثار او را هم دوست می‌دارد.

## ● سوم

نسبت به گناه غیبت، سخت حساس بود؛ زیرا به واسطه غیبت، همه اعمال آدمی برباد می‌رود. در اوایل جوانی، از کسی غیبت می‌شنود و امکان پیدا نمی‌شود که از او دفاع کند.

ناگزیر بود که از غیبت شده، حلالیت بطلبد. به نزد او می‌رود. او حاضر نمی‌شود که حلال کند. می‌فرمود: به گریه افتادم و حاضر بودم که دست و پای او را ببوسم؛ تا اینکه مرا حلال کند. وقتی او این قدر اصرار و تواضع مرا دید، از من گذشت کرد.

## ● چهارم

به قرائت قرآن توصیه می‌کرد و معتقد بود تلاوت قرآن، قلب را منور می‌کند و حجابها و زنگ‌ها را از روی قلب برمی‌دارد؛ به ویژه اگر انسان با تدبیر بخواند. او به مطالعه تفاسیر قرآن تاکید داشت و می‌فرمود: ببینید کدام یک با ذوق شما موافقت

# هشت نکته از میرزا عبدالکریم حق شناس



■ ناصر مدنی

آیت الله میرزا عبدالکریم حق شناس (زاده ۱۲۹۸، تهران / درگذشته ۲ مرداد ۱۳۸۶، تهران) فقیه سخت کوش و معلم اخلاق در دوره معاصر بود که آشنایی با ویژگی‌های اخلاقی و بهره‌گیری از توصیه‌ها و نکات اخلاقی ایشان، برای شما تشنگان قرب به خدا، راهگشاست.



# پرسش‌های روزمره

■ کارشناس: سید محمدتقی علوی

۱. کسی که موهای جلوی سرش بلند است و آن را بالای سر جمع می‌کند، چگونه در هنگام وضو مسح نماید؟

□ یا باید بیخ موها را مسح کند و یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح نماید.

۲. اگر بعد از وضو، در اعضا مانعی ببینیم، چه کنیم؟

□ اگر ندانید موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضویتان صحیح است؛ ولی اگر در وقت وضو، به مانع توجه نداشته‌اید، بنا بر احتیاط واجب، دوباره وضو بگیرید.

۳. مداد چشم و ریمل، در هنگام وضو چه حکمی دارد؟

□ برای وضو، ریمل و مداد بیرون چشم - اگر چرم داشته باشد - باید برطرف شود؛ ولی مقداری که داخل چشم است، برطرف کردن آن لازم نیست.

۴. با چه غسلهایی می‌توان نماز خواند؟

□ تنها با غسل جنابت می‌توان نماز خواند؛ ولی با غسل‌های دیگر باید وضو هم گرفت.

۵. حکم تماس بدن با اسمای جلاله، بدون وضو چگونه است؟

□ لمس اسمای باری تعالی - به هر زبان و کیفیتی که نوشته شده باشد - بدون وضو جایز نیست.

۶. آیا می‌توان تسبیحات اربعه را به عمد، کمتری یا بیشتر از سه بار خواند؟

□ ذکر تسبیحات اربعه، یک مرتبه کافی است؛ ولی بهتر است سه بار خوانده شود و خواندن آن بیش از سه مرتبه به قصد ذکر، اشکال ندارد.

۷. نماز خواندن در هواپیما و قطار در حال حرکت چگونه است؟

□ مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد. بلی، اگر به واسطه تنگی وقت یا ضرورت دیگری، ناچار باشد که در هواپیما یا قطار در حال حرکت نماز بخواند، باید استقرار و قبله را در حد ممکن رعایت کند و در حال چرخش به طرف قبله، چیزی نخواند.

۸. در چه صورتی تکلیف نماز از انسان برداشته می‌شود؟

□ در هیچ حالتی، تکلیف نماز از شخص مکلف ساقط نمی‌شود. اگر نمی‌تواند ایستاده نماز بگذارد، باید نشسته بخواند و اگر نشسته نمی‌تواند، خوابیده و به پهلو راست رو به قبله بخواند. اگر به پهلو راست نمی‌تواند، به پهلو چپ بخواند. در غیر این صورت، به پشت بخوابد؛ به طوری که کف پای او رو به قبله باشد. حتی در اتوبوس یا هواپیما اگر وقت نماز تنگ باشد، باید در حد مقدور نسبت به قبله و رکوع و سجود اقدام کند.

۹. آیا به پول درآمد دانشجویی که تحت تکفل خانواده است، خمس تعلق می‌گیرد؟

□ چنانچه از درآمد کسب، تهیه شده و یک سال از آن گذشته باشد، خمس دارد.

۱۰. آیا به پولی که در مدت تحصیل در دانشگاه به عنوان کمک هزینه دریافت می‌شود، خمس تعلق می‌گیرد؟

□ خیر، خمس ندارد.

می‌کند، آن را انتخاب کنید.

## ● پنجم

به خواندن زیارت عاشورا توصیه می‌کرد و تاکید داشت پس از خواندن زیارت، دو رکعت نماز هدیه به محضر حضرت سیدالشهدا علیه السلام خوانده شود.

## ● ششم

همواره به سه نکته توصیه می‌کرد: نماز به جماعت در اول وقت، نماز شب و پیگیری و جدیت در درس.

## ● هفتم

هیچ‌گاه دستور ذکر نمی‌داد و بیشتر به مراقبه توصیه می‌کرد؛ آنکه مراقب چشم‌ت باش؛ مراقب گوشت باش؛ مراقب زبان‌ت باش که آن را چگونه به کار می‌بری. البته هیچ‌گاه نشده بود که چیزی را خودش عمل نکرده، به دیگران توصیه کرده باشد.

## ● هشتم

به مردم سفارش همسرانشان را می‌کرد و اگر اطلاع می‌یافت کسی نسبت به همسرش بدرفتاری می‌کند، ناراحت می‌شد. احترام خاصی نسبت به همسر خویش داشت و درباره او می‌گفت: «من کمال خود را در خدمت به خانم می‌دانم و خود را موظف می‌دانم که آنچه ایشان می‌خواهد، فراهم کنم.



# خبرهای کوتاه از عتبات دانشگاهیان



## شانزدهمین دوره عتبات دانشگاهیان در یک نگاه

در دوره شانزدهم عتبات دانشگاهیان که از اول بهمن ماه سال ۹۵ آغاز و تا ۸ اردیبهشت ماه ۹۶ ادامه پیدا کرد، حدود ۱۲۰۰۰ دانشجویی در قالب ۲۴۴ کاروان به عتبات عالیات مشرف شدند.

بیشترین گروه اعزامی، متاهلین دانشجوی بودند. بالاترین اعزام از استان تهران با ۶۶ کاروان و بعد از آن استانهای فارس و خراسان رضوی، بیشترین اعزامها را داشتند. از مجموع ۲۴۴ کاروان اعزامی، ۲۵۸ کاروان به صورت هوایی و ۸۶ کاروان هم به صورت زمینی به عتبات عالیات مشرف شدند.

خداوند متعال را شاکریم که با استقبال بی نظیر قشر دانشگاهی کشور روبرو شدیم که این نشان از علاقمندی جوانان به دین و اهل بیت علیهم السلام است. وی افزود: شعار ستاد این است که کیفیت را فدای کمیت نکنیم و از تمام ظرفیتهای برای ارائه خدمات مطلوب به زائرین دانشگاهی استفاده کنیم.

فقیهی ادامه داد: بیشترین گروه ثبت نام کنندگان با دانشجویان متاهل ۵۰ و بعد به پسران ۱۷ و دختران دانشجوی ۱۶ درصد اختصاص دارد و باقی ثبت نام کنندگان را کارمندان و اساتید دانشگاهها تشکیل می دهند. رئیس ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان یادآور شد: در این دوره بیش از ۱۴ هزار نفر از دانشگاهیان کشور از ۱۵ مرداد به عتبات عالیات اعزام خواهند شد.

## نتایج قرعه‌کشی هفدهمین دوره عتبات دانشگاهیان اعلام شد

قرعه‌کشی متقاضیان هفدهمین دوره عتبات دانشگاهیان به صورت اینترنتی انجام شد و نتایج آن در سامانه عتبات در سایت [www.ir.labbayk.com](http://www.ir.labbayk.com) اعلام شد. متقاضیان گرامی می‌توانند با مراجعه به لینک مشاهده نتایج قرعه‌کشی در سایت لیبک، از نتایج قرعه‌کشی با خبر شده و وضعیت خود را مشاهده نمایند.

ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان با تبریک به نفرات برگزیده، برای متقاضیانی که نامشان به عنوان زائر اصلی و یا ذخیره اعلام نشده است، آرزوی توفیق سفر به عتبات عالیات در دوره های بعدی اعزام را دارد. کسانی که به عنوان زائر اصلی و یا ذخیره اعلام شده اند می‌بایست اقدام به نهایی کردن ثبت نام در سامانه عتبات نمایند. بدیهی است نهایی نشدن ثبت نام تا تاریخ مذکور به معنای انصراف می‌باشد و زائرین ذخیره جایگزین خواهند شد.

## اعلام اسامی منتخبان بخش ادبی و عکاسی مسابقه چراغ راه هدایت دوره شانزدهم



برگزیدگان بخش های ادبی و عکاسی سوهمین دوره مسابقه چراغ راه هدایت ویژه زائرین شانزدهمین دوره عتبات دانشگاهیان اعلام شدند.

سوهمین دوره مسابقه چراغ راه هدایت در شانزدهمین دوره عتبات دانشگاهیان میزبان زائرین دانشگاهی بود که از بهمن ماه ۹۵ تا اردیبهشت ماه سال ۹۶ به عتبات عالیات اعزام شدند و آثار خود را ارسال نمودند. این مسابقه در شانزدهمین دوره عتبات دانشگاهیان در ۴ فصل حین و بعد از سفر طراحی و اجرا شد که بخش کتابخوانی این مسابقه از کتب «هشت بهشت»، «فرزانگان حرم» و «چهارفصل عاشقی» به صورت حضوری در هتل های محل استقرار دانشگاهیان در کربلای معلی و نجف اشرف برگزار و نفرات برگزیده آن نیز اعلام شدند.

فصل های بعدی این مسابقه که ویژه بعد از سفر عتبات است؛ شامل شعر، داستان، سفرنامه، خاطره نگاری و عکاسی در دو بخش یادگاری و حرفه ای با محوریت حضور در عتبات مقدسه برگزار گردید و از بین آثار ارسال شده در بخش های مختلف داوری انجام شد و نفرات برگزیده به شرح زیر معرفی شدند:

### سفرنامه نویسی

حسن یعقوبی / هدیه فرهنگی  
پیمان بیگدلی / هدیه فرهنگی  
محمد سعید حیدری / هدیه فرهنگی  
زیبا شیرازی / هدیه فرهنگی  
زینب حق شناس / هدیه فرهنگی  
سید مهدی سادات حسینی / هدیه فرهنگی

معصومه نوروز پور / هدیه فرهنگی  
عنایت احمدی / هدیه فرهنگی  
لیلا حاجی / هدیه فرهنگی  
**شعر**

وحید پولایی / هدیه فرهنگی  
هادی سالاری / هدیه فرهنگی  
زهره شفیعی / هدیه فرهنگی  
مریم مهدویان / هدیه فرهنگی  
محمد حسن احمدیان / هدیه فرهنگی  
مهدی پشآبادی / هدیه فرهنگی  
ابراهیم کسروی / هدیه فرهنگی  
فاطمه سادات طباطبایی / هدیه فرهنگی  
**برگزیدگان بخش عکاسی**

### الف. بخش یادگاری

مهدی یوسفیان / نفر اول بخش یادگاری  
جواد سلیمانی / نفر دوم بخش یادگاری  
علی عبیدی / نفر سوم بخش یادگاری

### ب. بخش حرفه ای

محدثه اصغری / نفر اول بخش حرفه ای  
دانیال ساقزایی / نفر دوم بخش حرفه ای  
ابوالفضل احمدی راد / نفر سوم بخش حرفه ای  
نسبیه طاهایی / شایسته تقدیر

## برنده سفر رایگان طرح دعوت اعلام شد

بیژن لطفی، مدیر روابط عمومی ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان گفت: ستاد در راستای ترویج فرهنگ زیارت در بین دانشگاهیان سراسر کشور در این دوره اقدام به برگزاری طرح دعوت نمود.

لطفی گفت: در این طرح به ثبت نام کنندگان در عتبات دانشگاهیان لینکی داده می‌شد که با ارسال آن به دانشگاهی دیگر ثبت نام آن فرد از طریق این لینک، شخص ارسال کننده، امتیاز دریافت می‌کرد و در نهایت بین شرکت کنندگان در این طرح قرعه‌کشی شد و به نفر برگزیده، یک سفر رایگان به عتبات تعلق گرفت.

وی ادامه داد: ۴ هزار نفر از ثبت نام کنندگان در عتبات دانشگاهیان در طرح دعوت شرکت نمودند و لینک ثبت نام را برای دیگر دانشگاهیان ارسال و ۸۳۶۸ نفر جدید، با لینک های ارسالی آنان ثبت نام کردند. لطفی گفت: قرعه‌کشی طرح دعوت، با حضور رئیس و معاونین ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان برگزار شد و علی رضضانی، دانشجوی دانشگاه امیرکبیر تهران برنده این طرح اعلام شد.

## اختصاص کاروانهای ویژه به دختران دانشجوی

دختران دانشجوی سراسر کشور در قالب کاروان های مجزا به عتبات عالیات اعزام خواهند شد.

در هفدهمین دوره عتبات دانشگاهیان نیز همانند دوره قبل، دختران دانشجوی بودن محارم و با هم دانشگاهیها و هم استانیهای خود به عتبات مشرف می‌شوند.

بنابراین گزارش، برای رفاه حال دانشجویان دختر، تمامی اعزام های دختران دانشجوی سراسر کشور به صورت هوایی خواهد بود و فقط استانهای مرزی به صورت زمینی اعزام می‌شوند. بدین ترتیب دختران دانشجوی سراسر کشور می‌توانند با دانشجویان استان تحصیل خود به



## ۹۶۱۴۷ نفر در هفدهمین دوره عتبات دانشگاهیان ثبت نام کردند

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد رضا فقیهی، رئیس ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان گفت: ثبت نام از دانشگاهیان متقاضی تشریف به عتبات عالیات از ۱۰ تیر ماه در سایت لیبک آغاز شد و ۹۶۱۴۷ نفر برای اعزام این دوره ثبت نام کردند.

فقیهی ضمن ابراز خشنودی از استقبال بی نظیر دانشگاهیان از هفدهمین دوره عتبات دانشگاهیان گفت:





## برگزاری ده ها ختم قرآن کریم تا هزاران زیارت نیابتی در کاروان های دانشگاهی عتبات

حجت الاسلام والمسلمین منصورآبادی، معاون فرهنگی ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان، اهم برنامه های فرهنگی دوره شانزدهم را به صورت زیر توضیح داد:

۱. برنامه وداع دانشجویان، برنامه پرباری است. علاوه بر اینکه دانشجویان در آن شرکت دارند، دیگر زائرین هم در آن حضور می یابند.

۲. مسابقات حین و پس از سفر: مسابقاتی که در طول سفر نمود دارد، مسابقه عکاسی و مسابقات مکتوب است که مسابقه مکتوب از بسته فرهنگی و کتابهایی که قبل از سفر به زائرین اهدا می شود، طراحی و در کربلا و نجف برگزار می شود.

مسابقات کتابخوانی حین سفر هم از کتابهایی از نویسندگان معروف در حوزه تربیت، خانواده، مشاوره و... که در لابی هتل قرار داده شده، به صورت تلگرامی برگزار می گردد.

## ارائه گزارش زیارت دانشجویان به نیابت از مقام معظم رهبری به حجت الاسلام والمسلمین گلپایگانی

حجت الاسلام والمسلمین فقیهی طی دیداری با حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر مقام معظم رهبری گزارشی از برنامه های اعزام دانشگاهیان به عتبات عالیات ارائه کرد.

حجت الاسلام والمسلمین فقیهی در این دیدار که در حرم امام حسین (ع) انجام شد، اظهار داشت: در دوره شانزدهم، روزانه کاروانهای متعددی از دانشگاهیان، راهی عتبات عالیات شده اند و جوانان دانشگاهی به زیارت عتبات مقدسه و حرمین شریفین در سرزمین عراق رفته اند. وی با بیان اینکه در مدت حضور دانشگاهیان در کربلا، معلی، همایشی تحت عنوان «احلی من العسل» با همکاری بعثه مقام معظم رهبری برای آنان برگزار می شود، افزود: در برنامه روایتگری این همایش، پیوندی میان شهدا و رویدادهای عاشورای حسینی با نهضت امام خمینی و دوران دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم برقرار می شود و دانشجویان با این سیرتاریخی آشنا می شوند.

حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر مقام معظم رهبری نیز در پایان این دیدار اظهار داشت: سلام دانشگاهیان اعزام شده در دوره شانزدهم به عتبات عالیات را به محضر مقام معظم رهبری می رساند و گزارشی از زیارت نیابتی دانشگاهیان برای ایشان در عتبات عالیات را نیز ارائه می کند.



# زمزم

برگه اشتراك

## نشریه زمزم

نشریه داخلی  
ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان

هزینه اشتراك يك ساله

(۶ شماره)

۱۰۰۰۰ تومان

### برای ثبت اشتراك

مبلغ اشتراك (يك ساله ۱۰۰۰۰ تومان برای شش شماره) را به حساب سپیای بانك ملی به شماره ۰۱۰۶۶۴۴۸۶۸۰۰۶ به نام فقیهی - واعظی واریز کنید و پس از ثبت مشخصات فردی و نشانی کامل در برگ اشتراك ضمیمه، آن را به همراه فیش بانکی به دفتر نشریه زمزم ارسال نمایید.

### برگ اشتراك نشریه زمزم

نشریه داخلی ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان

نام و نام خانوادگی: .....

رشته تحصیلی و دانشگاه: .....

تلفن ثابت: .....

تلفن همراه: .....

نشانی دقیق پستی منزل: .....

استان: ..... شهرستان: .....

نشانی: .....

کد پستی ۱۰ رقمی: .....



نجف اشرف



کربلا، بین الحرمین



کربلا، بین الحرمین



مسجد کوفه

عکسها از  
سمانه الماسی



در راه سامرا



تبرک حرم ارباب



پیاده روی اربعین





✎  
عکسها از:  
فاطمه شاه  
بندری قوجانی

✎  
عکسها از:  
محمد رضا متین  
نصر



- نکات قابل توجه:
- ۱. پاسخ پرسش‌ها را از مجله زمزم ۳۲ پیدا کنید. هر پرسش فقط یک پاسخ صحیح دارد.
- ۲. مشخصات خود را دقیق و خوانا نوشته، به همراه پاسخ نامه ارسال نمایید.
- ۳. با ارسال به موقع پاسخ نامه، از جوایزی همچون کمک هزینه و سهمیه سفر به عتبات عالیات، کمک هزینه سفر به مشهد مقدس و ده‌ها هدیه نفیس دیگر بهره مند شوید.
- ۴. جهت شرکت در مسابقه، پاسخ نامه را به همراه مشخصات خود به نشانی «قم، بلوار شهید صدوقی، خیابان حضرت ابوالفضل (ع)، پلاک ۳۸، ستاد عمره و عتبات دانشگاهیان» و یا به ایمیل zamzam@labbayk.ir ارسال نمایید و یا از پاسخ نامه خود عکس گرفته، آنرا به آدرس تلگرامی @rahiyaneaseman بفرستید.
- ۵. مهلت ارسال پاسخ نامه تا پایان آبان ماه ۱۳۹۶ می باشد.

### ۱. حضرت زهرا (علیها السلام) در هر جمعه، به زیارت قبر چه کسی می‌رفت؟

- الف. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)  
ب. حضرت عبدالمطلب (علیه السلام)  
ج. حضرت ابوطالب (علیه السلام)  
د. حضرت حمزه (علیه السلام)

### ۲. این سخن از کیست؟ گریه بر شهید، شرکت در حماسه او، هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط و حرکت اوست.

- الف. امام خمینی  
ب. شهید مطهری  
ج. شهید بهشتی  
د. رهبر معظم انقلاب

### ۳. غاری که در جنگ احد، مرکز استقرار و فرماندهی پیامبر اکرم بود، چه نام داشت؟

- الف. ثور  
ب. نور  
ج. مهراس  
د. حرا

### ۴. در جنگ احد، در جواب شعار «اعل هبل» مشرکان، پیامبر اکرم دستور داد تا مسلمانان چه شعاری را فریاد بزنند؟

- الف. الله اعلى و اجل

- ب. لا اله الا الله  
ج. الله مولانا و لا مولی لکم  
د. و ما النصر الا من عندالله

### ۵. علامه امینی زمانی که دید سیره پیروان اهل بیت نسبت به زیارت و شفاعت و عزاداری و تکریم اولیای الهی،

### از سوی معاندان، به مخالفت با سیره نبوی تفسیر می‌شود، کدام کتاب را تالیف کرد؟

- الف. الغدير  
ب. سیرتنا و سنتنا  
ج. شهداء الفضيله  
د. العتره الطاهره فی الکتاب العزیز

### ۶. علامه امینی برای تألیف کتاب الغدير، بیش از .... هزار جلد کتاب را تمام خواند و به حدود .... هزار کتاب، مراجعه مکرر داشت.

- الف. صد - ده  
ب. پنجاه - پنج  
ج. ده - صد  
د. پنج - پنجاه

### ۷. علامه امینی در کتاب «ادب الزائر لمن یمم الحائر» در یکی از آداب زیارت می‌نویسد: سزاوار است که زائر در هنگام زیارت، ..... باشد؛ چنانکه این حالت به ادب سزاوارتر است.

- الف. ایستاده  
ب. نشسته  
ج. دست بر سینه  
د. رو به ضریح

### ۸. مرحوم حضرت آیت الله حق شناس معتقد بود کدام عمل، قلب را منور می‌کند و حجابها و زنگها را از قلب برمی‌دارد؟

- الف. نماز  
ب. زیارت  
ج. عزاداری امام حسین (علیه السلام)  
د. تلاوت قرآن

### ۹. با چه غسلهایی می‌توان نماز خواند؟

- الف. غسل جمعه  
ب. غسل زیارت  
ج. غسل جنابت  
د. غسل مس میت

### ۱۰. زیارت جامعه کبیره، از جانب کدام یک از ائمه (علیهم السلام) صادر گردیده است؟

- الف. امیرمومنان (علیه السلام)  
ب. امام زین العابدین (علیه السلام)  
ج. امام رضا (علیه السلام)  
د. امام هادی (علیه السلام)

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
										الف
										ب
										ج
										د

نام و نام خانوادگی :

نشانی محل سکونت :

کدپستی : تلفن ثابت : تلفن همراه :